رویدادنامه سریانی موسوم به

رویدادنامه خوزستان

روایتی از آخرین سال‌های پادشاهی ساسانی

ترجمه و تعلیقات

خداداد رضاخانی • سجاد امیری باوندپور

1

ایران در عهد باستان متأخر

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

این کتاب ترجمه فارسی متن سریانی «رویدادنامه خوزستان»
بر مبنای چاپ گوییدی است:

Ignasio Guidi (ed.),
"Chronicon anonymum", *Chronica Minora*,
1903, [CSCO 1, Scripts. Syr. 1], Paris.

رویدادنامه سریانی موسوم به «رویدادنامه خوزستان»: روایتی از آخرین سال‌های پادشاهی ساسانی
ترجمه و تعلیقات: خداداد رضاخانی | سجاد امیری باوندپور
تهران: حکمت سینا، ۱۳۹۵
۱۹۴ص
شابک: 978-600-8058-10-6
روایتی از آخرین سال‌های پادشاهی ساسانی
رویدادنامه خوزستان
ایران -- تاریخ -- ساسانیان، ۲۲۶_۶۵۱م.
ایران -- تاریخ -- ساسانیان، ۲۲۶_۶۵۱م. _ گاهشماری
رضاخانی، خداداد، ۱۳۵۵ _، مترجم
امیری باوندپور، سجاد، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۹ر/DSR۴۸۴
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۳۸۱
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۲۰۴۱۷۳

رویدادنامه سریانی موسوم به

رویدادنامه خوزستان

(روایتی از آخرین سال‌های پادشاهی ساسانی)

ترجمه و تعلیقات: خداداد رضاخانی | سجاد امیری‌باوندپور

نشر سینا

تهران، ۱۳۹۵

نشر حکمت سینا

تهران، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان ابوریحان، شماره۹۴، کدپستی ۱۳۱۵۶۹۴۱۶۴
تلفن: ۶۶۴۶۱۲۹۲ / ۶۶۴۱۵۸۷۹ نمابر: ۶۶۴۰۶۵۰۵
سامانه پیام کوتاه: ۰۲۱۶۶۹۵۰۹۸۷
www.hekmat-ins.com
info@hekmat-ins.com

رویدادنامه سریانی موسوم به رویدادنامه خوزستان
(روایتی از آخرین سال‌های پادشاهی سریانی)

ترجمه و تعلیقات: خداداد رضاخانی | سجاد امیری باوندپور

دبیر و ویراستار مجموعه: نگین میری (استادیار دانشگاه شهید بهشتی)

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۵ش/۱۴۳۸ق

شمارگان: ۱۰۰۰نسخه

شابک: ۶-۱۰-۸۰۵۸-۶۰۰-۹۷۸

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه فرهنگی‌هنری حکمت

چاپ وصحافی: شرکت چاپ و نشرکیمیای حضور

(کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است)

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه (از قبیل چاپ، فتوکپی، الکترونیکی، صوت و تصویر) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

قیمت: ۱۹۵۰۰تومان

مجموعه ایران در عهد باستان متأخر

دبیر مجموعه
نگین میری (استادیار دانشگاه شهید بهشتی)

خاور نزدیک در دوران باستان متأخر، حدود سال‌های ۲۵۰ تا ۷۵۰م.، دستخوش دگرگونی‌های عظیم سیاسی و فرهنگی شد. تحولاتی چون ظهور و گسترش مسیحیت و اسلام، ظهور و سقوط امپراتوری ساسانی، تغییرات ساختاری در امپراتوری روم و شکل‌گیری امپراتوری روم شرقی. این تحولات، دنیای سده هشتم م./دوم هـ. را به‌طور چشمگیری با دنیای سدهٔ سوم متمایز ساخت و تأثیری ماندگار بر چهره جهان نهاد.

مجموعه حاضر گزیده‌ای از متون دست اول و پژوهش‌های نوین مرتبط با تحولات این دوران را با محوریت روابط ایران ساسانی با روم و نیز ظهور و گسترش اسلام در اختیار پژوهشگران حوزه مطالعات تاریخ و باستان‌شناسی قرار می‌دهد.

۱. رویدادنامه سریانی موسوم به رویدادنامه خوزستان
ترجمه متن سریانی و تعلیقات: خداداد رضاخانی و سجاد امیری باوندپور

۲. دو چشم زمین؛ هنر و آیین پادشاهی در روم و ایران ساسانی
نوشتهٔ متیو پ. کانپا، ترجمه هایده مشایخ

۳. مدافعان و دشمنان صلیب راستین: فتح اورشلیم به‌دست ساسانیان و ایدئولوژی جنگی بیزانس علیه ایران
نوشتهٔ یوری استیانف، ترجمه سارا مشایخ

۴. رویدادنامه سریانی منسوب به یوشع ستون‌نشین
ترجمه متن سریانی و تعلیقات: سجاد امیری باوندپور

۵. مرزهای شرقی امپراتوری روم و جنگ‌های ایران (۳۶۳-۲۲۶ پ.م.)
نوشتهٔ مایکل هـ. داجن و ساموئل ن. س. لیو، ترجمه خشایار بهاری، ویراسته نگین میری

۶. مرزهای شرقی امپراتوری روم و جنگ‌های ایران (۶۳۰-۳۶۳پ.م.)
نوشتهٔ جفری گریترکس و ساموئل ن. س. لیو، ترجمه خشایار بهاری، ویراسته نگین میری

۷. جغرافیای جنگ‌های ایران و روم
نوشتهٔ کاتاژینا مکسیمیوک، ترجمه خشایار بهاری، ویراسته نگین میری

۸. شاهدان بحرانی جهانی: تاریخ‌نگاران و تواریخ خاورمیانه در سده هفتم م. /نخست ه.
نوشتهٔ جیمز هوارد-جانستون

۹. اعراب، رومیان و ساسانیان در دوران باستان متأخر
نوشتهٔ گرگ فیشر

۱۰. تاریخ ارمنیان منسوب به سبئوس
ترجمه و تعلیقات: ر. و. تامسون همراه با تعلیقات تاریخی جیمز هوارد-جانستون

۱۱. رویدادنامه سیعرت: پندار تاریخی مسیحی در عراق دوران باستان متأخر
نوشتهٔ فیلیپ وود

۱۲. شرقی کردن ساسانیان: ایران شرقی در دوران باستان متأخر
نوشتهٔ خداداد رضاخانی

۱۳. دولت گونه‌گون: مسیحیان، زرتشتیان و فرهنگ سیاسی ایران در دوران باستان متأخر
نوشتهٔ ریچارد ای. پین

فهرست

پیش‌گفتار ۱۱
راهنمای حرف‌نویسی الفبای سریانی ۱۷
نقشه‌ها ۱۹

مقدمه

رویدادنامه خوزستان، زمینه‌های تاریخی ۲۱
ساختار متن ۳۹
نویسنده، زمان و مکان نگارش ٤۰
نسخه‌شناسی ٤۲
سوابق پژوهشی ٤٦

رویدادنامه سریانی موسوم به رویدادنامه خوزستان
(ترجمه متن و تعلیقات)

۱. پادشاهی هرمزد و شورش بهرام چوبینه، ۵۸۹ م. ۵۱
۲. سلطنت خسرو دوم اپرویز ۵۷
۳. مرگ یشوع‌یهب اول ۵۸
٤. گریگوری اهل کشکر و اختلاف‌نظر با سبریشوع ٦۱
۵. آغاز داستان جبرائیل اهل سنجار ٦٤
٦. خسرو دوم اپرویز و نعمان سوم ٦٤
۷. شورش فوکاس، فرار ثئودوسیوس، جنگ دارا ٦٦
۸. بازگشت به تاریخ کلیسا ٦۹
۹. داستان اختلاف بین رهبانان ۷۵

۱۰. بازگشت به تاریخ جنگ ۷۷
۱۱. لشکرکشی هرقل و مرگ خسرو دوم اپرویز ۸٤
۱۲. جانشینان خسرو دوم اپرویز ۸٦
۱۳. یزدگرد سوم و آغاز فتوحات اسلام ۸۹
۱٤. بخش‌هایی از تاریخ کلیسا ۹۱
۱۵. آغاز بخش الحاقی(؟)، روایت فتح خوزستان ۹۷
۱٦. عملیات خالدبن ولید در غرب ۱۰۱
۱۷. اطلاعات در مورد اعراب ۱۰۳

پیوست ۱: فتح خوزستان: یک ارزیابی تاریخ‌نگارانه ۱۰۵
پیوست ۲: متن سریانی ۱۵۷
کتاب‌نامه ۱۷۷
نمایه ۱۸۹

پیش‌گفتار

علم تاریخ به‌طور عام، علمی است متکی بر مدارک «نوشتاری» و تحقیق و موشکافی در آنها. از این نظر، تحقیق تاریخی در واقع ارائه روایتی است از وقایع گذشته بر مبنای متون نوشتاری اولیه و مدارک هم‌زمان، یا نزدیک به زمان وقایع مورد بحث. در بسیاری از موارد، روایات فراگیر از وقایع، شکل نسبتاً کاملی به خود گرفته‌اند و هرگونه تغییر یا تجدیدنظر در آنها موکول است به یافتن مدارک قانع‌کننده جدید یا منابع غیرنوشتاری نظیر سکه‌ها، مهرها، و دیگر یافته‌های باستان‌شناسی. به‌علاوه، کمتر پیش می‌آید مدارک نوشتاری جدیدی در مورد یک دوره تاریخی شناخته‌شده با روایتی تثبیت‌شده به‌دست آیند و از طرفی، مدارک غیرنوشتاری فوق‌الذکر، اکثراً از سوی مورخین تنها برای تأیید شواهد نوشتاری به‌کار می‌روند.

اما بسیاری از روایات تثبیت‌شده برای یک دوره تاریخی، تنها بر مبنای مدارک نوشتاری محدودی تهیه می‌شوند که ویژگی بارز آنها، سهولت دسترسی به نسخ آنها و زبان‌هایی است که به آن نوشته شده‌اند. تاریخ اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی‌و به‌طور عام تمام دوره پساباستان/عهدِ باستان متأخر را می‌توان از این دست دوره‌ها به‌شمار آورد که روایت آن بیشتر بر مبنای منابع عربی، فارسی و یونانی پرداخته شده است. فراوانی و در دسترس بودن این مدارک باعث شده تا روایت اولیه و بسیاری از جزئیات تاریخ این دوره را از طریق مدارکی مانند گزارش‌های آمیانوس، پروکوپیوس، طبری، مسعودی و بلاذری بشناسیم و بقیه

مدارک موجود را بر مبنای این منابع بسنجیم و حتی در مواقعی، روایات متفاوتی مانند مالالاس یا دینوری را مغلوط بدانیم.

خوشبختانه در بررسی‌های تاریخی امروزه، اهمیت مدارک کمتر شناخته‌شده و روایات متفاوت، بیشتر شده است و در بسیاری موارد، روایات تثبیت‌شده از دوره‌های مختلف بر مبنای این روایات متفاوت، کاملاً بازبینی و بازنویسی شده‌اند. شاید از جمله مهم‌ترین این بازبینی‌ها روایت متفاوت سقوط امپراتوری روم غربی باشد که تا حدودی، نقطه شروع کل مطالعات پساباستان/عهد باستان متأخر هم محسوب می‌شود. در نتیجه، توجه به منابع کمتر شناخته‌شده و دقت در روایات متفاوت، از جمله دلمشغولی‌های تاریخ‌دان امروزی است.

در تاریخ غرب و مرکز آسیا، به‌خصوص تاریخ پادشاهی ساسانی و شکل‌گیری حکومت اسلامی، مدارکی که از دیدگاه‌های محلی و توسط نویسندگانی در «حاشیه» وقایع نوشته شده‌اند، اهمیت بسیاری پیدا می‌کنند. از جمله مهم‌ترین نمونه‌های این دسته از منابع، مدارک نوشته شده به زبان‌های ارمنی، سریانی، قبطی، حبشی و تا حدی گرجی و نیز مدارکی به زبان‌های دیگر ایرانی نظیر بلخی و سغدی هستند. این متون اکثراً فقط توسط زبان‌شناسان مورد توجه قرار می‌گیرند و از دیدگاه مورخین دور می‌مانند. شرایط خاص بسیاری از این مدارک که به‌صورت نامناسبی نگهداری شده و به‌دست ما رسیده‌اند، دسترسی به آنها را برای مورخین سخت کرده و آنها را بیشتر در اختیار نسخه‌شناسان، متخصصین خطوط باستانی و زبان‌شناسان تاریخی قرار می‌دهد، که با زحمت زیاد به بازخوانی آنها می‌پردازند اما به دلیل نوع تخصصشان، کمتر به جنبه‌های تاریخی این متون و قرارگرفتنشان در قالب روایات تاریخی توجه می‌کنند. از این نظر، فراهم کردن زمینه دسترسی به این متون برای استفاده مورخین و پیشبرد تحقیقات تاریخی و ارائه روایات متفاوت از وقایع تاریخی، بسیار لازم و ضروری است. این ضرورت سال‌هاست در بسیاری از محافل دانشگاهی جهان شناسایی و منجر به ارائه ترجمه‌های قابل دسترس به همراه حواشی مفید برای مورخین شده است. هرچند این متون ترجمه‌ای هستند و برعکس متونی که برای استفاده زبان‌شناسان ارائه می‌شوند، حاوی یادداشت‌های

زبان‌شناسی و بحث‌های مربوط به این حوزه نیستند، اما دقت در ترجمه آنها که اکثراً توسط مورخین دوره مورد نظر که با زبان اصلی منابع هم آشنایی دارند انجام شده است، آنها را به منابعی مفید و اساسی تبدیل می‌کند.

از آنجایی که در ایران بسیاری از این منابع به‌واسطه زبان‌های اروپایی شناخته شده‌اند و حتی منابع یونانی نیز اکثراً از طریق ترجمه‌هایی از این متون به فرانسه، انگلیسی، و آلمانی مورد استفاده قرار می‌گیرند، ترجمه این منابع از زبان‌های اصلی می‌تواند بسیار سودمند باشد. توجه به زبان‌های اصلی مانند سریانی و ارمنی که بستگی و ارتباط زیادی با زبان فارسی دارند، نکته‌هایی را در متون روشن می‌کند که در ترجمه به زبان‌های اروپایی گم می‌شوند و ناشناخته می‌مانند. به همین دلیل، ترجمه متن حاضر مستقیماً از زبان سریانی، شاید بتواند نمونه خوبی باشد از آنچه می‌شود و باید در مورد منابع این دوره انجام داد و از این طریق به پیشرفت تحقیقات تاریخی مستقل در ایران کمک کرد.

ترجمه و تعلیقات متن حاضر، حاصل همکاری و همفکری کسانی است که دغدغه‌های مشابهی در مورد تحقیقات تاریخی و متون تاریخی دوره پساباستان/عهد باستان متأخر دارند. از این نظر، کتاب حاضر به حقیقت نتیجه یک همکاری گروهی است که در آن هرکدام از طرفین، سهم مشابهی از نتیجه به‌دست‌آمده دارند. اساس پروژه بر مبنای ترجمه متن حاضر از سریانی توسط خداداد رضاخانی است. ترجمه اولیه متن از سریانی به انگلیسی در سال ۲۰۰۸ و تحت نظارت و راهنمایی پرفسور یونا سبار (یونس صبّار) در دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس انجام گرفت. بعد از با خبر شدن از وجود ترجمه‌ای که توسط استاد سباستین براک انجام شده بود، که متأسفانه هنوز هم منتشر نشده، طرح اولیه برای انتشار متن به انگلیسی طبیعتاً به فراموشی سپرده شد. در این میان البته پرفسور براک ترجمه اصلی را بررسی کردند و رهنمودهای مفیدی برای بهترشدنش دادند.

در این میان دوست و همکار گرامی خانم دکتر میری، پیشنهاد انتشار ترجمه‌ای فارسی از متن سریانی و در قالب مجموعه‌ای از نوشته‌های مهم نظیر ترجمه رویدادنامه منسوب به «سبئوس» را دادند. با توجه به‌وجود حواشی فراوان و

توضیحات استادانه تاریخی در متنی مانند سبئوس، که توسط دو نفر از استادان بزرگ تهیه شده بود، ارائه متن حاضر فقط به‌صورت ترجمه‌ای تنها، بی‌دلیل و بی‌استفاده می‌نمود. در نتیجه، بعد از ترجمه دوباره متن به فارسی، حواشی بالنسبه کاملی برای متن تهیه شد تا ترجمه فارسی را برای خوانندگان مفید کند. در ضمن به ترجمه‌ها و حواشی‌ای که توسط گریت رکس و ژولیان انجام شده بود نیز توجه شد و در همه حال سعی بر آن بود تا بهترین و جدیدترین اطلاعات برای خوانندگان تنظیم شود. این حواشی تاریخی و جغرافیایی که به‌صورت پانویس به متن ترجمه اضافه شده‌اند، نخست توسط خداداد رضاخانی تهیه و سپس برخی از آنها توسط سجاد امیری باوندپور تصحیح یا کامل شدند و حواشی دیگری نیز به آنها اضافه شد. متن سریانی اصلی توسط سجاد امیری باوندپور به رسم‌الخط استاندارد استرانگلو بازنویسی و خوانش‌های متفاوت از نسخ دیگر به آن اضافه شد تا خواننده بتواند خود در مورد جزئیات ترجمه تحقیق کند و به نتیجه برسد. اطلاعات زبان‌شناسی و نسخه‌شناسی به همراه جدول حرف‌نویسی الفبای سریانی نوشته سجاد امیری باوندپور همراه با مقدمه‌ای تاریخی در مورد شرایط این دوره نوشته خداداد رضاخانی، مقدمه کتاب را تشکیل می‌دهند. ترتیب نهایی متن و ویرایش آن نیز حاصل زحمات سجاد امیری باوندپور و دکتر نگین میری است. البته در این میان، ناشر محترم در همه مراحل از پیشنهاد اولیه تا تصمیم‌گیری در مورد نام کتاب، دخیل و پشتیبان بودند. مقاله ارزشمند چیس رابینسون[1] در مورد رویدادنامه، که از معدود مقالات تحلیلی درباره این متن است، با ترجمه دکتر نگین میری و به‌صورت پیوست در انتهای کتاب آمده است. این مقاله ضمن بررسی پس‌زمینه تاریخی رویدادنامه، با تمرکز بر بخش الحاقی متن و داده‌هایی که درباره فتح خوزستان به‌دست می‌دهد، به ارتباط شواهد موجود در رویدادنامه با مدارک اسلامی پرداخته و به این ترتیب به‌شکلی مکمل یا خلاصه‌ای از مقدمه و حواشی متن رویدادنامه نیز هست.

دست‌اندرکاران کتاب حاضر میل دارند از کمک و همفکری استادان و دوستانی که در مراحل مختلف تهیه این ترجمه دخیل بوده‌اند تشکر کنند. برای

1. Chase F. Robinson

خداداد رضاخانی، پروفسور مایکل مورونی[1] مشوق اولیه در یادگیری زبان سریانی و البته پروفسور یونا سبار[2] در این زمینه نقش استاد را عهده‌دار بودند. دکتر مایکل کوپرسون[3] با دوستی بی‌دریغ و حس شوخ‌طبعی همیشگی، به‌نوبه خود از مشوقان بزرگ بودند و خاطره این ترجمه با ایشان درآمیخته است. پروفسور سبستیان براک،[4] که خودشان از قدیسان هستند، با محبت ترجمه ناقص اولیه را خواندند و با در دسترس گذاشتن آثارشان و توصیه‌های بسیار مفید، در شکل‌گیری این متن به‌صورتی قابل‌قبول، نقشی اساسی داشتند. دوست عزیزم فیلیپ وود[5] در ضمن ترجمه و حاشیه‌نویسی تاریخی، ایمیل‌های زیادی را در این مورد پاسخ داد و به فهم مطالب کمک بسیاری کرد. دوستان و استادانم جیمز هوارد ـ جانستون[6] و جفری گریترکس[7] همیشه بی‌دریغ و سریع به درخواست‌های کمک پاسخ می‌دادند و در تصحیح بسیاری از اشتباهات و کج‌فهمی‌ها نقش داشتند. البته در همه این موارد، مسؤولیت نهایی اشتباهات و کاستی‌ها به‌عهده مترجم و نویسنده است. تورج دریایی، نزدیک‌ترین دوست و مشوق اصلیم در تحقیق و تألیف، همیشه ترغیب‌کننده من در ارائه این ترجمه بوده و زحمت نوشتن تقریضی بر کتاب را نیز برعهده گرفت. در آخر تشویق سارا مشایخ و کمک‌رساندنش در ترجمه، زمانی که زبان فارسی ناقص مترجم از عهده بیان دقیق مطلب برنمی‌آمد، و حوصله‌اش در روزهایی که حاشیه‌نویسی‌ها تا نخستین ساعات صبح به طول می‌انجامید، از عوامل اصلی پیدایی این متن است.

برای سجاد امیری باوندپور، دسترسی به پاره‌ای از منابع مطالعاتی کمیاب مدیون کمک‌های سخاوتمندانهٔ شروین فریدنژاد و سهیل دلشاد (هر دو از دانشگاه آزاد برلین) است.

---

1. Michael C. Morony
2. Yona Sabar
3. Michael Cooperson
4. Sebastian P. Brock
5. Philip Wood
6. James Howard-Johnston
7. Geoffrey Greatrex

امید است که همکاری‌های مشترک از این دست در آینده نیز ادامه یابد و ترجمه و تعلیقاتی که برای خوانندگان علاقه مند به تاریخ دوره پساباستان/اواخردوره باستان فراهم شده، گام مثبتی برای پیشبرد مطالعات سریانی در ایران بوده و کتاب حاضر سهمی هر چند اندک در پیشبرد تاریخ‌نگاری ایرانی داشته باشد.

خداداد رضاخانی

سجاد امیری باوندپور

راهنمای حرف‌نویسی الفبای سریانی

'	ܐ
b	ܒ
g	ܓ
d	ܕ
h	ܗ
w	ܘ
z	ܙ
ḥ	ܚ
ṭ	ܛ
y	ܝ
k	ܟ
l	ܠ
m	ܡ
z	ܢ
s	ܣ

ܥ	ʿ
ܦ	p
ܨ	ṣ
ܩ	q
ܪ	r
ܫ	š
ܬ	t

نقشه ۱. شاهنشاهی ساسانی و روم شرقی در قرون ششم و هفتم میلادی

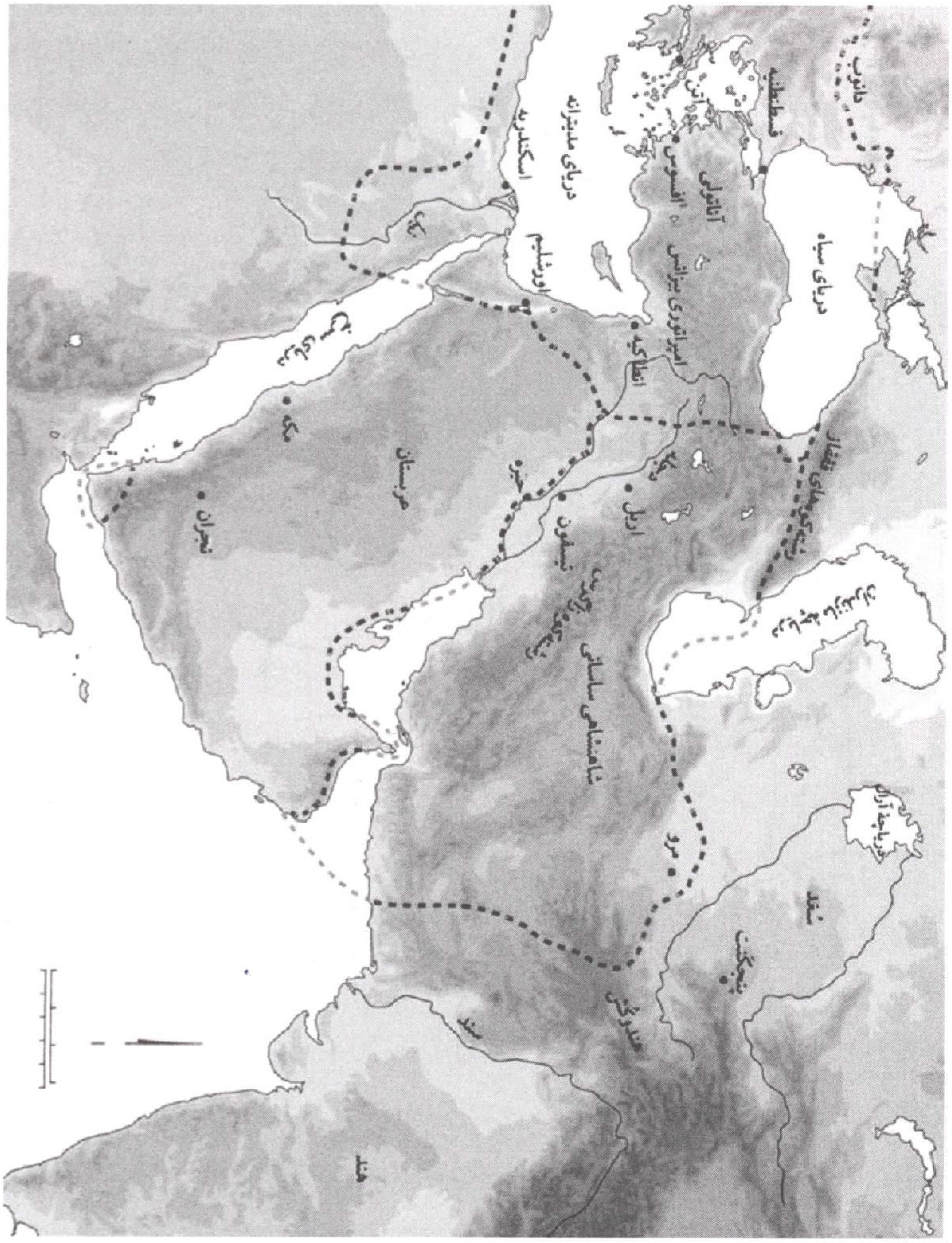

نقشه ۲. بین‌النهرین، آسورستان و شام در اواخر دوره ساسانی

مقدمه

متن سریانی موسوم به زویدادنامهٔ خوزستان یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی برای سال‌های پایانی حکومت ساسانی و برآمدن اعراب مسلمان به‌شمار می‌آید. این متن چه از لحاظ تاریخ نگارش و چه از حیث اهمیت اخبار تاریخی جایگاهی ویژه در میان منابع مکتوب سریانی برای دوران ساسانی دارد. منابع مکتوب سریانی برای سال‌های پایانی حکومت ساسانیان به دو دستهٔ منابع سریانی شرقی و سریانی غربی تقسیم می‌شوند. سنت نگارشی سریانی شرقی متعلق به کلیسای شرقی نسطوری و سنت نگارشی سریانی غربی متعلق به کلیسای ارتدکس سریانی یا همان کلیسای یعقوبی بوده است. هر دو سنت نگارشی شامل منابعی مهم برای بازسازی تاریخ دوران ساسانی در گونه‌های مختلف ادبی هستند.[1] در این میان مهم‌ترین این گونه‌ها، رویدادنامه‌ها و تواریخ کلیسایی و دنیوی هستند. متن موسوم به رویدادنامهٔ خوزستان متعلق به سنت تاریخ‌نگاری سریانی شرقی است و در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

رویدادنامه خوزستان، زمینه‌های تاریخی

خطوط اولیهٔ رویدادنامهٔ حاضر به شرح داستان شورش بهرام چوبینه علیه هرمزد چهارم ساسانی می‌پردازد، واقعه‌ای که در حدود سال‌های ۵۸۹ تا ۵۹۰ م. اتفاق

---

۱. براک بررسی مختصر و مفیدی روی منابع سریانی شرقی و غربی برای حوادث قرن هفتم م. انجام داده است: Brock 1984.

افتاد. آخرین اشارات تاریخی داستان از نظر زمانی به اوایل دوره اسلامی، به‌خصوص مرگ جاثلیق مار امّه در سال ۶۴۹ م. است. به این‌ترتیب این متن، زمانی حدود ۶۰ سال را که از پرحادثه‌ترین دوران تاریخ ایران و غرب آسیاست، روایت می‌کند. در این دوره شاهنشاهی ساسانی با فتح تمام آسیای غربی و مصر، به اوج قدرت نظامی و گسترش جغرافیایی خود رسید. اما در همین زمان نیز با شکست از لشکریان اسلام، پادشاهی ساسانی به پایان رسید و قدرت بی‌سابقه اسلام تمام آسیای غربی و بیشتر شمال افریقا را درنوردید و با از پای در آوردن پادشاهی ساسانیان و امپراتوری بیزانس (روم شرقی)، پایه‌های اولیه خلافت اسلامی گذاشته شد. برای درک کامل اهمیت این دورهٔ تاریخی و جایگاه این رویدادنامه در میان منابع مکتوب این دوران، باید نگاهی داشته باشیم به پس‌زمینه این برههٔ تاریخی و معنی آن در بستر گسترده‌تر تاریخ دوره پساباستان.

قرن ششم م. برای ساسانیان، یک قرن «غربی» محسوب می‌شد، یعنی سده‌ای که در آن بیشتر توجه سیاسی و نظامی پادشاهی ساسانی به طرف منطقه غرب آن، به‌خصوص ناحیه بین‌النهرین، یا «آسورستان» در ادبیات جغرافیایی ساسانی، متوجه بود. پیشینه حضور ساسانیان و قبل از آنها اشکانیان در این منطقه، و اختلافات نظامی آنها با دولت روم البته به قرن‌ها قبل بازمی‌گشت. برخوردهای نظامی ساسانیان با رومیان در دوره شاپور اول که منجر به مرگ گوردیانوس سوم،[1] شکست فیلیپ عرب،[2] و اسارت والریانوس[3] شد البته بسیار مشهور است و از طریق شواهدی مانند نقش‌برجسته‌های شاپور اول در نقش‌رستم و بیشاپور نیز قابل

---

۱. گوردیانوس در سال ۲۴۴م. کشته شد. کتیبه شاپور در کعبه زردشت این واقعه را از دید ساسانیان روایت می‌کند (ŠKZ. 6-9). برای روایت رومی از لشکرکشی گوردیانوس و مرگ او، نک. Dodgeon and Lieu 1991: 36-45.

۲. فیلیپ عرب پس از مرگ گوردیانوس و پیش از انتخاب‌شدنش توسط لشکریان به‌سمت امپراتور، مجبور به بستن قراردادی با شاپور شد که بر مبنای آن، بیشتر ارمنستان زیر سلطه ساسانیان بازمی‌گشت (ŠKZ. 9-10; Evagrius: V.7).

۳. برای اسارت والریانوس نک. Dodgeon and Lieu 1991: 58-60؛ والریانوس احتمالاً در اسارت شاپور درگذشت (Dignas and Winter 2007: 80).

بررسی است. همچنین جنگ‌های نرسی[1] و شاپور دوم که به وقایع مهمی مانند مرگ امپراتور یولیانوس مرتد در ۳۶۳ م. انجامید و تسلیم شهر مهم مرزی «نصیبین» از طرف رومی‌ها به ساسانیان نیز قابل توجه هستند.[2] اما در اوایل قرن پنجم م. و در دوران بهرام چهارم و یزدگرد اول روابط بین دو امپراتوری رو به بهبود گذاشت. بهبود روابط حتی به سطحی رسید که وقتی آرکادیوس، امپراتور روم شرقی در ۴۰۲ م. درگذشت، طی نامه‌ای از یزدگرد اول درخواست کرد پسرخردسالش، ثئودوسیوس دوم، را تحت حمایت خود بگیرد و از او در برابر دسیسه‌های مجلس سنا و بزرگان رومی پشتیبانی کند.[3]

در عوض، توجه و دلمشغولی اصلی ساسانیان در قرن پنجم، مرزهای شرقی آنها و قدرت رو به افزایش همسایه‌های شرقی‌شان، به‌خصوص مهاجمان «خیونی» بود که با پایه‌گذاری پادشاهی‌های «کیداری»، «الخون» و در آخر «هفتالی»، توانستند قدرت خود را از سغدستان در ماوراءالنهر تا شمال هند گسترش دهند.[4] جنگ‌های شاهنشاهان ساسانی مانند بهرام گور (۴۲۱-۴۳۸ م.) و یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷ م.) علیه کیداری‌ها و الخون‌ها تا حدی موفقیت‌آمیز بودند، اما در ضمن به هفتالی‌ها، گروه دیگری از خیون‌ها، اجازه دادند که قدرت خود را

---

۱. گالریوس در ۲۹۸ م. نرسی را در شمال آسورستان شکست سختی داد و حتی همسرش را به اسارت گرفت (Dignas and Winter 2007: 84-88).

۲. یولیانوس مرتد، برادرزاده قسطنطین کبیر، مدت سه سال (۳۶۰-۳۶۳ م.) امپراتور روم بود و در این مدت تصمیم به از بین بردن دستگاه کلیسای مسیحی و برقراری دستگاه کلیسایی برمبنای باورهای روم باستان و به مرکزیت خدای میتراس ـ سول‌اینویکتوس (مهر ـ خورشید پیروز) گرفت (Bowersock 1997: 55ff). در سال ۳۶۳ م. در جنگ علیه شاپور دوم در منطقه بت‌عربایه در شمال آسورستان شکست خورد و به‌دست یکی از سربازان خودش کشته شد (Amm. Marc.: XXV. 3). قرارداد صلحی بین یوویانوس، جانشینش که از سوی سپاهیان انتخاب شده بود، و شاپور دوم، شهر نصیبین و منطقه اطرافش را به سلطه ساسانیان درآورد و رومیان هیچ‌گاه نتوانستند بر نصیبین دست یابند (Greatrex and Lieu 2005: 1-13).

۳. در مدارک قرن پنجمی ذکری از آن نیست نک. Dignas and Winter 2007: 94-97.

٤. دربارهٔ تاریخ مهاجرت و جنگ‌های قبایل «خیون» یا هون و درگیری‌هایشان با ساسانیان نک. کریستن‌سن ۱۳۳۲: ۳۱۱-۳۱۹؛ Daryaee 2007: 23-27؛ Rezakhani 2016: chs. 4-6.

به‌سرعت در منطقه سغدستان و تخارستان (بلخ) گسترش دهند. با به سلطنت رسیدن پیروز در ۴۵۷ م.، هفتالی‌ها به قوی‌ترین قدرت منطقه آسیای میانه بدل شدند و بعد از چند جنگ کمابیش موفق، بر ساسانیان نیز پیروز شدند و در سال ۴۸۴ م.، در جنگی حتی شاهنشاه پیروز را نیز کشتند.[۱] هرج و مرج حاصل از مرگ شاهنشاه ساسانی و قدرت روزافزون هفتالی‌ها و بخشی از اشراف ساسانی که طرفدار آنها به‌حساب می‌آمدند، باعث تبدیل هفتالیان به قدرت اصلی منطقه شد و برای چند سال، حتی شاهنشاهان ساسانی نیز به میل شاه هفتالیان انتخاب می‌شدند. این باعث بر تخت نشستن چندین شاهنشاه دست‌نشانده ساسانی بین سال‌های ۴۸۴ تا ۴۹۸ م. شد که به‌ترتیب «بلاش»، «قباد» و «جاماسپ» نام داشتند. سرانجام، در سال ۴۹۸ م.، قباد که در ۴۹۶ م. توسط اشراف ساسانی خلع شده و با کمک هفتالیان توانسته بود تخت سلطنت را بازپس بگیرد،[۲] برای بار دوم به سلطنت رسید و تا سال ۵۳۱ م. حکومت کرد. به سلطنت رسیدن قباد، و به‌خصوص نقش هفتالی‌ها در آن، به معنی این بود که ساسانیان ملزم به تغییر زاویه دید خود از مرزهای شرقی به مرزهای غربی شدند و برای چند دهه آسورستان به صحنه اصلی فعالیت‌های ساسانیان تبدیل شد. یکی از دلایل بزرگ این موضوع، احتیاج ساسانیان به یافتن منابع مالی جدیدی بود که بتواند جای منابع از دست‌رفته در شرق را بگیرد و در ضمن، به آنها برای پرداخت غرامت‌های جنگی به هفتالیان کمک کند. از اینجا بود که در سال ۵۰۲ م.، قباد با حمله به شهر «دارا» مرحله جدید و مهمی از جنگ بین شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم شرقی را شروع کرد.[۳] این جنگ‌ها که تمام طول قرن ششم را شامل می‌شدند، کمتر به موفقیت کامل هر یک از طرفین می‌انجامیدند، هرچند که تلفات انسانی و مالی

---

۱. Dignas and Winter 2007: 97-98؛ طبری: ۱/۸۷۵-۸۷۷؛ شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۵٦۹.

۲. برای ماجرای خلع و بازپس‌گیری تخت سلطنت قباد، نک. Procopius: I. 5. 1-3.
پروکوپیوس دلیل خلع قباد را نامحبوب بودن اصلاحاتش می‌داند (Daryaee 2007: 26-27).

۳. دربارهٔ جنگ ۵۰۲-۵۰٦ م. که به نام امپراتور روم به «جنگ آناستاسیوس» مشهور است نک. Greatrex and Lieu 2005: 62-77.

آنها بسیار بود. فشار جنگ روی دستگاه‌های اداری، مالی و اجتماعی هر دو امپراتوری به‌شکلی بود که صورت شناخته‌شده شاهنشاهی ساسانی در یک‌سوم آخر عمر آن، و امپراتوری روم شرقی حداقل تا سال ۷۵۰ م. را می‌توان نتیجه این جنگ‌ها دانست.[۱]

در دولت ساسانی، اصلاحات گسترده مالیاتی و ساختاری، باعث تشکیل دستگاه بسیار کارآمدتری برای اخذ مالیات زمین (خراگ) و مالیات شخصی (گزیت) شد و امکان برنامه‌ریزی بهتر دولت را برای تشکیل لشکریان دائمی به‌وجود آورد. تقسیمات اداری کشور برای کارآمد کردن تجهیزات دفاعی و اخذ مالیات،[۲] پیش‌زمینه‌ای برای به‌وجود آمدن طبقات جدیدی از اشراف اداری و نظامی مانند «آزاتان»[۳] شد که در واقع بنیه اصلی سپاه ساسانی را تشکیل می‌دادند.[٤] دستگاه مالیاتی و اداری همچنین امکان رشد سرمایه‌های محلی و گسترش نظام کشاورزی تولیدی را به‌وجود آورد که در ضمن آن، طبقه زمین‌دار «دهقان» امکان رشد سرمایه را یافت و توانست ستون‌های رشد کلی اقتصاد شاهنشاهی ساسانی را پایه‌گذاری کند. در منطقه آسورستان، همین رشد اقتصادی بود که لزوم ارتباط بین مناطق بین‌النهرین و شام (سوریه) را به‌وجود آورد که تا حدی، مشوق اصلی ساسانیان در دنباله‌گیری سیاست‌های گسترش‌طلبانه‌شان در شام بود.[۵]

جنگ‌های ساسانیان و روم شرقی در قرن ششم، به چندین دوره صلح و جنگ تقسیم می‌شود که مهم‌ترین این صلح‌ها، صلح سال ۵۶۲ م. تحت حکومت خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م.) است.[٦] در دوران این صلح، خسرو

---

۱. برای منابع متعدد و مسائل مربوط به این جنگ‌های طولانی نک. Greatrex and Lieu 2005: 62-166.

۲. طبری: ۱/ ۹۶۰-۹۶۳. دربارهٔ این اصلاحات و نسبت‌دادنشان به قباد یا خسرو انوشیروان اختلاف‌نظرات بسیاری میان محققان وجود دارد. برای خلاصه‌ای از بحث‌ها و دو نگاه مختلف نک. Howard-Johnston 1995; Rubin 1995.

3. De Blois 1985.

٤. دربارهٔ نقش طبقه زمین‌دار و سرباز در جامعه دوره متأخر ساسانی نک. Zakeri 1995.

5. Rezakhani 2015.

6. Dignas and Winter 2007: 138-148.

انوشیروان با کمک امپراتوری کوچ‌نشین «گوک‌ترک» یا «ترک‌های غربی»[1] توانست حکومت هفتالیان را درهم بشکند و دوباره به بخش‌هایی از شرق، به‌خصوص به تخارستان و مرو دسترسی پیدا کند. ساسانیان حتی در منطقه بخارا نیز حضور کم‌رنگی یافتند. شروع دوباره جنگ با روم شرقی در حوالی سال ۵۷۲ م.، موضع ساسانیان را در شرق ضعیف کرد و باعث شد که بخش غربی امپراتوری گوک‌ترک تحت حکومت خاقان «ایشتمی» شروع به جنگی علیه ساسانیان کند و بلخ و حتی سیستان و زابلستان و منطقه قندهار و غزنین امروزی به منطقه تحت نفوذ امپراتوری ایشتمی اضافه شود.[2] در این مرحله است که داستان رویدادنامه حاضر آغاز می‌شود.

رویدادنامه با شرح شورش «بهرام از رزقایه» که از طرف هرمزد چهارم به دربار «ترکان» رفته بود، آغاز می‌شود. این بهرام، یعنی بهرام چوبینه، فرمانده سپاهیان ساسانی در جنگ علیه ترکان بود که توانسته بود نیروهای ترک را در حوالی مرو شکست دهد و از گسترش آنها در این‌سوی جیحون و اترک جلوگیری کند. با ذکری که مورخین بعدی (طبری، یعقوبی، دینوری و غیره) از این واقعه می‌کنند، به‌نظر می‌آید که اختلاف‌نظری بین هرمزد چهارم (۵۷۱-۵۹۰ م.) و بهرام چوبینه بر سر تقسیم غنایم، باعث خلع بهرام از مقام اسپهبدی شرق گشت. این اختلاف‌نظر، به‌علاوه نارضایتی اشراف از حکومت هرمزد که در جملهٔ «یوغ محکمی بر گردن بزرگان و مردم گذاشته بود» مشخص می‌شود، باعث خلع هرمزد از سلطنت در سال ۵۹۰ م. و کوری او به‌دست اشرافش شد. به‌نظر می‌آید که هرچند پسر هرمزد، یعنی خسرو دوم، در ابتدا برای جانشینی پدر در نظر گرفته شده بود و حتی سکه‌هایی نیز به نام خود ضرب کرده بود، اما مخالفت بهرام چوبینه با او، باعث کناره‌گیری خسرو از تخت سلطنت و فرار او به شام شد.[3] این بخش از تاریخ در همان پاراگراف اولیه رویدادنامه حاضر با شرح فرار خسرو از «راه جنوبی» ذکر شده است.

---

۱. برای اطلاعات دربارهٔ امپراتوری ترک غربی یا گوک‌ترک نک. Sinor 1990.

2. Daryaee 2007: 30-31.

۳. شرح این واقعه به‌طور گسترده‌ای در منابع هم‌زمان و اسلامی داده شده است: طبری: ۹۹۶/۱-۱۰۰۱.

از همین پاراگراف اولیه اما دلمشغولی رویدادنامه‌نویس نسبت به تاریخ کلیسایی نیز مشخص می‌شود. نویسنده رویدادنامه حاضر مشخصاً به جامعه مسیحیت نسطوری شاهنشاهی ساسانی تعلق دارد، که از آنها به‌عنوان «راست‌دینان» نام می‌برد، و تاریخ را از دید این جامعه می‌بیند. جامعه مسیحیت ایران از اوایل قرن پنجم م. و همان دوره یزدگرد اول شکل گرفته بود، هرچند که سابقه حضور مسیحیان در شاهنشاهی‌های ایران به قرن اول م. بازمی‌گردد. در دوران یزدگرد اول در اوایل قرن پنجم، مهربانی این شاهنشاه با مسیحیان، که باعث ملقب شدن او به «بزه‌کار» از طرف روحانیت زردشتی شد، به قدرت گرفتن جامعه مسیحیت محلی در ایران انجامید. در سال ۴۸۹ م.، بعد از تعطیلی «مدرسه ادسا» از طرف امپراتور زنون به دلیل پایبندی این مدرسه به تعلیمات نسطوری، این مدرسه به «نصیبین» که تحت اختیار ساسانیان بود نقل مکان کرد. نسطوری‌ها، که در مسیح‌شناسی با پیروان کلیسای قسطنطنیه اختلافاتی اساسی پیدا کرده بودند، از این پس به قوی‌ترین جامعه مسیحی قلمرو ساسانیان بدل شدند.[۱] در اینجا بود که «کلیسای شرق» به‌عنوان دستگاه اصلی کلیسایی شاهنشاهی ساسانی، در مقابل «کلیسای غرب» تحت حکومت رومیان، شروع به شکل‌گیری کرد. در اواسط قرن ششم م. و در اوج اختلافات نظامی ساسانیان با امپراتوری روم شرقی، کلیسای شرق با رهبری جاثلیق «مار آبای کبیر» به اوج قدرت خود رسید.[۲] در این زمان، حتی شاهنشاه ساسانی، خسرو اول انوشیروان هم به یکی از حامیان کلیسای شرق تبدیل شد و از آن برای تبلیغات ضدرومی استفاده می‌کرد و نیز سعی در جلب مسیحیان سوری داشت که بسیاری از آنها به تعلیمات «نسطوری» متمایل‌تر بودند تا اصول باوری «کلیسای غرب». خسرو انوشیروان حتی دستور شکل‌گیری شورایی کلیسایی برای حل بعضی مسائل دین را داد و مانند «قسطنطین» و «شورای کلیسایی نیقیه» خود را حامی مسیحیان ساسانی جلوه داد و به مسیحیت در قلمرو ساسانیان رسمیت بخشید.[۳]

---

۱. دربارهٔ موقعیت کلیسای مسیحی در دوره ساسانی و ارتباط آن با دستگاه شاهنشاهی نک.
Wood 2010; Payne 2015.
2. F. Jullien 2015.

۳. کریستن‌سن ۱۳۳۲: ۴۴۷-۴۴۸.

با مرگ خسرو انوشیروان، جنگ بین ساسانیان و رومیان ادامه پیدا کرد و همان‌طور که قبلاً گفته شد، اختلافات ساسانیان با ترکان در آسیای میانه نیز به موفقیت بهرام چوبینه در منطقه بلخ و مرو انجامید. در زمینه تاریخ کلیسا، جاثلیق یزقل معروف [دومین جانشین مار آبای کبیر] نیز جای خود را در ۵۸۲ م. به جاثلیق مار یشوع‌یهب اول، اسقف آرزنین در شمال بین‌النهرین داد. این یشوع‌یهب طبیعتاً همان یشوع‌یهبی است که از او در ابتدای رویدادنامه حاضر ذکری به میان می‌آید و از مرگ او در حالی‌که به دیدن «نعمان سوم» پادشاه حیره می‌رفت، یاد می‌شود.[۱] مرگ یشوع‌یهب امکان بی‌نظیری به خسرو دوم اپرویز داد تا قدرت خود را بر کلیسای مسیحی شرق تثبیت کند، موضوعی که در این رویدادنامه از آن در قالب کینه شخصی خسرو به یشوع‌یهب یاد می‌شود.

بعد از فرار از برابر بهرام چوبینه، خسرو جوان در منطقه شام و احتمالاً در یکی از شهرهای سوریه، آن‌طور که در روایتِ رویدادنامهٔ نامهٔ گمشدهٔ ثئوفیلوس ادسایی، بازمانده در رویدادنامهٔ میخائیل سریانی و رویدادنامهٔ بی‌نامِ موسوم به ۱۲۳٤ م.، ذکر شده است، شهر ادسا مستقر شد و از موریس، امپراتور روم، برای بازپس‌گیری تاج و تختش درخواست حمایت کرده بود. داستان بهرام چوبینه و تعلق او به خاندان مهران، و ادعایش بر اینکه خاندان او از خاندان ساسانی اصیل‌تر است، در روایت دینوری و احتمالاً به نقل از داستان گمشده «بهرام چوبین‌نامه»، به‌تفصیل آمده و نشان‌دهنده تغییرات اساسی در بنیان شاهنشاهی ساسانی است. به‌خصوص، می‌توان این مسأله را به تغییری در جامعه و پادشاهی ساسانی نسبت داد که در آن، شاهان دیگر دارای «حق الهی» به شاهی شناخته نمی‌شدند و «نژاد از خدایان» نداشتند، بلکه حاکمانی زمینی بودند که اعمال و رفتارشان و کارآمدیشان در حکومت، مبنای اصلی قدرتشان شناخته می‌شد.[۲] البته، هنوز هم «اصل و نسب» در این موضوع دخالت زیادی داشت و به همین دلیل بود که افراد خاندان ساسانی، برای پادشاهی مناسب‌ترین شناخته می‌شدند. اما این ادعای

---

۱. برای این واقعه نک. طبری: ۱/۱۰۲۷-۱۰۳۰.

2. Shayegan 2003.

بهرام به اصل و نسبی قدیم‌تر از خسرو، نشان‌دهنده همین تغییر در نگاه تاریخی بود و اینکه درک ایرانیان عصر ساسانی از تاریخ خودشان، در قالب تاریخ «خدای‌نامه»ای، به عمقی رسیده بود که نسب بردن به پادشاهان و خاندان‌های حکومت‌گر قبل از ساسانیان، برای مدعیانی نظیر بهرام، دلایل کافی برای بلندپروازی‌هایشان را فراهم می‌کرد. به هرحال، بهرام توانست با فراری دادن خسرو، برای مدت کوتاهی به نام «بهرام ششم» سلطنت و حتی سکه ضرب کند.

خسرو دوم در سال ۵۹۱ م.، به کمک سربازان رومی و تعدادی از سربازان ایرانی وفادار خود، موفق به شکست بهرام شد و تخت سلطنت خود را بازپس گرفت و تا ۶۲۸ م.، با نام «اپرویز» [شکست‌ناپذیر] سلطنت کرد. بهرام در این میان به خاقان ترک، دشمن قدیمی خود، پناه برد و سعی در فراهم کردن سپاهی کرد تا دوباره خسرو را شکست دهد. احتمالاً خاقان ترک نیز در همین زمان به فکر گسترش قدرت خود در آسیای میانه افتاده بود و میل داشت مانند هفتالیان در صد سال قبل، با تثبیت بهرام بر تخت سلطنت ساسانی، تبدیل به قدرت پشت‌پرده ساسانیان شود و از بهرام مترسکی بسازد. اما بنیان امپراتوری ترک به قوت حکومت هفتالیان نبود و خاقان ترک و بهرام در اجرای نقشه‌هایشان شکست خوردند و کمتر از نیم‌قرن بعد، امپراتوری «تانگ» در چین بساط امپراتوری ترک را در غرب و شرق برچید.[1]

اما این بدین‌معنی نبود که خسرو توانست به‌راحتی و تنها با شکست دادن بهرام به حکومت خود ادامه دهد. تقریباً بلافاصله بعد از شکست بهرام در ۵۹۱ م.، خسرو با شورش خالوهایش بندوی و ویستهم، که در جنگ علیه بهرام از حامیان خسرو بودند، مواجه شد؛ داستانی که در این رویدادنامه به‌اختصار آمده و در آن مثله‌شدن بندوی شاید مهم‌ترین بخش باشد. اما پس از دفع این شورش به‌نظر می‌آید خسرو توانسته باشد قدرت خود را تثبیت کند. در این مرحله است که داستان مرگ جاثلیق یشوع‌یهب اول در حیره و انتخاب جاثلیقی جدید در رویدادنامه مطرح می‌شود. در نقل رویدادنامه، یشوع‌یهب مورد تنفر خسرو قرار گرفته بود چون او را در تبعید به شام همراهی نکرده و بعد از بازگشت او به

1. Rezakhani 2016: ch. 8.

استقبالش نرفته بود؛ اعمالی که رویدادنامه حاضر سر باز زدن از آنها را به ترس او از «بهرام چوبینه» نسبت می‌دهد. اما با توجه به انتخاب مقام جاثلیق بعدی توسط خسرو، می‌توانیم دلایل واقعی خسرو را حدس بزنیم. حقیقت این است که یشوع‌یهب، به پیروی از جاثلیق مار آبای کبیر و در دوران طلایی کلیسای شرق در دوران حکومت خسرو انوشیروان و هرمزد چهارم، مقام خود را از مقام سلطنت مستقل می‌دانست و کلیسا را دستگاهی جدا از شاهنشاهی ساسانی؛ هرچند که بیشتر قانون‌نامه‌های کلیسایی به پیروی مسیحیان از قوانین شاهنشاهی اصرار می‌ورزیدند. برای خسرو دوم اپرویز اما کلیسای شرق، به غیر از دستگاه اداری مسیحیان ایرانی، دستگاهی بود برای مقابله با تبلیغات روم شرقی و کلیسای رسمی آن علیه ساسانیان.[1] خسرو احتمالاً از ابتدای سلطنتش فکر فتح سوریه و اتصال آن به آسورستان ساسانی را در سر می‌پروراند، فکری که تا حدی زاییده مقتضیات اقتصادی دوران خسرو و گسترش اقتصاد کشاورزی و تولیدی ساسانیان و ارتباط نزدیک آن اقتصاد محلی سوریه و شرق مدیترانه بود. یکی از جنبه‌های این «اتصال» بین آسورستان و سوریه اما ارتباط بین جمعیت این دو منطقه بود که جدا از یک زبان مشترک (آرامی، و صورت «سریانی» آن به‌عنوان زبان کلیساییشان)، باور مسیحی را نیز به اشتراک داشتند. در نتیجه، تحت فرمان داشتن دستگاه کلیسای شرقی برای شاهنشاه ساسانی، به معنی امکان استفاده از جنبه‌های دینی و فرهنگی این کلیسا برای جلب مسیحیان سریانی‌زبان مناطق تحت اختیار روم شرقی نیز بود. در اینجاست که می‌توانیم انتخاب مار سبریشوع، جانشین یشوع‌یهب در دوران خسرو را در پس‌زمینه برنامه‌ریزی خسرو برای جنگ علیه روم‌شرقی ببینیم.[2]

سبریشوع، جاثلیقی که در رویدادنامه حاضر از او به‌عنوان مردی که خسرو تصویر خیالیش را در جنگ علیه بهرام چوبینه دیده یاد می‌شود، بخش مهمی از برنامه‌ریزی خسرو برای در دست گرفتن اختیار کلیسای شرق بود. سبریشوع

1. Stoyanov 2011; Payne 2015.
2. Payne 2015: 3ff.

برخلاف مار آبا و یزقل و یشوع‌یهب، چندان داخل دستگاه اداری کلیسا نبود و قبل از انتخاب به جاثلیقی، به‌جز مدت کوتاهی در مقام اسقفی شهر لشوم، بیشتر عمر کلیساییش را به‌عنوان یک راهب وارسته گذرانده بود. این بدان معنی بود که سبریشوع از احترام زیادی بین عموم مسیحیان ساسانی و احتمالاً حتی خارج از مرزهای دنیای ساسانی، برخوردار بود و حتی صاحب کرامات شناخته می‌شد ــ همان‌طور که در رویدادنامه حاضر آمده است. از طرفی، بی‌ارتباط بودن او با دستگاه کلیسا به این معنی بود که بنیان قدرت و نفوذ سبریشوع به‌جز پایگاه مردمیش، متکی بر قدرت سلطنت و شاهنشاهی خسرو بود، مطلبی که از مراسم باشکوه انتخاب او به جاثلیقی و پذیرایی خسرو دوم اپرویز در قصر تیسفون نیز برداشت می‌شود. در واقع، با انتخاب یا انتصاب سبریشوع به ریاست کلیسای شرق، خسرو توانست قدرت اصلی کلیسای مسیحی قلمرو ساسانی را در دست بگیرد.

از این انتخاب در ۵۹۶ م. تا قتل موریس در ۶۰۲ م.، نه رویدادنامه فعلی و نه منابع دیگر ـ از منابع رومی گرفته تا تواریخ اسلامی ــ اطلاعات زیادی به‌دست نمی‌دهند. به‌نظر می‌آید که هم در قلمرو ساسانی و هم تا حدی در قلمرو روم، صلح حکمفرما بوده و هر دو امپراتوری به بازسازی سرزمین‌هایشان دست زدند. رشد اقتصادی قلمرو ساسانی در این دوره و البته دوره‌های قبل و بعدش، از مدارک مختلف قابل بررسی است[1] و به‌نظر می‌آید که این رشد به‌اندازه کافی منابع مالی برای جنگ‌های طولانی دهه‌های بعد فراهم کرده باشد.[2] اما در امپراتوری روم شرقی، اختلافات کوتاه‌مدت علیه «آوارها» که منطقه بالکان را تسخیر کرده بودند، به تضعیف رومیان کمک کرد و باعث نارضایتی از موریس شد.

کودتای درباری علیه موریس در ۶۰۲ م. و قتل او به‌دست فوکاس در نتیجه نارضایتی از سیاست‌های غلط موریس در برابر آوارها، بهانه لازم را برای شروع

---

۱. برای نگاهی کلی به این رشد اقتصادی نک. Rezakhani 2015.
برای نگاهی به تغییر در روش‌های تولید اقتصادی در دوره ساسانی نک. Morony 1981.
۲. برای برآورد کلی از توانایی شاهان ساسانی در گردآوری سپاهیان نک. Howard-Johnston 1995.

جنگ علیه روم شرقی به‌دست خسرو دوم اپرویز داد.[۱] بین سال‌های ۶۰۲ تا ۶۰۵ م.، خسرو بیشتر توجه خود را متوجه تثبیت قدرتش در منطقه شمال بین‌النهرین کرد و به غیر از فتح دارا و آمد ـ شهرهای مرزی‌ای که دارای استحکامات دفاعی و نظامی مهم رومی بودند ـ چندان به دنبال فتوحات گسترده نبود. در همین دوره بود که سبریشوع نیز پس از یک دوره بیماری در نصیبین، یعنی در معیت خسرو، درگذشت و جاثلیقی به کسی رسید که در همه منابع به فساد مشهور است، یعنی گریگوری اهل فِرات. انتخاب این گریگوری به معنی قدرت کامل خسرو است، چون به‌نظر می‌آید که گریگوری تنها آلت‌دست خسرو و همسر یعقوبی‌اش شیرین بود و از خود کمترین قدرتی نداشت و طبیعتاً از هیچ پایگاه مردمی بین مسیحیان نیز برخوردار نبود. در واقع در این موقعیت، خسرو دستگاه کلیسای شرق را به بخشی از دستگاه دیوانی ساسانی تقلیل داده بود و از جهاتی خودش مسؤولیت اداره آن را برعهده گرفته بود. در اینجاست که شاید بشود ادعای رویدادنامه را در اینکه خسرو برخلاف ظاهرش، «از ما [مسیحیان شرقی] متنفر بود» جدی گرفت. خسرو با توجه به داشتن دو همسر مسیحی حتماً از مسیحیان متنفر نبود، اما آشکارا با دستگاهی کلیسایی که از فرمان او خارج باشد نیز میانه‌ای نداشت!

بقیه سلطنت خسرو دوم اپرویز در میان داستان جنگ طولانی بین او و روم شرقی، گم می‌شود. منابع کهنِ رومی طبیعتاً کمتر راجع به مسائلی جز جنگ صحبت می‌کنند و مدارک اسلامی نیز سریعاً از شرح فتوحات خسرو به پایان جنگ می‌رسند.[۲] بخشی از داستان زندگی خسرو را شاید بشود از خلال افسانه‌هایی که در داستان‌های عاشقانه فارسی مانند «خسرو و شیرین» آمده، فهمید. دوهمسری خسرو را همه مدارک موجود تأیید می‌کنند. هرچند توافقی بر سر خاندان «مریم» (که در این رویدادنامه، مریم رومی خوانده می‌شود) وجود ندارد، اما به‌نظر می‌آید مسأله ازدواج خسرو با او در زمان سکونتش در شام قطعی باشد. همسر دوم خسرو، شیرین معروف، از آرامیان و مسیحیان محلی ایرانی و

---

۱. طبری (۱۰۰۱/۱) شرح این واقعه را آورده است.

2. Greatrex and Lieu 2005: 181-197.

اهـل منطقـه‌ای در جنـوب بـین‌النهـرین بـود و در ایـن رویدادنامـه از او بـه‌عنوان همشهری «گریگوری فراتی» نام برده شـده اسـت. شـیرین و جبرائیـل سـنجاری، پزشک مخصوص خسرو، هر دو به گروه «یعقوبی» کلیسای شرق تعلق داشتند که با نگاهی ملایم‌تر به تفاوت‌های کلیسای شرق و کلیسـای غـرب بـر سـر طبیعـت مسیح، به‌نظر می‌آمد به اتحاد با کلیسای غربی روم متمایل‌تر است .این عقیده، بـا توجه به تاریخچه مناسبات پرتلاطم کلیسای نسطوری با کلیسای غرب و مسـائلی مانند طرد «نسطوریوس» و تعطیلی «مدرسه پارسیان الرهـا» و جابـه‌جـایی آن بـه شهر «نصیبین»، از طرف دستگاه اصلی کلیسا، که هنوز یعقوبی بود، به‌هـیچ روی از سوی دستگاه کلیسایی قابل‌قبـول نبـود. امـا از طرفـی، عقایـد یعقـوبی امکـان بیشتری به خسرو می‌دادند که خود را به‌عنوان حامی مسیحیان شام و فلسطین جلوه دهد. این البته در تبلیغات جنگی خسرو برای این موقعیت اهمیت زیادی داشت و جازه می‌داد تا از آن برای جلب مسیحیان سرزمین‌های تازه فتح‌شده استفاده کند.

از حدود سال ۶۰۵ م. به‌بعـد، خسـرو تصـمیم بـه گسـترش حـوزه فتوحـاتش گرفت. همان‌طور که طبری و دینـوری مـی‌گوینـد و در رویدادنامـه مـا نیـز تکـرار می‌شود، خسرو با فرستادن اسپهبدانش به آنـاتولی، فلسـطین و مصـر توانسـت بـا سرعتی نسبتاً بـالا ایـن منـاطق را فـتح کنـد و شـهرهای مهمـیماننـد اورشـلیم و اسکندریه، به‌علاوه انطاکیه و دمشق و نیقیه را فتح کند. سپاهیان خسرو قسـطنطنیه را محاصره کردند و برای مدت ۲۰ سال، یعنی یـک نسـل کامـل، بـر غـرب آسیا حکومت کردند. در این مدت، رومیان بـه فرمانـدهی «هراکلیـوس» جـوان، پسـر هراکلیوس بزرگ فرماندار افریقای شمالی (منطقه لیبی و شمال الجزایر امـروزی)، توانستند در سال ۶۱۰ م. فوکـاس را از سـلطنت خلـع کننـد. هراکلیـوس در ابتـدا به‌شدت از حملات خسرو و سپاهیانش ترسید و تصمیم به عقب‌نشینی و بازگشـت به شمال افریقا گرفت. اما این تصمیم او از طرف درباریان رد شـد و از میانـه دهـه ۶۱۰ م.، هراکلیوس دست به ضدحملاتی علیه خسرو زد. از جزئیات این عملیات اطلاع زیادی نداریم و به‌نظر نمی‌آید تا اوایل دهه ۶۲۰ م. این عملیات به موفقیـت خاصی منجر شده باشند. اما از حدود سـال ۶۲۵ م. هراکلیـوس توانسـت منطقـه

آناتولی را از دست خسرو خارج کند. به‌نظر می‌آید نارضایتی دربار و سربازان خسرو از طولانی شدن اشغال مناطق فتح‌شده و احتمالاً کمبود موفقیت خسرو در پایه‌گذاری سیستم اداری ساسانی در این مناطق، باعث سرد شدن تنور فتوحات و تغییر بخت ساسانیان شده باشد.[1] هراکلیوس با جلب همکاری آلان‌ها در شمال قفقاز، شروع به پیشروی به طرف شمال قلمرو ساسانی و حمله به بین‌النهرین از طریق آذربایجان و شرق آناتولی کرد. مسیر این ضدحمله در تخریب و سوزاندن آتشکده مهم آذرگشنسپ در شیز، جنوب دریاچه ارومیه قابل‌توجه است. اینکه هراکلیوس از شمال پیشرفت کرده از گزارش رویدادنامه ما، که خسرو در زمان حمله هراکلیوس در دستگرد شاهانه در شمال شرق تیسفون بود، نیز دیده می‌شود.[2]

فرار خسرو و خلع او بعد از یک شورش درباری در منابع بسیاری، از جمله رویدادنامه حاضر، با جزئیات زیادی آمده است. شرح اقامه دعوای شیرویه و درباریان علیه خسرو به خاطر ناکارآمدیش را طبری با جزئیات توضیح می‌دهد،[3] اما در منبع ما، این روایت به‌صورت کوتاهی آمده و در آن شمطا، پسر یزدین که احتمالاً خزانه‌دار نسطوری خسرو بود، و نی ـ هرمزد (یا مهرهرمزد)، پسر پاذگوسپان نیمروز (یک‌چهارم جنوبی قلمرو ساسانی)، عاملان اصلی شورش شناخته شده‌اند. این دو در ضمن قاتلان اصلی خسرو نیز هستند و شمطا مقصر اصلی قتل‌عام اعضای خانواده سلطنتی در دوران سلطنت شیرویه نیز شمرده شده است. سلطنت شیرویه یا قباد دوم به‌سرعت توضیح داده می‌شود و از اینجا به‌بعد، نقل تاریخی رویدادنامه ما سرعت می‌گیرد. بعد از شیرویه، که مرگش از طاعون چندان مهم بود که در همه منابع آمده، پسر خردسالش اردشیر سوم به شاهی می‌رسد و خود او توسط فرّخان شهرواز (گراز کشور) کشته می‌شود. سلطنت کوتاه شهرواز سومین مورد در طول تاریخ ساسانیان است که کسی به‌جز اعضای خاندان ساسانی به شاهی می‌رسد. دوران بوران، که به‌اشتباه همسر شیرویه دانسته

1. Greatrex and Lieu 2005: 198-209.
2. Greatrex and Lieu 2005: 209-222; Dignas and Winter 2007: 148-151.
۳. طبری: ۱/۱۰٤٥-۱۰٥۸.

شده، دوران صلح و پایان جنگ است که در رویدادنامه حاضر، به‌دست سفیران مسیحی به انجام رسید. رویدادنامه‌نویس ما از چند شاهی که برای مدت‌های کوتاهی بین بوران و یزدگرد سوم سلطنت کردند، ذکری نمی‌کند و از آزرمی‌دخت، خواهر بوران نیز نامی نیست. سلطنت یزدگرد سوم به‌سرعت به حملات اعراب به مرزهای جنوبی بین‌النهرین و فتوحات اسلامی می‌رسد و رویدادنامه‌نویس با ذکر مختصری از مرگ یزدگرد در مرو، بخش اول و اصلی را به پایان می‌رساند.[۱]

فاصله بین ضدحمله هراکلیوس و فتوحات اسلامی چندان کم بود که به‌نظر نمی‌آید رومیان فرصتی برای تثبیت قدرت خود در سوریه و مصر داشتند. اختلافات داخلی خاندان ساسانی نیز باعث تضعیف ساختار دفاعی بین‌النهرین شد.[۲] از طرفی، داستان کشته شدن نعمان سوم، حاکم لخمی حیره در جنوب بین‌النهرین، که در گزارش طبری با جزئیات زیادتری آمده، احتمالاً به بی‌خبری ساسانیان از تغییرات داخلی شبه‌جزیره عربستان و غافلگیر شدن آنها انجامید و ضمناً سقوط نسبتاً سریع حیره را رقم زد. از طرف روم، هراکلیوس سعی زیادی کرد تا در سوریه با مسلمانان بجنگد، اما تقریباً بلافاصله بعد از سقوط مصر درگذشت و حکومت را به پسرش سپرد که تنها چند ماه سلطنت کرد.

بخش اول رویدادنامه با ذکری کلی از فتوحات پایان می‌پذیرد و با جلو رفتن در زمان، از ناآرامی‌های کلیسایی در نصیبین در دوران مار امّه، جاثلیق کلیسا در اوایل دوران اسلامی و مشکلات مردم نصیبین که منجر به دخالت امیر مسلمان آنجا نیز شد، سخن می‌گوید. به‌نظر می‌آید این بخش تعلیقی، اضافاتی باشد در مورد اخبار روز و کمی بعد از مرگ مار امّه در سال ۶۴۹ م. نوشته شده باشد. از جمله قسمت‌های دیگر این بخش، داستان‌های عجیبی از جامعه یهودیان و مانویان منطقه بین‌النهرین است که از طرف رویدادنامه‌نویس کافر و دشمن دانسته شده و جنایت‌های غیرقابل‌باور و مغرضانه‌ای به آنها نسبت داده شده است. لحن

---

۱. برای جزئیات این دوران نک. طبری: ۱۰۶۱/۱-۱۰۶۶.
۲. برای نظر مختلف دربارهٔ اختلافات در تاریخ‌گذاری فتوحات اسلامی نک.
Pourshariati 2008: 161ff.

روایی و محلیِ این بخش این امکان را می‌دهد که تصور کنیم نویسنده بخش اول، که به احتمال زیاد ساکن یکی از مناطق اطراف نصیبین بوده، فقط مشغول گزارش روایات شفاهی رایج در منطقهٔ خود بوده است. اینکه در این داستان‌ها، مسیحیان پیروز و قدرتمند معرفی می‌شوند، احتمالاً نشانه‌ای است از موقعیت مناسب نسطوریان، یعنی همکیشان نویسنده، در دوران مار امّه و اوایل دوره اسلامی. داستان مار الیاس، اسقف مرو و غسل تعمید یکی از شاهان محلی مرو در این بخش، کاملاً بی‌ربط به بقیه رویدادنامه و حتی بخش آخر آن است.

بخش دوم و کوتاه‌تر رویدادنامه، بخش خاصی است که جزئیاتی را در مورد فتوحات اسلامی در خوزستان شرح می‌دهد. به همین دلیل است که این متن به رویدادنامه خوزستان شهرت یافته، هرچند که بخش آخر تنها از چند بند تشکیل می‌شود. نویسنده، یا کسی که این بخش را به رویدادنامه اصلی اضافه کرده، در اینجا به فتوحات اسلام بازمی‌گردد و با توضیحات بیشتر در مورد جنگ‌های سوریه و جنوب بین‌النهرین، از جمله ذکر اسم خالدبن ولید و سعدبن ابی وقاص و پایه‌گذاری شهرهای بصره و کوفه، به‌جزئیات فتح خوزستان به‌دست ابوموسی اشعری می‌پردازد. بخش‌هایی از اطلاعات این بخش در گزارش‌های بلاذری و طبری هم یافت می‌شود، اما جزئیات خاصی نظیر ساختار شهر شوشتر، آخرین پناهگاه هرمزدان مدافع ساسانی خوزستان و کشته شدن اسقف شهر اهواز در ضمن جنگ، تنها در این رویدادنامه آمده‌اند. آخرین بخش‌های رویدادنامه به شرح کوتاهی از خانه کعبه و ارائه فهرستی از شهرهایی می‌پردازد که در دست اعراب بودند و به بخش‌های قبلی در مورد شهرهای پایه‌گذاری شده توسط سلوکوس و کلاً کتاب‌های جغرافیایی ساسانی و اسلامی شباهت زیادی دارد.

اهمیت بخش‌های آخر این رویدادنامه شاید در تثبیت ترتیب تاریخی و زمانی فتوحات اسلامی و بعضی جزئیات تاریخ اسلام باشد.[1] ذکر نام حضرت محمد مصطفی(ص) در این رویدادنامه، آن را به یکی از قدیمی‌ترین منابع در مورد پیامبر اسلام در خارج از دنیای مسلمانان تبدیل می‌کند. شرح فتوحات صاعقه‌آمیز خالد

---

۱. نک. پیوست ۱.

و سعد، یادآور روایات اسلامی هستند که بعضی از دانشمندان در مورد دقت آنها شک کرده‌اند. متأسفانه رویدادنامه حاضر در به‌دست دادن تاریخ امساک زیادی به خرج می‌دهد و به فهم ما در مورد تاریخ دقیق وقایع کمکی نمی‌کند. هدف نویسنده به‌وضوح ارائه رویدادنامه‌ای سنتی مانند «رویدادنامه پاک»[1] نبوده و بیشتر به یادداشت‌های شخصی یک شاهد عینی یا کسی که در زمانی نزدیک به وقایع زندگی می‌کرد، شباهت دارد.

فتوحات اسلام در عراق و سوریه در دهه ۶۴۰ م. باعث محدود شدن حوزه قدرت ساسانیان به داخل فلات ایران شد. یزدگرد سوم بعد از سقوط تیسفون به استخر در فارس عقب‌نشینی کرد و از آنجا به گردآوری قوای دفاعی پرداخت. این مسأله در بخش دوم رویدادنامه آمده و در آن ذکر شده که یزدگرد و هرمزدان تنها کسانی بودند که برای دفاع در مقابل مسلمانان باقی مانده بودند. حقیقت این است که یزدگرد به شاخه‌ای فرعی از ساسانیان تعلق داشت و به‌نظر می‌آید در استخر به دنیا آمد و رشد کرد و به همین دلیل از قتل‌عام دوران شیرویه جان سالم به دربرده بود. فتح سریع تیسفون و عقب‌نشینی یزدگرد به استخر نیز نشان از دلبستگی او به منطقه فارس و آشنایی با آنجا به‌عنوان مرکز دفاعی دارد. اما تلاش‌های یزدگرد برای گردآوری نیرویی جنگی که قادر به بازپس گرفتن آسورستان باشد در سال ۶۴۲ م. کاملاً نقش برآب شد. جنگ معروف «نهاوند» در محلی بین همدان و حلوان، یعنی کنار جاده اصلی ماد به آسورستان، باعث متلاشی شدن نیروهای یزدگرد شد. شاهنشاه ساسانی با از دست دادن موقعیت خود حتی در فارس، برای بار سوم به جمع‌آوری نیروی دفاعی پرداخت و برای این هدف، به طرف شرق و منطقه تخارستان و سغدستان رفت. هدف یزدگرد احتمالاً یا کمک خواستن از حاکمان محلی این منطقه، یبغوی تخارستان یا شاه سمرقند، بود یا رسیدن به دربار سلسله تانگ چین. نتیجه این تلاش البته معروف است و کشته شدن یزدگرد به‌دست حاکم محلی مرو یا گوزگان، که احتمالاً از دست‌نشانده‌های یبغوی تخارستان بوده، داستانی است معلوم. پسران یزدگرد، پیروز و بهرام، تا چندین دهه بعد به پشتیبانی

1. Chronicon Paschale

دربار تانگ چین و حاکمان محلی تخارستان و کابلستان، به مقاومت در برابر نیروهای اسلام که در حال پیشرفت در سیستان و خراسان بودند ادامه دادند. حتی در اوایل قرن هشتم م.، یعنی پنجاه سال بعد از مرگ یزدگرد، نوه او «نرسی» (نی‌شیه در مدارک چینی) بار دیگر به‌صورت حاکم دست‌نشانده چینی‌ها و با لقب «پادشاه پارس» به تخارستان و زابلستان آمد و سعی در حمله به مسلمانان داشت، اما شکست‌های موضعی باعث صرف‌نظر او و بازگشتش به دربار چین شد.

رویدادنامه حاضر با شرح فتح خوزستان به‌دست ابوموسی اشعری پایان می‌یابد، و در واقع بخش دوم رویدادنامه تنها روی همین مسأله تکیه می‌کند. اینها وقایعی هستند که در سال‌های ۱۷ و ۱۸ هجری، یعنی حدود ۶۳۸-۶۳۹ م. اتفاق می‌افتند یعنی زمانی که یزدگرد هنوز در استخر است و تنها هرمزدان را به دفاع از خوزستان گمارده است. در فتح‌نامه‌های اسلامی نظیر فتوح‌البلدان بلاذری، جزئیات بیشتری در مورد فتوحات آمده و معلوم می‌شود که محدود شدن حوزه اختیارات هرمزدان به شوش و شوشتر، تنها پس از شکست در جنگ سوق‌الاهواز و جنگ‌های محلی دیگر اتفاق افتاد. رویدادنامه حاضر هرچند که وقایع را به‌سرعت توضیح می‌دهد و کمتر از بلاذری به جزئیات می‌پردازد، اما از این جهت که در زمانی بسیار نزدیک به فتوحات نوشته شده، مدرک بی‌نظیر است که منابع غالباً شفاهی بلاذری یا طبری را تأیید می‌کند. به‌علاوه، جزئیاتی نظیر اینکه کسی که در گشایش شوشتر به مسلمانان کمک کرد، یکی از اهالی قطر بود و یا بحث مرگ اسقف اهواز، از جُمله جزئیاتی است که در منبع دیگری وجود ندارد. البته در این بین، اطلاعات رویدادنامه در مورد کلیسای مسیحی شرق نیز جالب و قابل توجه است.

رویدادنامه مدرکی یگانه است که از دیدگاه سریانی شرقی در مورد پنجاه سال آخر سلسله ساسانی و چند دهه آغازین تاریخ اسلام نوشته شده و نزدیک‌ترین منبع ما از نظر زمانی و جغرافیایی به محدوده‌ای است که از آن سخن می‌گوید. اطلاعات این رویدادنامه از آنجا که به‌نظر می‌آید برای مخاطبان معدودی نوشته شده باشد، هم از قالب رسمی تهی است و هم از قواعد تاریخ‌نگاری؛ هرچند که نویسنده مشخصاً به داخل کردن مسائل کلیسایی علاقه دارد. بی‌نظم و شخصی

بودن نوشته این حس را القا می‌کند که نویسنده در بعضی مواقع شاهد عینی، یا حداقل هم‌زمان وقایعی بوده که از آنها یاد می‌کند و فقط آنها را برای به یاد ماندن، یا شاید حتی به‌صورت یادداشتی برای نوشتن تاریخی مفصل‌تر، جمع کرده باشد. به هر صورت، خواندن این رویدادنامه یگانه در کنار رویدادنامه‌های دیگر و تواریخ بزرگ‌تر دوره اسلامی، زاویه جدیدی از تاریخ اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی را به ما می‌نمایاند که برای هرچه بهتر فهمیدن این برهه حساس زمانی بسیار مهم است.

ساختار متن

همان‌طور که در بالا اشاره شد، متن رویدادنامه شرح حوادث میان سال‌های ۵۹۰ تا حدود ۶۵۰ م. را در برمی‌گیرد. با وجود این، بررسی ساختار متن نشان می‌دهد که احتمالاً متن رویدادنامه در صورت فعلی‌اش به‌شکلی کامل به‌دست ما نرسیده است. نخست آنکه متن سریانی در نسخهٔ خطیِ کهن، بدون هیچ عنوانی شروع می‌شود[۱] و از سویی دیگر متن سریانی به‌شکلی ناگهانی و نابه‌هنجار آغاز می‌شود که مخالف رسوم و آداب تاریخ‌نویسی سنت سریانی است. به همین جهت بسیاری از محققان بر این باورند که متن سریانیِ رویدادنامه به‌شکلی ناقص به‌دست ما رسیده است[۲] و آنچه از این متن به‌جای مانده بخشی از یک اثر بزرگ‌تر بوده است. همچنین نثر رویدادنامه در صورت فعلی‌اش یک دست نیست. بر این اساس می‌توان متن را به دو بخش مجزا تقسیم کرد. نخست از ابتدای متن، هم‌زمان با مرگ هرمزد چهارم در سال ۵۹۰ م. تا مرگ مار امّه، یعنی بازهٔ زمانی میان سال‌های ۶۴۷ تا ۶۵۰ م.،[۳] و دوم از داستان الیاس مروی تا پایان متن که مصادف با حدود سال ۶۴۲ م. است. بخش نخست از لحاظ ساختاری، ترکیبی از تواریخ کلیسایی و دنیوی است و به‌کلی با بخش دوم که شامل روایاتی با تمرکز بر

---

۱. برای آگاهی از نسخ خطی موجود از این متن نک. مبحث «نسخه‌شناسی» در صفحات آتی همین کتاب.

2. Herman 2009: 130; Nautin 1982: 304.

3. Nautin 1982: 311.

حملهٔ اعراب به سرزمین خوزستان است، تفاوت دارد. به غیر از تغییرات آشکار در سبک نگارشی میان این دو قسمت، روایات این دو بخش از لحاظ زمانی نیز با یکدیگر دچار تداخل هستند. در حالی‌که بخش نخست متن، تواریخ دنیوی را تا زمان مرگ یزدگرد سوم و فتوحات اعراب و تاریخ کلیسایی را تا مرگ مار اِمّه در فاصله سال‌های ۶۴۷ تا ۶۵۰ م. پیش می‌برد، بخش دوم باری دیگر به روزگار سلطنت یزدگرد سوم بازمی‌گردد و اخبار خود را از این زمان آغاز می‌کند. بنابر آنچه گفته شد اکثر محققان بر این عقیده هستند که بخش دوم که از لحاظ حجمی به‌مراتب کوتاه‌تر از بخش نخست است، در حقیقت ضمیمه‌ای الحاقی است که توسط گردآورنده‌ای ناشناس بر متنِ اصلیِ رویدادنامه اضافه شده است. انتساب نام «خوزستان» بر رویدادنامه نیز که با اتکا بر مطالب بخش دوم متن توسط محققان اخیر صورت گرفته، نامی مناسب برای کل متن به‌نظر نمی‌رسد.

همان‌طور که اشاره شد متن سریانی در نسخهٔ خطیِ کهن فاقد عنوان است. گوییدی نخستین‌بار پس از شناسایی این متن آن را تحت عنوان «یک متن جدید برای تاریخ اواخر دوران ساسانی» معرفی کرد.[1] در سال ۱۸۹۳ م.، نولدکه به‌پاس شناسایی این متن توسط گوییدی، در کتاب خود این متن را با عنوان «رویدادنامه سریانی ویرایش‌شدهٔ گوییدی» نامگذاری کرد[2] که تا سالیان دراز عنوان رایج این متن نزد محققان به‌شمار می‌رفت. از اواسط دههٔ ۹۰ م. این متن با نام رویدادنامهٔ خوزستان در آثار محققان معرفی شد. برای کتاب حاضر عنوان رویدادنامه سریانی موسوم به «رویدادنامه خوزستان» انتخاب شد و در متن نیز غالباً با عنوان رویدادنامه به آن اشاره می‌شود.

نویسنده، زمان و مکان نگارش

متأسفانه نشانی از نام نویسندهٔ متن در نسخهٔ خطی باقی نمانده است و از شواهد درون‌متنی نیز نمی‌توان او را بازشناخت. تاریخ نگارش این متن را نیز نمی‌توان با قاطعیت مشخص کرد. با این حال تاریخ نگارش بخش نخست متن باید بسیار

1. "Un nuovo testo sulla storia degli ultimi Sassanidi"
2. "Die von Guidi Herausgegebene Syrische Chronik"

نزدیک به حوادث ذکرشده در آن باشد و با توجه به آخرین اخبار موجود در این بخش، تاریخ نگارشش را باید میان سال‌های ۶۵۰ تا ۶۶۰ م. دانست.[1] ناوتن[2] با جست‌وجوی نام نویسندگان سریانی که در این دوران دست به نگارش تواریخ کلیسایی و دنیوی زده‌اند الیاس مروی را نویسندهٔ این متن دانسته است[3] که البته این شناسایی را نمی‌توان با قاطعیت پذیرفت. با خواندن بخش اول و بسیار مفصل‌تر رویدادنامه می‌شود به‌راحتی دید که نویسنده به‌جز علاقه به شرح وقایع شاهنشاهی ساسانی و جنگ‌های خسرو دوم اپرویز با بهرام گور و بعد روم شرقی، علاقه خاصی به تاریخ منطقه شمال بین‌النهرین یا آسورستان دارد. این مسأله به‌خصوص از شرح وقایع کلیسایی معلوم می‌شود که در آن بیشترین ارجاع به اختلافات مردم و کلیسای نصیبین با دستگاه بزرگ‌تر کلیسای شرق به مرکزیت سلوکیه (یکی از شهرهای تشکیل‌دهنده مدائن) وجود دارد. به‌جز شهر نصیبین، نویسنده رویدادنامه در ضمن اصرار زیادی در توضیح جزئیات زندگی راهبان و دیگر ارباب کلیسا دارد که در منطقه کوه ایزلا یا طور عبدین امروزی (منطقه اطراف نصیبین و ماردین) در دیرها و صومعه‌های مختلفی زندگی می‌کردند. به‌نظر می‌آید یکی از این صومعه‌ها، دیر «مار ابراهیم کبیر» مورد توجه نویسنده بوده و بخش قابل توجهی از روایت کوتاهش را به این دیر و روابط آن اختصاص می‌دهد. چندین منطقه دیگر در نزدیکی نصیبین، یعنی منطقه «بت گرمایه» نیز در رویدادنامه محل توجه هستند و از آنها در ضمن تاریخ کلیسا و حتی تاریخ سیاسی یاد می‌شود. از این‌رو این احتمال وجود دارد که بخش اول و اصلی متن در حوالی شمال بین‌النهرین و منطقهٔ طور عبدین و یا منطقهٔ بت گرمایه نگاشته شده باشد. از سویی دیگر تمرکز بخش الحاقی متن تنها بر فتوحات مسلمانان در خوزستان است. نویسندهٔ این بخش اطلاعات بسیار خوبی از این منطقه دارد و اگرچه نام «رویدادنامهٔ خوزستان» امروز بر کل متن اطلاق می‌شود، اما شاید نگارش تنها این بخش از متن را بتوان به سرزمین خوزستان منتسب کرد.

---

1. Herman 2009: 130.
2. Pierre Nautin
3. Nautin 1982.

نسخه‌شناسی

متن رویدادنامه موسوم به رویدادنامهٔ خوزستان امروزه در پنج نسخهٔ خطی باقی مانده است. کهن‌ترینِ این نسخه‌ها متعلق به اواخر قرن سیزدهم و یا اوایل قرن چهاردهم م. است و چهار نسخهٔ دیگر همگی به‌شکلی مستقل بر اساس همین نسخهٔ خطی کهن‌تر رونویسی شده‌اند. این نسخهٔ کهن در اصل به کتابخانهٔ صومعهٔ ربان هرمیزد[۱] در منطقهٔ القوش در نزدیکی شهر موصل عراق متعلق بوده است. در سال ۱۸۲۸م. این کتابخانه غارت شد و بسیاری از نسخ خطی ارزشمند این مجموعه از میان رفت. این موضوع باعث شد در سال ۱۸۵۷م. برای حفاظت بهتر از این گنجینهٔ نسخ خطی، تمام مجموعهٔ کتابخانهٔ صومعهٔ ربان هرمیزد به صومعهٔ السیدةالعذراء حافظةالزروع، که در همان ایام در نزدیکی صومعهٔ ربان هرمیزد ساخته شده بود منتقل شوند. در سال ۱۹۰۲م.، اَدی شیر،[۲] اسقف شهر سیعرت،[۳] طی سفر خود به موصل، از این کتابخانه دیدار و فهرستی از نسخ خطی موجود در آنجا تهیه کرد. این فهرست به‌شکلی تفصیلی در سال ۱۹۰۶م. منتشر شد و در آن ۱۵۳ نسخهٔ خطی این مجموعه معرفی شدند. برای نخستین‌بار نسخهٔ خطی مورد نظر ما در این فهرست گزارش شده است.[۴] در فهرست منتشرشده از سوی اَدی شیر، این نسخه خطی دارای عنوان Cod. 90 است. در سال ۱۹۲۹م.، فوستی،[۵] بار دیگر اقدام به تهیهٔ فهرستی کامل‌تر از نسخ خطی موجود در کتابخانهٔ صومعهٔ السیدةالعذراء کرد. در این فهرستِ تازه، شمارهٔ Codex CLXIX به این نسخهٔ خطی داده شده است.[۶] در سال ۱۹۶۰م. تمام نسخ خطی صومعهٔ السیدةالعذراء، به‌منظور محافظت و نگهداری بهتر، به کتابخانهٔ صومعهٔ مار

---

۱. بنابر متون سریانی این صومعه در اواسط قرن هفتم م. به‌دست ربان هرمیزد احداث شد. این صومعه در طول تاریخِ کلیسای آشوری و بعدها کلیسای کاتولیک کلدانی نقشی بسیار مهم در نگهداری و رونویسیِ از نسخ خطی سریانی شرقی بر عهده داشته است.

2. Addai Scher

۳. شهری واقع در جنوب شرقی ترکیه امروزی.

4. Scher 1906: 38.
5. Jacques Marie Vosté
6. Vosté 1929: 63.

آنطونیوس در بغداد منتقل شدند.[۱] گرد آمدن گنجینه‌ای از نسخ خطی در این کتابخانه، ضرورت تهیه فهرستی جامع از این مجموعه را ایجاب می‌کرد. به همین جهت، در سال ۱۹۸۸م.، پطروس حداد[۲] به همراه جان اسحاق،[۳] فهرست نسخ خطی سریانی موجود در این صومعه را منتشر کردند و نسخهٔ خطی مورد نظر ما در این فهرست با شمارهٔ ۵۰۹ معرفی شده است.[٤] وجود این سه فهرست متفاوت باعث شد در منابع مختلف پژوهشی مختلف این نسخهٔ خطی به‌تناوب با یکی از عناوین فوق معرفی شده باشد. این نسخهٔ خطی جُنگی از ۳۱ متن با موضوعات گوناگون است[۵] و متن سریانی موسوم به رویدادنامهٔ خوزستان برگه‌های ۲۹۱ تا ۳۰۱ این نسخه را شامل می‌شود. خود این متن در نسخهٔ خطی هیچ عنوانی ندارد.

با وجود آنکه چهار نُسخهٔ خطی دیگر از این متن همگی از روی نسخهٔ خطی شماره ۵۰۹ بغداد رونویسی شده‌اند، اما وجود پاره‌ای اختلافات و همچنین شرایط فرسودگی نسخهٔ خطی بغداد، بررسی این چهار نسخهٔ متأخر را برای ویرایش متن رویدادنامه ضروری می‌سازد. از این چهار نسخهٔ متأخر، امروزه دو نسخه در کتابخانهٔ واتیکان و دو نسخه دیگر در مجموعه نسخ خطی مینگانا در بیرمنگام نگهداری می‌شوند:

۱. نسخهٔ خطی Borg.Syr.82: این نسخه در سال ۱۸۶۹م. به سفارش دیوید،[٦] دستیار اسقف[۷] شهر موصل، توسط کشیشی به نام افرنیم نقاشه[۸] در صومعهٔ ربان هرمیزد رونویسی شد. در همان سال دیوید این نسخهٔ خطی را با خود به شهر رُم آورد و به موزهٔ بورجیا[۹] تحویل داد.[۱۰] نخستین‌بار

---

۱. نام کامل این مجموعه، خزانه الرهبانیه الکلدانیه فی دیر مار انطونیوس است.

2. Petrus Haddad

3. Jacques Isaac

٤. حداد، ۱۹۸۸: ۲۲٤.

۵. برای فهرست عناوین موجود در این نسخهٔ خطی نک حداد، ۱۹۸۸: ۲۲۴-۲۲۹.

6. Monseigneur David

7. Chorbishop

8. Ephrem Naqašeh

9. Borgia Museum

۱۰. برای جزئیات بیشتر دربارهٔ نسخ خطی منتقل‌شده از موصل عراق به موزهٔ بورجیا در سال ۱۸۶۹ م. نک. Cersoy 1894.

گوییدی[۱] در سال ۱۸۸۹م. به این نسخهٔ خطی در موزهٔ بورجیا با شمارهٔ K,VI,4 اشاره کرده است.[۲] این نسخهٔ خطی شامل ۸۴۰ برگه و ۳۶ عنوان متن است که رویدادنامهٔ خوزستان در آن متن شمارهٔ ۲۶ است.[۳] از طریق همین نسخهٔ خطی بود که برای نخستین‌بار در سال ۱۸۸۹م. این رویدادنامه توسط گوییدی به مستشرقان معرفی شد. در سال ۱۸۹۹م. تمام نسخ خطی مجموعهٔ موزهٔ بورجیا به‌منظور استفادهٔ راحت‌تر محققان به کتابخانهٔ واتیکان منتقل شد و پس از آن این نسخهٔ خطی با شمارهٔ جدید Borg.Syr.82 در کتابخانهٔ واتیکان نگهداری می‌شود.

۲. نسخهٔ خطی Vat.Syr.599: این نسخهٔ خطی در سال ۱۸۷۱م. توسط عیسی الاقروری[٤] در منطقه القوشِ موصل رونویسی شده است.[۵] این نسخه ابتدا با شمارهٔ Cod.50 به کتابخانهٔ اسقفی کلدانی ماردین[٦] تعلق داشت[۷] اما در سال‌های پس از ۱۹۱۰م. این نسخه توسط مطرانِ ماردین، اسرائیل اودو[۸] از آنجا به کتابخانهٔ واتیکان اهدا شد. این نسخهٔ خطی شامل ۳۰۹ برگه است و رویدادنامهٔ خوزستان در برگه‌های ۶۶ تا ۷۸ آن جای گرفته است.[۹]

---

1. Ignazio Guidi
2. Guidi 1889: 389.

لازم به ذکر است که در این مقاله گوییدی به‌اشتباه این نسخهٔ خطی را با شمارهٔ K,VI, 6 معرفی کرده است. به درخواست گوییدی این اشتباه پنج سال بعد یادآوری و اصلاح شد. نک.
Cersoy 1894: 371.

۳. برگه‌های ٦٦٩ تا ٦٨٩.

4. ʿIsā of Eqror

عیسی یکی از پرکارترین کاتبان نسخ خطی سریانی شرقی بوده است. او در طول عمرش حداقل ۷۳ نسخهٔ خطی سریانی را رونویسی کرد که ۶۸ نسخه از آنها را میان سال‌های ۱۸۶۷ تا ۱۸۹۸م. در منطقهٔ القوش انجام داده است. نک. Wilmshurst 2000: 254.

۵. در انجامهٔ نسخهٔ خطی محل دقیق رونویسی آورده نشده است.

٦. شهری واقع در جنوب شرقی ترکیه امروزی.

۷. فهرست نسخ خطی سریانی و عربی موجود در این کتابخانه را ادی شیر تهیه کرده است:
Scher 1908.

8. Israel Audo

۹. برای جزئیات این نسخهٔ خطی نک. van Landschoot 1965: 132.

۳. نسخهٔ خطی Ming.Syr.47: ایـن نسـخهٔ خطـی در سـال ۱۹۰۷م. توسـط کشیش و کاتب سرشناس کلدانی، ابراهام شکوانا[1] در روستای ناحوم نبیِ‌القوش در نزدیکی صومعه ربان هرمیزد و بر اساس نسخهٔ خطی کهن بغداد رونویسـی شـد و اینک در مجموعه نسخ خطـی مینگانـا، متعلـق بـه دانشـگاه بیرمنگـام نگهـداری می‌شود.[۲] در انجامهٔ[۳] این نسخهٔ خطی اشارهٔ مهمی وجود دارد که می‌توانـد تـاریخ دقیق رونویسی نسخهٔ کهن بغداد را برای ما روشن سازد. با توجه بـه ایـن انجامـه، کاتب رونویسی خود را بر اساس «یک نسخهٔ خطی کهـن و فرسـوده کـه بـه سـال ۱۶۱۰ یونانی نگاشته شده اسـت»،[٤] انجـام داده اسـت. اگـر چنـین باشـد، تـاریخ رونویسی نسخهٔ خطی بغداد در سال ۱۲۹۸/۹م. قرار خواهد گرفت.[٥] با ایـن حـال کاتب این نسخه متون موردنظر خود را از نسخهٔ کهن گلچین و تنها بخشی از آنهـا را رونویسی کرده است. ایـن نسـخهٔ خطـی دارای ۲۶۸ برگـه اسـت و رویدادنامـهٔ خوزستان در برگه‌های ۱۳۹ تا ۱۵۱ آن قرار گرفته است. استفاده از این نسخهٔ خطی می‌تواند برای خوانش بهتر پاره‌ای از قسمت‌های متن نسبت به دو نسخهٔ موجود در واتیکان راهگشا باشد.

٤. نسخهٔ خطی Ming.Syr.586: این نسخهٔ خطـی بسـیار متـأخر اسـت و در سال ۱۹۳۲م. توسط شماش یوسف از خاندان اَبونا در القوش و به سفارش آلفونس مینگانا[٦] رونویسی شده است.[۷] ایـن نسـخه دارای ۴۶۴ برگـه اسـت و رویدادنامـهٔ خوزستان در برگه‌های ۳۵۴ تا ۳۶۶ آن جای دارد. این نسـخه بـا توجـه بـه تـاریخ بسیار متـأخر کتـابتش نسـبت بـه سـایر نسـخ بـالا، بـرای ویـرایش مـتن سـریانی

---

1. Abraham Šekwānā

۲. برای آثار و همچنین رونویسی‌های مهم ابراهام از نسخ خطی سریانی نک. Kessel 2011.

3. Colophon

٤. ܐܬܟܬܒܬ ܟܬܒܬܐ ܗܕܐ ܘܐܫܬܩܠܬ ܡܢ ܚܕ ܐܝܟ ܣܦܪܐ ܟܬܝܒܬܐ ܥܬܝܩܬܐ ܘܡܒܠܝܬܐ ܕܟܬܝܒܐ ܒܫܢܬ ܐܠܦ ܘܫܬܡܐܐ ܘܥܣܪ ܠܝܘܢܝܐ ܕܒܝܫܐ (برگه ۲۳۹). برای دیدن متن کامل انجامه نک. Mingana 1933: 126.

۵. برای بحث بیشتر در این‌باره نک. Brock 1983: 91-92.

6. Alphonse Mingana

7. Mingana 1933: 1116.

رویدادنامه از اهمیت کمتری برخوردار است. با این حال این نسخهٔ متأخر نیز در پاره‌ای از موارد به خوانش بهتر متن سریانی کمک می‌کند.[۱]

سوابق پژوهشی

متن موسوم به رویدادنامهٔ خوزستان برای نخستین‌بار توسط گوییدی در هشتمین کنگرهٔ بین‌المللی شرق‌شناسان در سال ۱۸۸۹م. از طریق نسخهٔ خطی Borg.Syr.82 به محققان معرفی شد. در سال ۱۸۹۱م. و با چاپ مجموعه مقالات این کنگره، گوییدی اولین ویرایش از متن سریانی این رویدادنامه را تنها بر اساس نسخهٔ خطی موزهٔ بورجیا ارائه داد.[۲] دو سال بعد، یعنی در سال ۱۸۹۳، تئودور نولدکه[۳] بر اساس ویرایش گوییدی، ترجمه‌ای از این رویدادنامه را به زبان آلمانی همراه با حواشی بسیار مفید منتشر کرد.[٤] گوییدی در سال ۱۹۰۳م. باری دیگر و این بار با بهره گرفتن از نسخهٔ خطی Vat.Syr.599، متن سریانی رویدادنامه را بر اساس نسخهٔ خطی بورجیا ویرایش کرد وآن را به همراه ترجمه‌ای به زبان لاتین منتشر ساخت که تا امروز ویرایش استاندارد این متن شناخته می‌شود.[۵] در سال ۱۹۳۹ پیگولوسکایا[٦] بر اساس ویرایشِ دوم گوییدی ترجمه‌ای به زبان روسی از این متن فراهم کرد.[۷] در سال ۱۹۷۶م. برای نخستین‌بار متن سریانی این اثر رویدادنامه توسط پطروس حداد بر اساس نسخهٔ کهن بغداد ویرایش و به همراه ترجمه‌ای به زبان عربی و حواشی نه‌چندان مفصل با نامی که پیش از این برای این

---

۱. سباستین براک در مقاله‌ای (Brock 1969: 221) موارد اختلاف دو نسخهٔ خطی مجموعهٔ مینگانا را با نسخ دیگر رویدادنامه متذکر شده است.

2. Guidi 1891: 7-36.

3. Theodor Nöldeke

4. Nöldeke 1893.

5. Syriac Edition: Guidi 1903a, 15-39. & Latin Translation: Guidi 1903b: 13-32.

6. Nina Viktorovna Pigulevskaia

7. Pigulevskaia 1939.

این ترجمهٔ روسی در سال ۱۳۲۵ ش. (۱۹۴۶/۷ م.) در سه شمارهٔ متوالی مجلهٔ پیام نو (س ۳، ش ۱، صص ۴۶-۵۵؛ ش ۲، صص ۵۲-۶۶؛ ش ۳، صص ۲۵-۳۲) توسط مترجمی که نامش ذکر نشده به فارسی ترجمه شده است. با این حال این ترجمه ارزش پژوهشی ندارد.

رویدادنامه سابقه نداشت، یعنی تاریخ الصغیر منتشر شد.[1] ویرایش حداد از آن جهت که بر اساس کهن‌ترین نسخهٔ بازمانده از این متن است دارای اهمیت زیادی است. در سال ۲۰۰۲ بخش نخست این رویدادنامه تا مرگ ملکه بوران توسط گریترکس به‌عنوان یکی از منابع مهم برای سال‌های آخر حکومت ساسانیان به زبان انگلیسی ترجمه شد.[2] در سال ۲۰۰۹ نیز ترجمه‌ای کامل به زبان فرانسه از این متن توسط فلورانس ژولین منتشر شد. در سال ۲۰۱۵ ترجمه‌ای گزیده از بخش دوم این متن به زبان انگلیسی توسط پِن[3] منتشر شد.[4] جز آنچه گفته شد قطعاتی از این متن در پژوهش‌هایی پراکنده به زبان‌های مختلفی ترجمه شده است.[5]

متن سریانی در پژوهش حاضر بر اساس ویرایش گوییدی ارائه شده است با این حال پاره‌ای از اختلافات در نسخ خطی مجموعهٔ مینگانا ــ که گوییدی به آنها دسترسی نداشته است ـ وجود دارد که به‌صورت پانویس آورده شده است. در متن ترجمهٔ فارسی نیز سعی شده جملات نسبت به اصل سریانی وفادار باشند و آنچه در متن سریانی وجود ندارد اما برای خوانش بهتر متن فارسی در ترجمه اضافه شده است میان قلاب [] آمده است. شماره‌ها و عناوین هر بخش که بین دو قلاب [] آمده‌اند، نیز الحاقی هستند و برای روشن شدن محتوای هر بخش توسط مترجم اضافه شده‌اند. ترجمه ارائه‌شده در اینجا بر مبنای نسخه ویراسته گوییدی منتشرشده در سال ۱۹۰۳ م. است. ضبط اسامی خاص (اشخاص و اماکن) در این کتاب نیز به دو صورت است. در متن سریانی اسامی خاص با وفاداری به‌شکل سریانی آن به فارسی برگردانده شده‌اند (مانند «هرقل») اما در زیرنویس‌ها و سایر جای‌ها صورت رایج اسامی (مانند «هراکلیوس») مورد استفاده قرار گرفته است.

---

۱. حداد ۱۹۷۶.

2. Greatrex and Lieu 2005: 229-237.

3. Michael Philip Penn

4. Penn 2015: 49-53.

۵. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

Chabot 1902: 625; Nautin 1982: 304-307; Hoyland 1997: 184, 186, 187; Harrak 2004: 50; Robinson 2004.

رویدادنامه سریانی موسوم به رویدادنامه خوزستان

(ترجمه متن و تعلیقات)

فرازهایی چند برگرفته از «اقلسیستیقا»،[۱] یعنی تواریخ کلیسا، و «قوسمیتیقا»،[۲] یعنی تواریخ غیردینی، از زمان مرگ هرمزد پسر خسرو تا آخر شاهنشاهی پارسیان.[۳]

[۱. پادشاهی هرمزد و شورش بهرام چوبینه، ۵۸۹ م.] בהדד

هـرمــزد[٤] دوازده سـال سـلـطـنـت کـرد.[٥] او یــوغ مــحــکــمــی بـر [گــردن]

---

۱. این کلمه در واقع صورت سریانی «اکلسیستیکای» *Ecclesiastica/Ekklesiastikai* یونانی به‌معنی «کلیسایی» و از اصل *ekklesiastikos* به معنی«شورا» است و مراد از آن شورای شهر آتن بوده است. در دوره پساباستان و شکل‌گیری کلیسای مسیحی، این کلمه به‌طور مطلق بـرای مفهـوم کلیسـا و دسـتگاه کلیسایی به‌کار می‌رفته و در اینجا به معنی «تاریخ کلیسا» استفاده شده است.

۲. این کلمه صورت سریانی "کوسمتیکای" *Cosmetica/Kosmetika* یونـانی از ریشـه *Kosmos* است که نخست به معنی «نظم» بوده و سپس توسط فیثاغورس به معنای «جهان، گیتـی» بـه‌کـار رفته است. در اینجا معنی «جهانی» و به‌صورت ضمنی، «غیردینی» را می‌دهد. برای هر دوی این مفاهیم نک. F. Jullien 2009.

۳. در سریانی *prsy'*؛ در کل متن حاضر، اسم خاص *prs* و مشتقاتش، طبق عادت یونانی، برای ارجاع به ایرانیان به‌کار رفته است. هرچند که شاید در ترجمهٔ فارسی کلمهٔ «ایران/ایرانی» مأنوس‌تر می‌بود، برای نزدیک‌تر بودن به متن اصلی، در همه‌جای این ترجمه «پارس/پارسیان» به‌کار رفته است.

4. *hwrmizd*

۵. هرمزد چهارم، پسر خسرو اول انوشیروان در سال ۵۷۹ م. پس از مرگ پدر بـه سـلطنت رسـید و در سال ۵۹۰ م. در ضمن شورش بهرام چوبینه، که آغاز داستان رویدادنامه حاضر است، از سلطنت خلع شد. ارجاع فوق به «دوازده سال» در واقع به سال دوازدهـم سـلطنت هرمـزد اسـت (شـهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۸۴۵). دوران زمامداری هرمـزد بعـد از موفقیـت‌هـای خسـرو انوشـیروان در جنـگ بـا روم شرقی/بیزانس و به‌خصوص شکست هفتالی‌ها، بالنسبه دوره‌ای آرام‌تر به‌شمار می‌رفت، هرچند که به‌نظر می‌آید اختلاف با ترکان غـربی و شـرایط مرزهای شرقی ایران در آخر باعث نارضـایتی دربایـان و ←

بزرگانش[1] و تمام مردم[2] استوار کرد. یکی از فرماندهان سپاهش که از طرف او به دربار ترکان[3] رفته بود و نامش وهرام[4] از رزیقیا[5] بود، بر او شورید و برای جنگ علیه شاه سربازان بسیاری گرد آورد. پس زمانی که بزرگان دربار[6] شاهی که

← سقوط او شده باشد و البته جنگ با روم هم به‌صورت جسته‌وگریخته ادامه داشت. برای تاریخ هرمزد نک. کریستن‌سن ۱۳۳۲: ٤٦٢-٤٦٥. نیز: Shahbazi 2004.
در مدارک شرقی و نوشته‌های دوران اسلامی، هرمزد مردی نیک نامیده شده و بیشتر روایات راجعبه او مثبت است. حتی طبری می‌گوید او به درخواست موبدان برای بدرفتاری با مسیحیان جواب منفی داد (طبری: ۱/ ۹۹۱). نیز نک. شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۸۳۹؛ هرچند که بیشتر این منابع او را تندخو نیز دانسته‌اند. در عوض مدارک رومی مانند ثوفیلاکت سیموکاتا از او به‌عنوان شاهی ظالم که با مسیحیان به خشونت رفتار می‌کرد نام می‌برند. نک. شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۸۳۳. نویسندهٔ رویدادنامه با وجود اشاره به «یوغ سنگینی» که او بر دوش بزرگان گذاشت، از او به بدی یاد نمی‌کند و این شاید نشان‌دهنده آن باشد که نویسنده احتمالاً با ساسانیان موافق‌تر است.

۱. بنابر روایت طبری، هرمزد علاقه زیادی داشت که خود را به مردم طبقات پایین نزدیک کند و نزد آنها محبوب باشد و در عوض به بزرگان و اسواران تنگ می‌گرفت (طبری: ۱/ ۹۹۰). خطبه‌ای که هرمزد به نقل از دینوری در ابتدای سلطنتش می‌خواند نیز به همین مضمون است و از شنیدن آن «ناتوانان و زیردستان خشنود شدند و به یکدیگر مژده دادند و بازوان زورمندان سست شد و ایشان را ناخوش آمد» (دینوری: ۱۰۳-۱۰٦).

۲. از این عبارت چنین برمی‌آید که هرمزد فشار زیادی بر درباریان و مردم وارد می‌ساخت، نظری که با برداشت منابع رومی از او نیز خواناست. نک. شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۸۳۳. نولدکه پیشنهاد می‌کند که واژهٔ *ʿmm'* در این عبارت را *ʿlm'* به معنی مردم (Volk) بخوانیم (Nöldeke 1893: 50)، پیشنهادی که گوییدی نیز در ویرایش دوم خود از این متن در سال ۱۹۰۳م. آن را قبول کرده است (Guidi 1903: 15).

۳. *ṭwrky'*، اینجا منظور از ترکان، امپراتوری ترک غربی، یا گوک‌ترک است که در سال ۵٦۰ م. به ریاست ایشتمی‌خان به ساسانیان برای شکست هفتالیان دست یاری داده بودند. برای آگاهی از تاریخ آنان نک. Sinor 1990.
همچنین دربارهٔ همکاری آنان با ساسانیان و جنگ با بهرام چوبینه نک.

Rezakhani 2016: ch. 7.

٤. *wrhrn*، این نامِ ایرانی در تمام منابع سریانی به همین شکل ضبط شده است.

۵. *rzyqy'*، منظور بهرام چوبینه است که اهل «ری» بوده است. رزقایه در سریانی برداشتی از «رازی» در فارسی و *razīg* در فارسی میانه است و در اینجا به‌اشتباه برای نام شهر به‌کار رفته که قاعدتاً باید همان «ری» می‌بود. برای زندگی بهرام نک. Shahbazi 1998.
داستان بهرام در مدارک دوره اسلامی، احتمالاً بر مبنای یک متن گم‌شدهٔ فارسی میانه، به‌صورت مفصل و در قالب یک داستان نقل شده است (Christensen 1907).

٦. در این متن کلمهٔ سریانی *tr ͨ* همه‌جا به‌عنوان «دروازه» استفاده شده و در ترکیب با عبارتِ *d-mlkwt'* به‌عنوان «دربار شاهی» به‌کار می‌رود. به‌نظر نولدکه این عبارت را نه‌فقط دربار، بلکه باید تمام شهر دانست: ←

همین‌گونه از هرمزد بیزار بودند خبر شورش وهرام را شنیدند، با هم توطئه کردند و هرمزد را خلع و نابینایش کردند.[۱] و به‌جایش پسرش خسرو[۲] را برآوردند. وقتی خبر این واقعه به وهرام رسید بسیار خشمگین شد، نه از فرط دلبستگی‌اش به هرمزد بلکه از اینکه چرا خودش این کار را به انجام نرسانده است.[۳] پس سپاهیانش را گرد آورد و برای جنگ با خسرو آماده شد. بعد حرکت کرد و به‌جایی رسید که در خسرو روبه‌رو شود،[٤] ولی خسرو همین که دید طرف وهرام از طرف او زورمندتر است، از مقابلش گریخت[٥] و قدم‌های شتابانش را به سوی مسیر جنوبی، یعنی مسیر پیروزشابور، عنت، هیت و قرقسیون[٦] گرداند و رفت و در کنار

→ Dass damit nicht der Hof, sonders die ganze Stadt gemeint ist (Nöldeke 1893: 50).

۱. طبری: ۱/ ۹۹۳؛ شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت‌های ۸۷۰- ۸۷۸.

2. *kwsrw*

۳. در روایت طبری (همان‌جا) نیز بهرام و شورشیانش که از ظلم هرمزد در هراس بودند عاملان اصلی شورش شناخته شده‌اند و بزرگان به آنها پیوسته‌اند، ولی عامل کور شدن هرمزد را بندوی و بستام (بندوی و ویستهم) دایی‌های خسرو دوم اپرویز دانسته‌اند. روایت دینوری هم به همین صورت است (دینوری: ۱۱۱-۱۱۳).

٤. به گفتهٔ طبری (۱/ ۹۹۳) خسرو قبل از این در آذربایجان بود و در این مرحله به طرف مداین راهی شد تا قبل از بهرام به آنجا برسد؛ دینوری هم می‌گوید که «تاج و کمربند و شمشیر و قبای او (هرمزد) را گرفتند و برای خسروپرویز که در آذربایجان بود فرستادند» (دینوری: ۱۱۳). شهبازی با این روایت مخالف است و می‌گوید که بهرام راه خسرو را از طرف زاب بسته بود و اجازه ورود او به تیسفون را نمی‌داد و به این‌سبب خسرو احتمالاً در آذربایجان مانده بود (شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۸۷۹). اما با توجه به جملهٔ بعدی طبری (۱/ ۹۹٤) که فرار خسرو را به روم ذکر می‌کند، و گفتهٔ دینوری (دینوری: ۱۱۵) که خسرو از مداین جاسوسی به اردوی بهرام در همدان فرستاد، شاید باید نظر شهبازی را مردود دانست.

٥. طبری (۱/۹۹٤) می‌گوید که خسرو ابتدا با بهرام جنگید و بعد از شکست به روم رفت.

٦. این چهار شهر، مسیر خسرو را از غرب تیسفون تا داخل قلمرو روم نشان می‌دهند. پیروزشاپور یا انبار (در متن سریانی *pyrwz šbwr*) از جمله شهرهای مهم مرزی ایران و روم بود که بعد از پیروزی شاپور اول بر گوردیانوس سوم، امپراتور روم، از میسیخه به پیروزشاپور تغییر نام داد و بعدها به خاطر موقعیتش به‌عنوان انبار غله در غرب منطقهٔ آسورستان (نام ساسانی عراق) به انبار معروف شد. نک. محمدی ملایری ۱۳۷۹: ۳/ ۱-۱۵ و نیز نک.

C. Jullien 2004b: 143-144.

قرقسیون (*qrqsywn*)، صورت سریانی *Circessium* است که در محل برخورد خابور و فرات قرار داشت و از شهرهای مهم استان سوریه برای رومی‌ها به‌شمار می‌رفت. محل شهرهای ←

موریس،[1] قیصر روم،[2] پناه گرفت. چون که در حال فرار رفته بود، مار[3] یشوع‌یهب[4] جاثلیق[5] به‌جا ماند و همراه او نرفت. موریس خسرو را شماتت زیادی کرد که چرا همراه بطریق سرزمینش نیامده است[6] به‌خصوص که مار یشوع‌یهب اهل ارزن، مردی

← هیت (*hyt*) و عنت (*ʿnt*) کاملاً مشخص نیست، ولی در رویدادنامهٔ موسوم به سیعرت «شهری» در مرز بین یونانیان (=رومی‌ها) و پارس‌ها معرفی شده است. نک.
C. Jullien 2009b: 199.
دربارهٔ این سه شهر و «مسیرجنوبی»ثئوفیلاکت سیموکاتا هم مسیر انبار تا قرقسیون را ذکر می‌کند (Theophylact Simocatta: IV. 10. 1-5).

۱. موریس یا موریکیوس (موریقا به گویش سریانی) از سال ۵۸۲ تا ۶۰۲ م. امپراتور روم شرقی (بیزانس) بود. او در منطقهٔ کاپادوکیه در شرق آناتولی و در خاندانی غیراشرافی متولد شده بود و پیش از رسیدن به مقام امپراتوری، یکی از فرماندهان مهم ارتش روم شرقی محسوب می‌شد، هرچند که اواگریوس (Evagrius: IV. 312) نسب او را به رومولوس می‌رساند! برای شرح زندگانی و اعمال موریس نک. Theophylact Simocatta 1986; and Whitby 1988.
موریس در ضمن نویسنده کتابی در هنر جنگ به نام «استراتگیکون» نیز هست که از جمله مهم‌ترین منابع مکتوب تاریخی برای سال‌های پایانی قرن ششم م. به‌شمار می‌رود (Dennis 2001).

۲. در متن همه‌جا روم (*rhwmyʾ*) آمده که در این مرحلهٔ تاریخی ارجاعی است به روم شرقی به مرکزیت قسطنطنیه که توسط مورخان مدرن «بیزانس» خوانده می‌شود.

۳. مار که در سریانی *mry* نوشته می‌شود، لقب احترام‌آمیز معمول برای همه بزرگان و عالمان دینی است.

٤. *yšwʿyhb*، به معنای دادهٔ عیسی.

۵. یشوع‌یهب اول، اهل ارزنین (ارمنی: آغجنیک؛ منطقه شهر میافارقین یا سیلوان امروزی) در شمال بین‌النهرین بود و از سال ۵۸۲ تا ۵۹۵ م. جاثلیق (Catholicos) یا رئیس کلیسای سریانی شرقی (نسطوری) به‌شمار می‌رفت (Wood 2013: 262). فلورانس ژولین در تحشیهٔ خود بر متن رویدادنامه به‌اشتباه او را یشوع‌یهب دوم نامیده است (F. Jullien 2009: 162). شرح حال مفصل‌تر او در رویدادنامهٔ سیعرت آمده است. نک.
Scher 1919: 442; Flusin 1992: Vol. 2, 102.

٦. در اینجا جنبهٔ دینی رویدادنامه، بخشی که در ابتدا اقتباس از تواریخ کلیسایی ذکر شده، مشخص می‌شود. بعید است موریس، حتی اگر خسرو او را رودررو دیده باشد، دربارهٔ حضور یا عدم حضور جاثلیق کلیسای شرقی از او سؤالی کرده باشد. دربارهٔ حضور خسرو دوم اپرویز در بیزانس و جزئیات ارتباط او با موریس نک.
Goubert 1949; Dignas and Winter 2007: 42-43.
نویسنده در اینجا به‌شکلی آشکار میل به پیوند زدن وقایع کلیسایی و وقایع سیاسی را داشته، کاری که در تواریخ کلیسایی بسیار معمول است. در روایت طبری، خسرو از انطاکیه به موریس نامه می‌نویسد و از او درخواست کمک می‌کند (طبری: ۱/ ۹۹۹؛ ابن‌بلخی: ۱۰۲). شرح مفصلی از فرار خسرو به خاک رومیان در کتاب ثئوفیلوس ادسایی به زبان سریانی و بر اساس ←

خردمند و کاردان بود. به همین دلیل خسرو از جاثلیق نفرت زیادی در دل گرفت چون که همراه او نیامده بود و به دلیلی دیگر هم؛ وقتی شنیده بود که موریس به او سپاهیانی داده و در حال بازگشت است، به استقبال او در جاده نیامد. ولی دلیل آنکه جاثلیق به‌جا مانده بود و به استقبال نیامده بود این بود که از آزرم وهرام می‌ترسید، همانا که کلیسا را خراب کند و مسیحیان[1] را زجر دهد.

موریس به خسرو سپاهیان زیادی داد و همه به طرف شرق حرکت کردند.[2]

← منابع کهن وجود داشته است. این کتاب امروزه به‌دست ما نرسیده است؛ اما خوشبختانه مادامی که این کتاب هنوز مفقود نشده بود دو نویسندهٔ سریانی غربی در قرن سیزدهم میلادی، یعنی میخائیل سریانی و نویسندهٔ ناشناس وقایع‌نامهٔ موسوم به ۱۲۳۴ م.، حوادث این سال‌ها را بر اساس آن ضبط کرده‌اند و از این طریق اخبار مهم ثئوفیلوس امروزه قابل بازسازی است. همچنین اشاراتی به فرار خسرو نزد موریس در یک اثر سریانی شرقی دیگر، یعنی زندگی‌نامهٔ ربان بارعیتا قابل پیگیری است (*Rabban Bar ʿIdta*: ch. 21).

قابل‌توجه است که در رویدادنامه ذکری از داستان معروف ازدواج مریم دختر قیصر با خسرو نیامده است (طبری: همان؛ دینوری: ۱۲۱؛ ابن‌بلخی: ۱۰۲).

۱. *krsṭyn'*. در متون سریانی برای اشاره به مسیحیان به‌تناوب از دو واژهٔ کریسطیانی و نصرانی استفاده شده است و به‌نظر می‌رسد در ابتدا میان دو واژه تفاوت معنایی قائل بوده‌اند. این تفاوت تنها در ادبیات دینی سریانی دیده نمی‌شود، بلکه در کتیبهٔ فارسی میانهٔ کرتیر بر کعبهٔ زردشت نیز میان این دو فرق نهاده شده است؛ آنجا که کرتیر در میان ادیانی که مورد پیگرد او قرار گرفته‌اند از *n'šrʾy* (نصرانی) و *krystd'n* (کریستیانی) در کنار یکدیگر یاد می‌کند (Gignoux 1989). فارغ از اختلافات عقیدتی که خارج از حوصلهٔ این نوشتار است، باید یادآور شد که مسیحیان آرامی‌زبان خود را نصرانی می‌خواندند و این دربارهٔ مسیحیان آرامی قلمروی دولت ساسانی نیز صادق است. به‌عنوان شاهدی بر این قضیه، علاوه بر کتیبهٔ کرتیر در نقش رستم، می‌توان به شهادتنامهٔ شمعون بر صباعی در زمان شاپور دوم اشاره کرد که در آن شمعون «پیشوای نصرانیان» خوانده شده است: ܫܡܥܘܢ ܪܫܐ ܕܢܨܪܝܐ (*AMS II*: 136). از سویی دیگر، ابهاماتی چند دربارهٔ مصداق دقیق واژهٔ کریسطیانی وجود دارد. براک برای نخستین‌بار به‌درستی اشاره کرد که این واژه دربارهٔ مسیحیانی کاربرد داشته است که از طریق فرهنگ و زبان یونانی وارد دین مسیحیت شده بودند، در حالی‌که نصرانیان مسیحیانی بودند که از طریق سنت‌های سامی و زبان آرامی به مسیحیت گرویده بودند (Brock 1976: 92). با این وجود بررسی متون سریانی نشان می‌دهد که در متون متأخرتر این تفاوت معنایی از میان رفته و هر دو واژه به‌شکلی عام به مسیحیان اشاره دارند.

۲. در روایت طبری، مسیر حرکت به طرف آذربایجان بوده، جایی که در دشت دنق، دایی خسرو بندوی و سرداری به نام موشیل (ارمنی: موشغ؛ نک. دینوری: ۱۱۹ و ۱۲۲ که او را موسیل و مشخصاً ارمنی می‌نامد) به او می‌پیوندند (طبری: ۱/ ۱۰۰۰؛ دینوری: ۱۲۲). نیز نک.

Greatrex and Lieu 2005: 174.

در روایت طبری (۱/ ۹۹۴ و ۹۹۹)، موریس برادرش «ثیاذوس» را به سرکردگی نیروهای رومی می‌گمارد، اما دینوری «تیادوس» را پسر موریس می‌داند (دینوری: ۱۲۱؛ شهبازی ←

وقتی که وهرام این خبر را شنید، با سپاهیانش از ماحوزا[۱] خارج شد و به آذربایگان[۲] عقب‌نشینی کرد.[۳] خسرو با سربازان پارسی و رومی به مقابلش رفت و رومی‌ها پیروز شدند و طرف وهرام مغلوب شد. پس از آن خسرو با اقبال زیادی بازگشت.[۴] نقل است خسرو قبل از آنکه به کارزار برود تصویری از مردی پیر که افسار اسب او را در دست داشت دیده بود. زمانی که از میدانگاه بازگشت و به همسرش شیرین[۵] این را گفت، او پاسخ داد که «این سبریشوع[۶] اسقف لشوم[۷] است».[۸] و [خسرو] این را به خاطر سپرد، اما ساکت ماند.[۹]

← ۱۳۹۳: یادداشت ۹۵۱). پسر موریس، همان‌گونه که در رویدادنامه آمده است، ثئودوسیوس (Theodosios) نام دارد.

۱. ماحوزا نام سریانی مجموعه شهرهایی است که پایتخت ساسانیان را تشکیل می‌دادند (سلوکیه، تیسفون، وه‌اردشیر) و کلمهٔ عربی «مدائن» به معنی «شهرها» در واقع ترجمه‌ای از آن است (Nöldeke 1893: 6)؛ نیز قس. Daryaee 2002: 22, 70.
در محل وه‌اردشیر، دهکدهٔ کوخه (C. Jullien 2004: 158) که از آن در تلمود هم نام رفته توسط باستان‌شناسان تاحدی حفاری شده است. نک. Fiey 1967; Ricciardi 1967-1968.

۲. *'dwrbygn*، در طبری هم محل واقعه در آذربایجان و در دشت دنق آمده است (طبری: ۱/ ۱۰۰۰؛ همچنین دینوری: ۱۲۲). هرچند که نولدکه «آشور» یعنی شمال بین‌النهرین را محل این حادثه دانسته است (Nöldeke 1893: 6) .

۳. حضور بهرام در ماحوزا/مدائن دال بر این است که او در حال سلطنت بوده است. طبری می‌گوید که بهرام تاج‌گذاری کرد (طبری: ۱/ ۹۹۹).

۴. این احتمالاً مختصرترین روایت از جنگ بین خسرو و بهرام چوبینه، که در این زمان به نام بهرام ششم سکه زده بود، است. برای روایتی کامل‌تر، نک. ترجمهٔ شهبازی از طبری و یادداشت‌های گستردهٔ او (شهبازی ۱۳۹۳: ۱۸۸-۱۹۰). کامل‌ترین روایت از این نبرد در تاریخ ثئوفیلاکت سیموکاتا آمده که به‌نظر می‌آید بر مبنای روایتی از خود موریس باشد. نک.
Theophylact Simocatta: V. 9-10; Whitby 1988: 300.

5. *šyryn*

۶. *sbr yšwʿ*، به معنای امید عیسی.

۷. شهری در جنوب کرخا دِ-بت سلوک در استان بت گرمایه و در نزدیکی داقوق. این شهر از قرن ۱۳ م. به‌جای کرخا دِ-بت سلوک، مطران‌نشین بت گرمایه شد. برای جزئیات بیشتر دربارهٔ این شهر نک. Hoffman 1880: 274.

۸. این داستان یگانه است و در اینجا برای ارتباط دادن وقایع سیاسی روز به وقایع کلیسایی آمده است.

۹. دربارهٔ محبت خسرو به مسیحیان بعد از بازگشت به تخت سلطنت و اجازه برای بازسازی کلیساها، نک. طبری: ۱/ ۱۰۰۰. خسرو ضمناً به سرگیس اسقف انطاکیه احترام زیادی می‌گذاشت و برایش کلیسایی ساخت (شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۹۵۴). همچنین اخباری ←

[۲. سلطنت خسرو دوم اپرویز]

در این زمان، بندوی[1] و ویستهم[2] که برادر بودند از زندان خارج شدند. آنها را هرمزد اسیر کرده بود.[3] [آن دو] برای خسرو فواید زیادی داشتند چون از جانب مادرش خویشاوند بودند. سپس او ویستهم را به همراه سپاهی بزرگ به سرزمین ترکان فرستاد، ولی بندوی را در دربار نگه داشت. چون بندوی در مسائل سلطنتی از او خرده می‌گرفت، خیال کشتنش را داشت.[4] ولی بندوی فرار کرد و نزد برادرش ویستهم رفت. زمانی که از آذربایگان می‌گذشت، مرزبان[5] آنجا خبردار شد و در قالب جشنی بزرگ، دستگیرش کرد و نزد خسرو پس‌فرستاد.[6] وقتی که برادرش خبردار شد، سربازان ترک و دیلمی[7] را گرد آورد و به ماحوزا روی آورد.[8] ولی یک مرد

← از توجه خسرو به مسیحیان در دیگر متون سریانی بازمانده است. به‌عنوان نمونه بر اساس کتابِ حکام، نوشتهٔ توماس مرگایی می‌دانیم که خسرو مأموری ویژه را به شهر اِدِسا روانه کرد تا سه نسخه از کتاب مقدس را همراه کتاب‌های ادعیهٔ مسیحیان با خود بیاورد (Thomas of Marga: Book 1, ch. 23).

1. *bndwy*

2. *bstm*

۳. این دو برادر که احتمالاً از خاندان سپاهبذ از خاندان‌های پارتی‌تبار دوره ساسانی بودند، دایی‌های خسرو دوم اپرویز بودند. طبری ابتدا به نقش آنها در کور کردن و قتل هرمزد می‌پردازد (طبری: ۱/ ۹۹۳) در حالی‌که به شورش آنها بعد از خاموشی غائلهٔ بهرام چوبینه اشاره زیادی نمی‌کند. در مورد آنها و مدارک موجود درباره‌شان نک. Shahbazi 1989؛ نیز: C. Jullien 2009a: 191-192.

٤. دینوری در اینجا داستان جالبی نقل می‌کند که تأییدکنندهٔ «خرده گرفتن» بندوی به خسرو دربارهٔ مسائل دیوانی است: «خسرو به همراه بندوی برای ییلاق به منطقه حلوان (شمال‌شرق بین‌النهرین در کوهپایه‌های زاگرس) رفته و در آنجا ضمن تماشای بازی چوگان، صدبار به شیرزاد پسر بهبوذان با گفتن زه‌سوار (همین ترکیب به فارسی در دینوری آورده شده) آفرین می‌گوید و بعد چهارصدهزار درهم برای شیرزاد صله می‌نویسد بر حواله‌ای به بندوی (که به‌نظر می‌آید خزانه‌دار است) ولی چون حواله را پیش بندویه بردند آن را کنار افکند و گفت خزانه با این زیاده‌روی‌ها پابرجا نمی‌ماند. چون این سخن او به اطلاع خسروپرویز رسید همان را بهانهٔ فروگرفتن بندویه قرار داد» (دینوری: ۱۳۰-۱۳۱). هرچند که دینوری دلیل اصلی خسرو را میل به انتقام گرفتن از قاتلان پدرش می‌داند.

5. *mrzbn'*

٦. این داستان عجیب شاید باز هم متأثر از داستان مهمان شدن بهرام چوبینه در راه فرار به دربار خاقان ترک، در محلی قبل از قومس که در آن با قارن می‌جنگد، باشد (دینوری: ۱۲۳-۱۲٤).

7. *dylwmy'*

۸. این داستان در روایت دینوری به صورت خبردار شدن ویستهم از مرگ برادرش و شورش علیه خسرو به‌خاطر این اتفاق آمده است (دینوری: ۱۳۲-۱۳۵).

ترک حیله‌ای زد و او را کشت و سرش را نزد خسرو فرستاد.[۱] اما دربارهٔ بندوی، شاه دستور داد که تمام اجزای طرف راست بدنش را قطع کنند[۲] و بعد او را به بیلاپاط[۳] فرستادند و مصلوبش کردند. سر ویستهم را هم به گردن شابور،[۴] پسر وهرام،[۵] که علیهش شوریده بود آویختند و او را سوار بر شتری در اطراف دربار شاهی گرداندند.

[۳. مرگ یشوع‌یهب اول]

یشوع‌یهب، رئیس مسیحیان، بسیار از جانب شاه نگران بود، به دلیل نفرتی که خسرو از او داشت به‌سبب همراهی نکردن او در سفر به قلمرو رومیان و بعد از آن به‌خاطر سعایت‌های پزشک خاصه، تیموتی نصیبینی[۶] که پیش شاه از او بد می‌گفت. اندکی

---

۱. در روایت دینوری، کردویه خواهر بهرام چوبینه و برادرش کردی مسؤول این کار هستند. کردویه همسر بسطام/ویستهم است و او را با شمشیر می‌کشد و بعد به دربار خسرو دوم اپرویز می‌رود (دینوری: ۱۳۵). در روایت طبری (۱/ ۱۰۰۱) کردویه باز هم خواهر بهرام است، اما دلیل فرارش این است که نمی‌خواهد به ازدواج برادر خاقان ترک، «نترا» درآید و به همراه برادرش به دربار خسرو می‌رود. به‌نظر می‌آید نویسندهٔ رویدادنامه روایت‌های مختلف از کشته شدن بهرام در دربار خاقان ترک به‌دست یکی از غلامان خاتون (دینوری: ۱۲۹) و کشته شدن ویستهم را یکی دانسته و در اینجا از حیله‌گری یک ترک سخن گفته است.

۲. داستان مثله کردن بندوی در روایت دینوری هم آمده است (دینوری: ۱۳۱-۱۳۲)؛ هرچند در آنجا هر دو دست و پایش را می‌برند و بعد در ملاءعام سنگسارش می‌کنند. در روایت ثئوفیلاکت، به‌جای مصلوب کردن، بندوی را در آب دجله می‌اندازند (Theophylact Simocatta: V. 15).

۳. *bylpṭ*، صورتی نادر از نام سریانی بت لاپاط (*byt lpṭ*)، شهرِ «وندوی شاپور» یا «گندی‌شاپور» در خوزستان است که از اسقف‌نشین‌های مهم نسطوری در دورهٔ ساسانی بود. در شهرستان‌های ایرانشهر، اسم شهر «پیلاباد» آمده که صورت تحریف‌شدهٔ صورت اصیل سریانی است. با این وجود به‌نظر می‌رسد در اینجا نویسندهٔ سریانی‌زبان خود تحت تأثیر صورت ایرانی‌شدهٔ این نام، این صورت را ضبط کرده است.

4. *šbwr*

۵. این تنها ذکر است از پسری از بهرام چوبینه به نام شاپور و خبری از طغیان او علیه خسرو نداریم.

٦. نصیبین، شهری در شمال بین‌النهرین، از جمله مهم‌ترین شهرهای مرزی ایران و روم به‌شمار می‌رفت که از زمان صلح ۳۶۳ م. بین شاپور دوم و یوویانوس بعد از مرگ یولیانوس مرتد، در اختیار ساسانیان بود (Amm. Marc.: XXV. 9. 7-14). از احوال این تیموتی که به‌نظر می‌آید مانند جانشینش جبرائیل سنجاری، مسیحی‌ای مخالف عقاید نسطوری (یعنی مونوفیزیت/یعقوبی) بوده، اخباری در دست نداریم. رویدادنامهٔ سیعرت (PO42 13. 440–2) دربارهٔ ترس جاثلیق یشوع‌یهب از خسرو اطلاعات بیشتری به‌دست می‌دهد.

بعد، بطریق[1] به شهر حیرت[2] تازیان رفت تا شاه تازیان،[3] نعمان را که غسل تعمید پذیرفته و مسیحی شده بود ببیند،[4] اما همین که نزدیک حیرت شد، مریض شد و درگذشت، در قریه‌ای به نام بت قوشی.[5] وقتی که خواهر نعمان، هند،[6] این خبر را شنید، همراه کشیشان و مؤمنانِ حیرت رفت و جسد قدیس را با شکوه تمام بازگرداند. هند جسد را در دیری که خودش پایه‌گذاری کرده بود گذاشت. کلیسا زمانی مدید بدون رهبر ماند تا اینکه به امر شاه، شورایی بزرگ برای انتخاب یک رئیس جدید تشکیل شد. شاه پیغامی فرستاد که می‌گفت: «سبریشوع لشومی را بیاورید و او را رئیس

---

۱. در اینجا نویسنده برای مار یشوع‌یهب کلمهٔ بطریق (Patriarch/ptrīrkā) را استفاده می‌کند که به‌عنوان لقبی احترام‌آمیز (در اینجا به معنی «پدر مقدس») به‌کار رفته است. منصب واقعی یشوع‌یهب، جاثلیق یا رهبر کلیسا Catholicos، مهم‌تر از منصب بطریق است.

۲. حرت یا حرتا (به معنی اردو) همان شهر حیره، مرکز حکومت لخمی‌ها در جنوب بین‌النهرین است (C. Jullien 2004: 155). لخمی‌ها حکومتی دست نشاندهٔ ساسانیان بودند و نمایندهٔ آنها بین اعراب به‌شمار می‌رفتند و در تاریخ طبری ذکر آنها در ضمن تاریخ ساسانیان آمده است (Bosworth 1999). دربارهٔ تاریخ لخمی‌ها در حیره، نک. Fisher 2011. دربارهٔ شهر حیره به‌خصوص نک. Toral-Niehoff 2013.

۳. در متن سریانی، همه‌جا از عرب‌ها با واژه *ṭayayā* یاد شده است. این اسم، مانند «تازیگ/*tāzīg*» در فارسی میانه و تازی در فارسی نو، ریشه در نام قبیلهٔ طی، یعنی نزدیک‌ترین قبیلهٔ عرب به مرزهای جنوبی بین‌النهرین دارد.

٤. *nʿmn*، نعمان سوم پسر المنذر چهارم، ابوقابوس، آخرین پادشاه لخمی حیره بود که در سال ۵۸۰ م. به قدرت رسید و در سال ۶۰۲ م. توسط خسرو دوم از سلطنت خلع شد. او تنها کسی از پادشاهان لخمی بود که به مسیحیت گروید (شرح غسل تعمید نعمان به‌دست سبریشوع در متن سریانی زندگی‌نامهٔ سبریشوع باقی مانده است). جانشین نعمان به‌عنوان شاه دست‌نشاندهٔ ساسانی در حیره، ایاس‌بن قبیصه طایی بود و بعد از آن آزادبه پسر ماهان که به‌نظر می‌آید مرزبان مستقیم ساسانیان بوده است (طبری: ۱۰۳۸/۱). نعمان، هم به‌عنوان حاکمی مسیحی از طرف وقایع‌نگاران نسطوری مورد توجه قرار گرفته و هم به‌عنوان ممدوح شاعران پیش از اسلام. اواگریوس هم از گرویدن او به مسیحیت یاد می‌کند و او را به‌عنوان پشتیبان مسیحیان می‌ستاید (Evagrius: VI. 22). این نعمان نباید با نعمان‌بن المنذر ابوجفنه، پادشاه غسانیِ رصافه که به‌نظر می‌آید اولین میزبان خسرو در ماجرای فرار او به سوریه در ضمن جنگ با بهرام چوبینه باشد، اشتباه شود (Palmer 1993: 113-115).

۵. *byt qwšy*، دهکده‌ای در نزدیکی حیره/حرت که نامش به معنی «محل سخت، سخت‌آباد» است. «بت»، در اصل به معنی «خانه» است، مانند «بیت» در عربی، اما در سریانی و عبری بیشتر به معنی «محل» به‌کار می‌رود و کارکردی شبیه «آباد» در فارسی دارد (C. Jullin 2009a: 196).

٦. *hnd*، با هند همسر منذر اشتباه نشود. هند خواهر نعمان از قدیسان معروف مسیحیان نسطوری بود (Labourt 1904: 206, Note 4).

خود کنید». پس در زمان قلیلی او را آوردند و رئیس خود کردند.[1] او همواره از جانب شاه[2] و از طرف دو همسر مسیحیش، یعنی از جانب شیرین آرامی[3] و از جانب مریم رومی،[4] بس گرانقدر شمرده می‌شد.

---

۱. به‌نظر می‌آید که بین مرگ یشوع‌یهب اول و جاثلیق شدن سبریشوع یک سال فاصله بوده و سبریشوع در سال ۵۹۶ م. به مقام جاثلیقی رسیده است (Flusin 1992: Vol. 2, 102-105).

۲. انتخاب سبریشوع به مقام جاثلیقی، اتفاق مهمی محسوب می‌شد. سبریشوع با وجودی که قبلاً مدت کوتاهی اسقف لشوم بود، اما برخلاف دیگر جاثلیق‌ها بخشی از دستگاه اداری کلیسا نبود، بلکه به‌عنوان یک راهب، مربوط به بخش روحانی کلیسا بود. خود سبریشوع به‌عنوان یک راهب محبوب، صاحب کرامات و معجزات شناخته می‌شد. شرح انتخاب او به‌عنوان جاثلیق در کلیسای بزرگ سلوکیه به‌صورتی بسیار شکوهمند و بعد بار خاص خسرو دوم اپرویز به‌خاطر او در کاخ تیسفون، بسیار جالب است. در راه کلیسا به قصر، سربازان خسرو اصرار می‌کنند که جاثلیق سبریشوع بر پشت اسب شاهی که به‌طور خاص برایش فرستاده شده بود بنشیند، اما سبریشوع راهب خودداری می‌کند و به پیاده رفتن ادامه می‌دهد. سربازان سعی می‌کنند که او را به‌زور پشت اسب قرار دهند، اما راهب پاکباخته به قدرت خدا از حرکت اسب جلوگیری می‌کند و سربازان مجبور می‌شوند به او اجازه دهند که تمام راه را برای ساعت‌ها و در میان جمعیت پیاده طی کند! این داستان که در زندگی‌نامهٔ سبریشوع آمده، به‌شکلی آشکار نشان‌دهندهٔ علاقهٔ نویسندهٔ متن است به ابراز اینکه اگرچه خسرو دوم اپرویز قدرت جهانی را در دست داشته و می‌توانسته به میل خود جاثلیق کلیسای مسیحی را تعیین کند، اما قدرت الهی در دست مردان خدا مانند سبریشوع است. این مثال جالبی است از تعامل بین قدرت کلیسایی و قدرت شاهنشاه، هرچند که عملاً خسرو دوم اپرویز با این کار، اختیار کلیسای شاهنشاهی ساسانی را در دست گرفت. برای توضیحات بیشتر نک. Payne 2015: 2-5.

زندگی‌نامه‌ای کهن از سبریشوع به زبان سریانی در دست است که از منابع بسیار مهم برای دوران سلطنت خسرو دوم به‌شمار می‌رود. مطالب این زندگی‌نامه برای اخبار موجود در رویدادنامه مکمل بسیار خوبی است، با این حال این متن تاکنون بسیار کم مورد توجه قرار گرفته است. نویسندهٔ این متن یکی از معاصران و یاران سبریشوع به نام پیتر بوده و این متن را بلافاصله پس از مرگ سبریشوع و حدود سال ۶۰۵ م. نگاشته است (Brock 1982: 29).

۳. این شیرین معروف، همسر خسرو و یکی از قهرمانان منظومه‌های خسرو و شیرین و شیرین و فرهاد است و در این رویدادنامه نقش بسیار مهمی دارد. در مدارک اسلامی اکثراً به‌عنوان همسر دوم خسرودوم اپرویز از او نام برده شده و بیشتر شخصیتی منفی دارد (طبری: ۱/ ۱۰۴۴-۱۰۴۵). در این رویدادنامه آرامی‌بودن شیرین به شفاف‌ترین صورت بیان شده است. در تاریخ منسوب به سبئوس ارمنی، شیرین اهل خوزستان است (Sebeos 1999: 85). در رویدادنامه، او با گریگوری اهل فرات همشهری شناخته می‌شود، یعنی از اهالی منطقهٔ اطراف بصره است (نک. ص ۶۹، یادداشت ۲). نیز نک. Nöldeke 1893: 10, Note 3.

۴. *mrym rhwmyt'*، معروف است که مریم دختر قیصر روم (موریس) بود و در ضمن اقامت خسرو در روم به ازدواج او در آمد (طبری: ۱/ ۹۹۹؛ دینوری: ۱۲۱؛ ابن‌بلخی: ۱۰۲). اما غیر ←

[٤. گریگوری[۱] اهل کشکر[۲] و اختلاف‌نظر با سبریشوع]

در شهرستان نصیبین بطریق گریگوری اهل کشکر بود. زبان از بیان تمام مزاحمت‌ها و اختلافاتی که شیطان در میان این دو مرد [گریگوری و سبریشوع] وارسته ایجاد کرد، قاصر است. سلف گریگوری در نصیبین شخصی بود به نام جبرائیل پسر روفینا،[۳] اما او را تکفیر کرده بودند چون در شناسایی مسیر ستارگان و علامات نجومی بسیار خبره بود. بعد آنها به گریگوری، اسقف کشکر، دست یازیدند. نصیبین که همان انطاکیه مگدونیا[٤] است، و به‌خاطر همه باغ و پردیس‌هایش چنین نامیده می‌شد، چون در مرز پارسیان و رومی‌ها قرار داشت،

← از اینکه دلیلی برای حضور خسرو در قسطنطنیه نداریم، همین که در اینجا ذکری از ارتباط مریم با موریس نشده خود نشان‌دهنده غلط بودن این تصور است و دلیلی برای اینکه ساخته و پرداخته مورخین بعدی است (شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۶۰۴).

۱. گریگوری کشکری در اوایل قرن هفتم از طرف خسرو به‌سمت بطریقی نصیبین منصوب شد و تا مرگش در ۶۱۰ م. در این مقام ماند. اهمیت نصیبین به‌خاطر وجود «مدرسه نصیبین» (حوزه مذهبی اصلی نسطوریان) بود که بعد از بسته شدن «مدرسه ادسا» در زیر حکومت ساسانیان بازگشایی شده بود (Vööbus 1965). دعوای بین گریگوری و حنانه حذیبی باعث به‌وجود آمدن اختلافی اساسی در ایدئولوژی این مدرسه شد که به نام «اشتقاق حنانه‌ای» معروف است (کریستن‌سن ۱۳۳۲: ۵۱۱). برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ گریگوری نک.

F. Jullien 2008: 16-18.

۲. *kškr*،کشکر، کسکر، یا شادشاپور منطقه‌ای در جنوب بین‌النهرین و یکی از استان‌های ساسانی بود (محمدی ملایری ۱۳۷۵: ۳/ ۳۱۷-۳۳٦؛ C. Jullien 2004: 157). شهر کشکر در کرانه شرقی دجله قرار داشت و بعد از تخریب آن توسط سیل (بلاذری: ۹۹)، حجاج‌بن یوسف شهر «واسط» را در روبه‌روی آن در کرانه غربی دجله بنا کرد (بلاذری: ۹٦). کشکر یکی از اسقف‌نشین‌های اصلی نسطوری و محلی بود که مار ماری از آن نخستین‌بار به گسترش مسیحیت در بین‌النهرین دست زد (Harrak 2005).

۳. جبرائیل پسر روفینا در سال ۵۹۶ م. از بطریقی نصیبین خلع شد (Labourt 1904: 215).

٤. نصیبین (نک. ص ۵۸، یادداشت ٦) از شهرهای قدیمی منطقهٔ آشور در شمال بین‌النهرین است اما سلوکیان بنا به عادتی که داشتند شهرهای قدیمی را با عوض کردن ساختار حکومتیشان تبدیل به «پولیس»های یونانی می‌کردند و به آنها نام جدیدی می‌دادند. انتیوخیا مگدونیا یا انطاکیه مگدونی اسمی است که سلوکیان به نصیبین دادند و نخستین‌بار پولیبیوس از آن به این صورت نام برده است (V. 51). نک. Greatrex and Lieu 2005: 316, Note 24.

پس از واگذاری این شهر به ساسانیان در سال ۳۶۳ م. نصیبین به مرکز استان عربایستان در شمال بین‌النهرین تبدیل شد.

محل گردآمدن همه اشرار و ولگردان بود، و حتی بیشتر از آن به‌سبب مدرسه معروفش. در آنجا، شارح،[1] حنانه حذیبی[2] بود و او در جزئیات خاصی با شارح اعظم[3] و تفسیراتش اختلاف‌نظر داشت،[4] اما گریگوری درستکار به هیچ‌روی تحمل چنین اختلافی را نداشت. او در ضمن می‌خواست روحانیانی که زندگی فاسدی داشتند و بقیه مؤمنین را نیز تطهیر کند، ولی هیچ‌کدام به سخنانش گوش فرانمی‌دادند. شماسی به‌نام بر تعلا[5] در حال قربانی کردن خروسی سفید در بیشه‌ای خارج از شهر پیدا شده بود، [گریگوری] او را فراخواند و تنبیهش کرد. او همچنین راهبانی را که در اطراف کوه‌های سنجار زندگی می‌کردند و گناهکار و مصلین[6] بودند افشا کرد و همه را از تمام منطقه پراکند. بعد از این شکایت علیه او از طرف مردم نصیبین و خارج از آن رو به افزایش گذاشت. شاه سراغ او فرستاد و

---

۱. در اینجا شارح یا مفسر اصلی، در واقع بزرگ‌ترین عالم مدرسه و مدیر مدرسه در آن زمان است.

۲. یعنی اهل حذیب (*ḥdyb*)؛ که در فارسی میانه به شکل نودشیرکان *nwhtštrkn*؛ در پارتی *ntwšrkn*؛ در یونانی به‌صورت آدیابنه αδιαβηνη؛ و در گل‌مهرهای اداری دورهٔ ساسانی به‌صورت *nwt'rthštrk'n* دیده می‌شود (Gyselen 2002: 163). این استان میان دو رود دجله و زاب قرار داشته است و اَربل مهم‌ترین شهر آن به‌شمار می‌رفته است (برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ جغرافیای تاریخی آدیابنه نک. Sellwood 1983). این سرزمین در دوران اشکانی دارای حکومتی خودمختار بود اما ما آدیابنه را حداقل از زمان شاپور اول به‌عنوان شاه‌نشینی وابسته به دولت ساسانی می‌شناسیم.

۳. منظور تئودور مپسوهستی یا تئودور انطاکی (Theodor of Mapsuestia)، شارح اعظم کلیسای شرق و بزرگ‌ترین مفسر تعلیمات این کلیساست. برای اطلاعات بیشتر نک. McLeod 2009; Nöldeke 1893: 11, Note 7.

برای اطلاع بیشتر دربارهٔ انتقال فلسفهٔ دوگانه (Diaphysite) مدرسهٔ ادسا و انتقال آن به مدرسه نصیبین و اثر تفکرات تئودور در نصیبین، نک. Wood 2013: 106-108.

٤. اختلافات بین نسطوری‌هایی که به اصول عقاید نسطوری، بنابر تعالیم تئودور، و کسانی که موقعیتی نزدیک‌تر به خالکدونی‌ها داشتند، مانند حنانه حذیبی، باعث به‌وجود آمدن مشکلات زیادی در دستگاه کلیسایی شرق شد. نک. Flusin 1992, Vol. 2: 180-109 و ارجاعات بیشتر در: Greatrex and Lieu 2005: 316, Note 22.

٥. *br tl'*، به معنای پسر روباه.

٦. *'mṣlyn*، یعنی پیروان فرقه‌ای که بسیار معتقد به غسل تعمید بودند، مانند مندائیان. اما این اولین نشانهٔ حضور آنها در منطقه کوهستانی سنجار و در شمال بین‌النهرین است. برای اطلاعات بیشتر نک. F. Jullien 2008: 264-266.

به او دستور داد که در دیر شاهدوست اقامت کند. بعد از تکاندن خاک صوبا[1] در پای دروازه‌اش، [گریگوری] آنجا را ترک کرد. مار سبریشوع می‌خواست گریگوری را خلع کند، ولی او قبول نکرد. پس شاه به او دستور داد که به موطن بازگردد، و او رفت و در کشکر، در جایی که بز نِـ نهروتا[2] نام دارد، دیری ساخت. در آنجا دیری پایه‌گذاری کرد و بسیاری از جهانیان را به راه خدا هدایت کرد. نقل است که بعد از استعفای گریگوری، سبریشوع دیگر مانند قبل قادر به اجرای معجزات نبود.[3]

پس از آن نصیبین علیه خسرو شورش کرد.[4] وقتی که شاه این خبر را شنید، نخورگان،[5] یکی از درباریان، را همراه سپاهی بزرگ و چند فیل به مقابله [شورشیان] فرستاد و همراهش مار سبریشوع را هم فرستاد. ساکنان شهر دروازه‌ها را روی آنها بستند، اما بعد به تشویق جاثلیق و سوگندنخورگان که از آنها انتقام نخواهد کشید، دروازه‌ها رویش گشودند. اما به‌محض ورود، مخالف آن سوگندی که خورده بود، تمام بزرگان را دستگیر و شکنجه، خانه‌هایشان را غارت و اموالشان را ویران کرد و در آخر همه‌شان را به طرق مختلف کشت. به این طریق، نفرین گریگوری بر آنها نازل شد و خود مار سبریشوع هم این را می‌دانست.

---

۱. *ṣwb'*، نام دیگری برای نصیبین که از عهد عتیق سرچشمه گرفته است (Nöldeke 1893: 12, Note 3).

۲. *bz' dnhrwt'*، شکل سریانی بزّالنهار. منطقه‌ای در نزدیکی کشکر (C. Jullien 2009a: 196).

۳. این ارجاعی است به کرامات و معجزات سبریشوع در زمان رهبانیت و اینکه حضور او در این ماجرا از قدرت الهی او کاست.

٤. تاریخ این شورش مشخص نیست ولی احتمالاً در سال ۵۹۹ م. اتفاق افتاده است، هرچند که سال ۶۰۲ م. نیز محتمل است. برای جزئیات بیشتر نک.
Greatrex and Lieu 2005: 296, Note 84.

۵. *nkwrgn*، این یک لقب در دربار ساسانی است (Gyselen 2004b). در داستان مار قرداغ، شهید مسیحی ایرانی در عهد شاپور دوم، پدرزن قرداغ، لقب (یا اسم؟) نخورگان دارد (Walker 2006: 216, Note 45). این لقب ممکن است به معنی خزانه‌دار یا کسی که عهده‌دار دیوان مالیات بوده باشد (Morony 1984: 151). همچنین ممکن است این واژه با کلمه ارمنی نخرر նախարար به معنی بزرگ‌زاده، اشرافی، مشتق از پهلوی اشکانی نیز مربوط باشد.

[۵. آغاز داستان جبرائیل اهل سنجار[1]]

در این زمان جبرائیل اهل سنجار، درستبد[2] و پزشک خاص نام‌آور بود. او به دلایل ذیل مورد توجه و علاقه شاه قرار گرفت: بازوی شیرین را فصد کرده بود و [شیرین] صاحب پسری شده بود که مردانشاه نام داشت.[3] قبل از آن، دارای هیچ فرزندی نبود. در عین حال، هر چند که جبرائیل قبل از آن از زمره مرتدان[4] بود، در این زمان می‌خواست که جزو راست‌دینان[5] شناخته شود. اما از آنجایی که از زن قانونیش، که از جمله معترفان[6] و از خاندانی برجسته بود، طلاق گرفته بود و با دو زن کافر ازدواج کرده بود و با هر دو به‌طریق کافرانه زندگی کرده بود، جاثلیق به او تکلیف کرد که از دو زن کافرش جدا شود و نزد همسر قانونیش بازگردد، اما او از این کار سر باز زد. بعد از این به میان مرتدان بازگشت و باعث نازل شدن بلاهایی بر سر هم‌کیشان ما شد.

[۶. خسرو دوم اپرویز و نعمان سوم]

نقل است که وقتی خسرو از برابر وهرام گریخت و به سرزمین روم رفت، به نعمان،[7] پادشاه تازیان، حکم کرد که با او برود، اما او سر باز زد. خسرو همچنین

---

۱. شهر و قلعه‌ای در شمال بین‌النهرین در کنار کوهستانی به همین نام. هر دو آنها در کتاب جغرافیای بطلمیوس ذکر شده‌اند (V. 18. 2). نیز نک. C. Jullien 2004: 163.

۲. *Drstbd*، لقب پزشک مخصوص دربار ساسانی (Tafazzoli 1996).

۳. منظور در اینجا شیرین است و اینکه مردانشاه پسر بزرگ شیرین و خسرو بوده است. دربارهٔ نقش جبرائیل و سبریشوع در باردار شدن شیرین و محبوبیت باورهای یعقوبی در دربار نک. کریستن‌سن ۱۳۳۲: ۵۱۱.

٤. به‌نظر می‌آید جبرائیل قبلاً نسطوری بوده و همان‌طور که در سطور بعدی می‌آید، به دلیل چندهمسری از کلیسا طرد شده و به جرگهٔ مونوفوزیت‌ها و بعداً یعقوبی‌ها پیوسته باشد. در رویدادنامه، که متنی نسطوری است، مونوفوزیت‌های «یعقوبی» مرتد شناخته می‌شوند و بین آنها، جبرائیل سنجاری و شیرین همسر خسرو از همه مشخص‌تر هستند.

۵. این اصطلاح را در برابر orthodox گرفته‌ایم که به‌معنی «راه راست» است. در اینجا منظور از ارتدکس، خالکدونی یعنی پیرو کلیسای ارتدکس یونانی نیست، بلکه ارجاعی است به نسطوری‌ها.

٦. معترف (Confessor) در قالب تاریخ مسیحیت اولیه، یعنی کسی که در برابر خطر زجر و آزار، به دین خود پایبند مانده و بر آن اصرار کرده باشد. در زمینه‌ای که در اینجا به‌کار رفته، معترف به معنی این است که همسر جبرائیل از اسلاف کسانی بوده که دوران شکنجه و آزار ضد مسیحیان را درک کردند و از ایمان خود دست نکشیدند.

۷. همان نعمان سوم است که قبلاً ذکر او رفت و به دلیل گرایش به مسیحیت نسطوری، هم در این رویدادنامه و هم در رویدادنامه سیعرت بسیار محبوب است.

[از نعمان] اسبی اصیل خواست که بسیار پربها بود، اما اسب را نداد. دیگر اینکه [خسرو] خواستار دختر نعمان بود که بسیار زیبا بود، ولی نعمان رضایت نمی‌داد و پاسخ داده بود که من دخترم را به مردی نخواهم داد که به‌طریق شیاطین ازدواج می‌کند.[1] همه اینها را خسرو در قلبش پنهان کرد و زمانی که از جنگ خلاصی یافت، خواستار آن شد که از دشمنانش انتقام بکشد و یکی از آنها نعمان بود. پس روزی نعمان را به مهمانی‌ای دعوت کرد که در آن به‌جای نان، دسته‌ای کاه در برابرش نهاد و این بر نعمان بسیار ناگوار آمد. پس به هم‌قومی‌هایش، یعنی قوم معد،[2] پیغام فرستاد و آنها از سرزمین خسرو اسیران زیادی گرفتند و جاهای فراوانی را غارت کردند، تا جایی که حتی به عرب[3] رسیدند. بعد از شنیدن این خبر، خسرو بسیار نگران شد و سعی کرد به هر وسیله‌ای قانعش کند که نزدش بیاید، ولی او خودداری می‌کرد. یکی از مترجمان نعمان که نامش معنه[4] بود و در جزیره دیرین[5] زندگی می‌کرد قراردادی سرّی با خسرو بست و به نعمان گفت: «شاه

---

۱. کاملاً مشخص نیست که منظور نعمان، اگر گوینده واقعی این حرف باشد، چه بوده است. همان‌طور که دیدیم دو همسر شناخته‌شدهٔ خسرو هر دو مسیحی بودند. این احتمالاً از طرف نویسنده این متن اضافه شده تا دلبستگی نعمان به مسیحیت را پررنگ‌تر کند، هرچند مدرکی دال بر اینکه نعمان مسیحیِ بسیار معتقدی بوده در دست نداریم. احتمالاً منظور این بوده که خسرو در آن واحد با دو همسر ازدواج کرده که از نظر قوانین زردشتی مجاز بوده، اما برای مسیحیان ممنوع.

۲. منظور به‌طور عام، اعراب بدوی است، در حالی‌که نعمان به طایفه بنی‌لخم تعلق داشت و بدو به‌حساب نمی‌آمد (Nöldeke 1893: 14, Note 3). معد اسم کلی بود برای اعراب شمال شبه‌جزیرهٔ عربستان که منطقهٔ حکومتی نعمان و بقیه حکمرانان حیره به‌شمار می‌رفت (Watt 1991).

۳. صورت رایج نام این استان در منابع سریانی بت عربایه (*byt ʿrby'*) است. صورتِ فارسی میانه این نام از خلال کتیبه‌های گل‌مهرهای به‌جای‌مانده از اواخر دوران ساسانی به‌شکل *ʾlwʾystn* قابل شناسایی است (برای فهرستی از تعدادی از این گل‌مهرها نک. Gyselen 2002: 134). از آنجایی که این استان در غربی‌ترین قسمت‌های متصرفات دولت ساسانی، واقع در بین‌النهرین شمالی، قرار داشت ثغور آن به‌تناوب تغییر می‌کرد با این حال این استان در وسیع‌ترین حالت خود از شمال محدود به سرزمین ارزون و از جنوب به جبل سنجار منتهی می‌شد و شهر مرزی نصیبین غربی‌ترین نقطه آن بود و در شرق آن استان آدیابنه قرار داشت (Morony 1984: 130).

4. *mʿn'*

۵. یکی از جزایر بحرین در کنار دیلمون. در این زمان دیرین مرکز یک اسقف‌نشین نسطوری بود (Nöldeke 1893: 14, Note 5).

را با تو مهر بسیار است و به انجیل سوگند خورده است که تو را آزار نخواهد کـرد». همسر نعمان، ماویه،[1] همچنین به او گفت: «رواتر باشد که تو با نام شاهی بمیـری تا از خانه رانده شودی و عنوان شاهیت را بهلی». پس زمانی که او به دربار شـاهی رسید، [خسرو] او را نکشت ولی بـه او دسـتور داد کـه در دربـار بمانـد.[2] بعـدها، آن‌طور که گفته شده است، او این معترف بزرگوار را با زهر به قتل رساند.

[۷. شورش فوکاس، فرار ثئودوسیوس، جنگ دارا]

سپس مردی به نام فوقا[3] علیه موریس شاه روم شورش کرد و او را همـراه فرزنـدان و همسرش کشت. ولی یکی از فرزندان، به نام ثئودوسیوس،[4] فرار کرد و نـزد خسـرو آمد که از او با احترام زیاد پذیرایی کرد. شاه دستور داد کـه جـاثلیق او را بـه کلیسـا ببرد و تاج شـاهی را ابتدا بر محراب و بعـد بـر سـر او بگـذارد، آن‌گونـه کـه رسـم رومیان اسـت.[5] سپس خسـرو به او لشـکری داد و [ثئودوسیوس] به جنگ رومی‌ها

---

1. *mwyh*

۲. دستگیری و بعد مرگ نعمان سوم باعث پایان حکومت خاندان لخمی عمروبن عـدی بـر منطقـه حیره شد. جانشین نعمان، ایاس‌بن قبیصه طائی بود که همراه یک حاکم ساسانی تا ۶۱۱ م. به منطقه حکومت کرد و نمایندهٔ رسمی ساسانیان بین اعراب محسوب می‌شد (طبری: ۱/ ۱۰۱۵-۱۰۳۰). از دست رفتن حکومت لخمیان در حیره و نفوذ آنها بین اعراب مناطق مجاور باعـث تضـعیف قـدرت ساسانیان در شمال و شرق شبه‌جزیره عربستان شد کـه یکـی از اولـین پیامـدهایش، جنـگ ذوقـار، به‌ضرر ساسانیان تمام شد (Hoyland 2014: 49; Bosworth 1999: 397, Note 794). برای ارتبـاط ساسانیان و رومیان با اعراب و حکومت‌هـای دست‌نشـانده عـرب کـه تحـت حکومـت ایـن دو امپراتوری فعالیت می‌کردند نک. Fisher 2011.

۳. فوقا، تحریر سریانی فوکاس، غاصبی بود که در سال ۶۰۲ م. ضد مـوریس شـورش و او را از سلطنت خلـع کـرد و همـراه افـراد خـانواده‌اش کشـت. خـود فوکـاس در سـال ۶۱۰ م. توسـط هراکلیوس از سلطنت خلع و کشته شد. برای زندگی‌نامه کوتاه فوکاس و منابع مربوط به او نک. PLRE 1992: 1030-1032.

٤. این شاید همان پسر موریس باشد که دینوری از او به‌عنوان فرمانده لشکر رومی‌ای که خسـرو را علیه بهرام چوبینه یاری می‌دهنـد، نـام می‌بـرد. بـه هـر صـورت، بـه‌غیـر از مـدارک شـرقی و رویدادنامهٔ حاضر، در مدارک رومی اثری از پسر موریس که بعـد از مـرگ او زنـده مانـده باشـد نمی‌بینیم. چه‌بسا این تنها بخشی از بهانه خسرو دوم اپرویز برای فتح روم شرقی بود.

۵. این تصویر دقیقی است از مراسم تاجگذاری رومیان نک. Greatrex and Lieu 2005: 316, Note 44. طبری (۱/۱۰۰۲) مانند همین روایت را دارد.

رفت. فوقا هم لشکریان زیادی فرستاد که نزدیک بت واشی، بعد[۱] از شهر دارا،[۲] اردو زدند. در آنجا آنها با ثئودوسیوس جنگیدند و لشکریانش را مضمحل کردند. [ثئودوسیوس] پیامی به‌سوی خسرو فرستاد به این مضمون که «مرا یارای ایستادگی در برابر رومیان نیست». پس خسرو در زمستان ماحوزا را همراه سپاهی عظیم ترک کرد و به قلمرو رومی‌ها رسید[۳] در حالی‌که جاثلیق را همراه داشت. نیروهای فوقا به طرف آنها رفتند و دو لشکر نبرد کردند. بسیاری از هر دو سوی نبرد کشته شدند و کسی کمندی به دور خسرو انداخت، اما یکی از جنگاورانش به نام موشکان،[۴] توانست [آن کمند را] ببرد. روز بعد خطوط جنگی مشخص شدند و رومیان از مقابل پارسیان گریختند. پس از آن شاه به نبرد دارا رفت و خاکریزهایی[۵] ساخت و زیر دیوار نقب‌ها زد و آتشی روشن کرد. پس از راه‌های مختلف از دیوار گذشتند و

---

۱. «بعد» از منظری درون قلمرو ساسانی است، یعنی بت واشی در غرب نصیبین قرار دارد. نولدکه بت واشی را با تل باش در چهل کیلومتری دارا و سی کیلومتری جنوب ماردین یکی می‌داند و این یعنی اینکه خسرو از دارا عبور کرده و به منطقهٔ آمد نزدیک می‌شده است (Nöldeke 1893: 16, Note 2). نیز نک. C. Jullien 2009a: 196.

۲. دارا یا داراس شهری بوده در کمتر از بیست کیلومتری نصیبین در آن‌سوی مرز ایران ساسانی و روم شرقی (C. Jullien 2004: 151). قضایای تقویت استحکامات این شهر و استفاده از آن به‌عنوان مقر دوک شرق Dux et Magister Militum per Orientem، فرمانده کل لشکریان رومی در شرق از جمله مهم‌ترین نکته‌های اختلاف بین روم شرقی و ساسانیان در طول قرن ششم میلادی بود. جنگی که در سال ۵۰۲ م. شروع شد در واقع به‌خاطر این بود که آناستازیوس این شهر را برخلاف قرار قبلی دو دولت به قلعه‌ای محکم تبدیل کرده بود. عین همین اختلاف نیز در جنگی که به صلح ۵۶۲ م. انجامید درگرفت. در جنگ ۵۷۲ م. هرمزد چهارم دارا را تسخیر کرد و اعلام کرد که خیال ندارد از آنجا چشم‌پوشی کند. اینکه در اینجا خسرو دوباره دارا را تسخیر کرد نشان‌دهنده این است که بعد از کمک‌های موریس در سال ۵۹۱-۵۹۰ م. برای بازپس‌گیری تخت سلطنت، خسرو دارا را به رومیان برگرداند، همان‌طور که ثئوفیلاکت سیموکاتا هم می‌گوید (IV. 13. 24).

۳. جنگ خسرو دوم اپرویز علیه روم در سال ۶۰۲ م. آغاز شد و تا سال ۶۲۸ م. یا شاید بتوان گفت ۶۳۰ م. طول کشید. مدارک موجود دربارهٔ این جنگ بسیار پراکنده و مبهم‌اند.

Greatrex and Lieu 2005: 182-197.

۴. *mwškn*، این اسم را در جای دیگری نشنیده‌ایم، هرچند به‌نظر می‌آید از ریشه مشک باشد (C. Jullien 2009a: 192).

۵. منظور از این خاکریزها، دیوارهای خاکی است که در برابر دیوار قلعه‌ها می‌ساختند تا جنگاوران از آنها بالا روند و از روی دیوار قلعه بگذرند.

خون مانند آب روان شد.[۱] اسقف دارا شاهرگی را که شاهرگ اصلی بدن[۲] نام دارد با وسیله‌ای آهنین برید و خود را روی تخت خوابش انداخت و در آنجا از خونریزی درگذشت. این کار را به این دلیل انجام داد که از شاه پارسیان می‌ترسید که گفته بود: «من به هزار مرگ خواهم کشتش». از آن پس خسرو همواره در قلمرو رومیان غالب بود. دارا در سال چهاردهم خسرو تسخیر شد.[۳]

بعد از آنکه شاه علیه دارا جنگید، کسی به نام راذ[۴] به کلیساهای سیارزور[۵] رفت و آنها را غارت کرد. وقتی که مؤمنین، همراه اسقفشان نتانئیل، این را مشاهده کردند، بیکار ننشستند و جلویش ایستادند و او را بیرون راندند. بعد از این او به نصیبین رفت، به حضور خسرو، و او را به خشم آورد زمانی که گفت: «تو برای خاطر مسیحیان می‌جنگی در حالی‌که مسیحیان مرا رانده‌اند». شاه، بدون هیچ‌گونه تحقیقی، دنبال نتانئیل اسقف سیارزور فرستاد و دستور داد تا شش سال زندانیش کنند و بعد از آن مصلوبش کرد. هرچند که خسرو به‌خاطر موریس تظاهر می‌کرد که مسیحیان را دوست دارد، اما در واقع از مردمان ما متنفر بود.[۶]

---

۱. این احتمالاً همان جنگ داراست که تئوفانس معترف ضمن وقایع ۶۰۴ م. از آن یاد می‌کند (Greatrex and Lieu 2005: 184).

۲. منظور رگ گردن است.

۳. سقوط دارا در تابستان سال ۶۰۴ م. اتفاق افتاد. بنابر فهرست سریانی بسیار کهنی از شاهان ساسانی، بازمانده در کتاب زنبورِ عسلِ سلیمان بصره‌ای، خسرو در سال پانزدهم سلطنت خود دارا را ویران کرد (*Book of the Bee*, ch. LII). این تنها جایی در رویدادنامهٔ حاضر است که تاریخ دقیقی برای یک واقعه ارائه‌شده، یکی از دلایلی که شاید بهتر باشد این نوشته را «وقایع‌نامه» خواند تا «رویدادنامه». برای شرح وقایع از دیدگاه نویسندگان مختلف رومی نک. Greatrex and Lieu 2005: 184-186.

۴. این یک لقب دولتی ساسانی است (Gignoux 1980: 200-202).

۵. محل سیارزور که به‌نظر می‌آید یکی از اسقف‌نشین‌های مهم نسطوری باشد دقیقاً معلوم نیست. در مدارک عربی این محل را «شهرزور» می‌نویسند (Nöldeke 1893: 17, Note 4)، و در مدارک سریانی از قرون ۱۲ و ۱۳م. هم به‌صورتی نزدیک به همین ضبط شده است. در این صورت احتمالاً باید آن را با شهرزور امروزی در جنوب سلیمانیه یکی دانست. مُهری که از دیوانیان این شهر در دوره ساسانی پیدا شده، وجود یک آمارگر را در آنجا نشان می‌دهد (Gyselen 2002: 145) و به‌نظر می‌آید که بخشی از استان نود-اردشیرگان (=حذیب یا همان آدیابنه) در بخش غربی ماد به‌حساب می‌آمده است (C. Jullien 2009a: 201-202).

۶. این احتمالاً قضاوتی بی‌دلیل است بر مبنای شرح واقعه مورد بحث. برای برخورد خسرو دوم اپرویز با مسیحیان نک. Payne 2015; Schilling 2008: 221ff.

[۸. بازگشت به تاریخ کلیسا]

مار سبریشوع در نصیبین به‌سختی مریض شد و شاه پیامی به او فرستاد و خواست که تکفیر جبرائیل را پس بگیرد، ولی او سر باز زد. بعد وصیت‌نامه‌ای نوشت و خواست که به دیرش بازگردانده شود. هرچند که مردم نصیبین بسیار خواهان این بودند که جسد قدیس را در کلیسای خود به خاک بسپارند، اما شاه وقتی که خواسته خود جاثلیق را شنید، نپذیرفت و همراهانش جسد او را روی شتر گذاشتند و به دیرش آوردند.[۱]

بعد از آن گریگوری اهل فرات[۲] جاثلیق شد و این به‌خاطر دسیسه‌های شیرین بود چون او از همان زادگاه او [شیرین] می‌آمد،[۳] هرچند که همه اعضای کلیسا و همچنین خود شاه، رأی بر گریگوری کشکری داشتند که از نصیبین رانده‌شده بود.[۴]

---

۱. مرگ سبریشوع در سال ۶۰۴ م. اتفاق افتاد. به‌نظر می‌آید که تا اینجا نویسندهٔ رویدادنامه به‌ترتیب تاریخ وقایع پایبند مانده است.

۲. *prt*، فرات یا فراتِ میشان در مدارک عربی، جنوبی‌ترین منطقه بین‌النهرین و اطراف شهر امروزی بصره است (C. Jullien 2004: 161) و در دوره ساسانی به نام «بهمن اردشیر» نیز شناخته می‌شد. گریگوری از ۶۰۵ تا ۶۰۹ م. جاثلیق و بطریق کلیسای شرق بود. قبل از آن وی یکی از عالمان کلیسایی در سلوکیه، یکی از شهرهای مدائن، بود و به‌نظر می‌آید به‌شدت از نظر مالی فاسد بود. هم در اینجا و هم در روایت ابن‌عبری از اسقف‌های شرق، گریگوری به‌عنوان اسقفی فاسد شناخته می‌شود که با دسیسه جبرائیل سنجاری به‌خاطر بدنام کردن کلیسای نسطوری به منصب جاثلیقی منصوب شد (Bar Hebraeus: II. 108-110)، هرچند که ابن‌عبری، گریگوری فراتی را با گریگوری کشکری اشتباه می‌کند. متن حاضر نشان می‌دهد که گریگوری کشکری کسی بود که در دوران سبریشوع از اسقفی نصیبین خلع شد و دیری پایه‌گذاری کرد و حتی یکی از نامزدهای جاثلیقی به‌جای گریگوری فراتی بود. دستور خسرو در انتخاب سبریشوع بعد از مرگ یشوع‌یهب اول در ۵۹۵ م. و اطاعت شورای کلیسا از او نشان‌دهنده این بود که خسرو اختیار کامل کلیسا را در اختیار گرفته بود. انتخاب گریگوری فراتی نیز نشان‌دهندهٔ این است که در ۶۰۴ م. و بعد از مرگ سبریشوع، که اندکی در برابر خسرو مقاومت می‌کرد، باقی‌مانده استقلال دستگاه کلیسا نیز از دست رفته بود.

۳. قبلاً دربارهٔ آرامی‌بودن شیرین صحبت شد و حالا با یکی‌دانستن زادگاهش با گریگوری فراتی، مشخص می‌شود که شیرین احتمالاً اهل فرات میشان در جنوب بین‌النهرین بود. دربارهٔ گریگوری فراتی و ماجراهای پیرامونش نک. Flusin 1992: Vol. 2, 170-109.

٤. این هم بیشتر نشان‌دهندهٔ این است که گریگوری کشکری که دیر بهزّنهروتا را پایه‌گذاری کرد با گریگوری فراتی متفاوت است.

در دوران زمامداری، گریگوری [فراتی] رفتاری نکوهیده می‌کرد و تنها چندسالی زندگی کرد و مرد.[۱]

به‌خاطر شرارت‌های جبرائیل و نفرتش از کلیسا، دستگاه کلیسایی مدتی بدون رئیس ماند.[۲] حتی شاه هم از تهمت‌ها علیه گریگوری به تنگ آمده بود. برای رهبری کلیسا، مار آبا را برگزیدند که شماس بزرگِ اهل تیسفون و مردی باعزت و خردمند بود.[۳] کلیسا مدت‌های مدیدی بدون رئیس بود. جبرائیل سنجاری همواره راست‌دینان را تهدید می‌کرد و مردم ما را از دیر مار پتیون[٤] و از دیر شیرین[٥] و جاهای دیگر راند و به‌جایشان مردانی از همراهان مرتد خودش را گمارد.

---

۱. کریستن سن (۱۳۳۲: ۵۱۱) می‌گوید که خسرو ثروتی را که گریگوری فراتی در مقام جاثلیقی اندوخته بود به‌نفع خزانه مصادره کرد.

۲. خسرو دوم اپرویز تا آخر عمرش در ۶۲۸ م. اجازه نداد که جاثلیق جدیدی برای کلیسا تعیین شود و در نتیجه نزدیک به نوزده سال کلیسای نسطوری بدون جاثلیق ماند. روایتی مفصل از این تصمیم خسرو در کتاب حکامِ توماس مرگایی به زبان سریانی باقی مانده است (*Thomas of Marga*: Book 1, ch. 25-26). بنابر نوشتهٔ توماس، «هنگامی که خسرو متوجه شد که مسیحیان آن جاثلیقی را که مدنظر او بوده است برنگزیده‌اند، تمام عشق و دوستی خویش با مسیحیان را فراموش کرد و به خدایش، خورشید سوگند خورد که تا زمانی که من زنده‌ام جاثلیق دیگری در کشور شرق (=ایران) برگزیده نخواهد شد» (*Thomas of Marga*: Book 1, ch. 26).

۳. به این معنی که شماس مار آبا فقط رهبری کارکرد روزانه کلیسا را در دست داشت و مقام جاثلیقی را که لازمه‌اش داشتن اجتهاد کامل در زمینه دینی بود نداشت. البته نباید این شماس مار آبا را با مار آبای کبیر، جاثلیق معروف در قرن ششم اشتباه کرد.

٤. دیری در منطقه بت گرمایه در جنوب زاب و احتمالاً نزدیک حلوان (F. Jullien 2009: Note 32; Greatrex and Lieu 2005: 317, Note 57).

۵. ذکر مستقیمی از دیری به نام شیرین نداریم، هرچند که رویدادنامه سیعرت دربارهٔ پایه‌گذاری دیری به نام شیرین از طرف خسرو دوم اپرویز اطلاعاتی به‌دست داده است (F. Jullien 2009: Note 33). توماس مرگایی نیز روایتی از ساخت دیری برای شیرین توسط خسرو در سرزمین بلاشفر (=حلوان) دارد (*Thomas of Marga*: Book 1, ch. 26). سبئوس که به شیرین نظر بسیار مثبتی دارد، می‌گوید که شیرین دیر و کلیسایی در نزدیکی دربار سلطنتی ساخت و کشیش‌ها و شماس‌هایی بر آنها گمارد و در و دیوارش را با طلا و نقره پوشاند (Sebeos 1999: §85). طبیعتاً انتظار این است که راهبان و کشیش‌های این دیر و کلیسا از ابتدا به آیین شیرین ــ که در اینجا به‌نظر می‌آید مونوفیزیت/یعقوبی بود ـ و در نتیجه هم‌آیین جبرائیل سنجاری باشند. اما اگر این دیر شیرین را همان دیری که شیرین پایه‌گذاری کرده بدانیم، ناچاریم فرض کنیم که ابتدا دیری نسطوری بود و بعدها تحت فشار جبرائیل سنجاری، به دیری یعقوبی تبدیل شد.

بَدان زمان در دستگاه کلیسا اینان بودند: یونداب حذیبی که مشهور بود به لطف آشنایی با خدا و دوستی با شاه، اجازه‌ای از شاه دریافت کرد که اختیار کل مناطق کوهستانی‌ای را به او می‌داد که در آن راهبان بت متّی، فاسدان موصلی،[۱] زندگی می‌کردند. اما به‌محض اینکه به خواسته‌اش که دریافت اجازه از شاه برای طرد آنها در همه نواحی[۲] بود رسید، مکر جبرائیل او را از این کار بازداشت. همچنین بار حدبشبای[۳] حلوانی[۴] مهم بود که به‌سبب نوشته‌هایش مشهور است. نیز به‌جهت موفقیت در زیست پاکدامنانه، شوبحلمران اهل کرخا ذِ بت سلوک،[۵]

---

۱. *mwṣl*، به گفته نولدکه، این یکی از قدیمی‌ترین ارجاعات به اسم شهر موصل است (Nöldeke 1893: 20, Note 3)، دربارهٔ این فاسدان مونوفیزیت موصلی نک.

Labourt 1904: 224.

۲. طرد کردن به همه نواحی اصطلاح معمول سریانی برای متفرق کردن و از جا راندن است. منظور این جمله آن است که یونداب می‌خواست راهبان مذکور را از دیرشان براند و آنها را متفرق کند.

۳. بار حدبشبا به معنای پسر حدبشبا احتمالاً از مریدان سبریشوع بود (Greatrex and Lieu 2005: 317, Note 60). این بار حدبشبای حلوانی غالباً توسط محققان با بار حدبشبای نصیبینی یکی گرفته می‌شود و به‌نظر می‌رسد لقب نصیبینی برای بار حدبشبا پیش از رسیدن او به مقام اسقفی حلوان بوده است (Brock 1997: 48). امروزه دو اثر از وی به‌دست ما رسیده است. نخست تاریخ کلیسایی، که در ۳۲ فصل تنظیم شده است و شرح وقایع از قرن چهارم م. و آغاز فتنهٔ آریان تا مرگ ابراهیم رئیس مدرسهٔ نصیبین در سال ۵۶۹ م. را دربر دارد. این تاریخ احتمالاً در همان سال ۵۶۹ م. و در شهر نصیبین و در روزگار جوانی بار حدبشبا نگاشته شده است. اثر دیگر وی با نام، دلیل تأسیس مدارس، در اوایل قرن هفتم م. و احتمالاً در سال ۶۰۴ م. نگاشته شده است و شامل اطلاعات مهمی از عقاید هم‌روزگار بار حدبشبا از جمله عقاید اشتراکی مزدکیان، عقاید زروانی زردشتیان و غیره است. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این اثر نک. Becker 2008.

۴. حلوان یکی از مهم‌ترین شهرهای کوهپایه‌های غربی زاگرس و از محل‌های مهم برخورد کوهپایه‌ها با دشت بین‌النهرین محسوب می‌شد و مهم‌ترین راه‌های تجاری از بین‌النهرین به داخل فلات ایران از آنجا می‌گذشتند. امروزه حلوان را حوالی سرپل‌ذهاب می‌دانند. به گفته بلاذری فتح حلوان به‌همراه قرمسین/کرمانشاه صلح‌آمیز انجام شد (بلاذری: ۱۱۰).

۵. برابر با کرکوک امروزی. واژهٔ کرخا (ܟܪܟܐ) در سریانی دژ، قلعه و همچنین شهر معنا می‌دهد (Sokoloff 2009: 654) و نام کرخا ذِ ـ بت سلوک را می‌توان دژِ خانهٔ سلوکوس معنا کرد. شهر کرخا ذِ ـ بت سلوک از بزرگ‌ترین و کهن‌ترین شهرهای سرزمین گرمیکان (بت گرمایه) به‌شمار می‌رفت. منابع سریانی سابقهٔ احداث این شهر را به عهد آشوریان نسبت می‌دهند. بنابر متن سریانی رویدادنامهٔ کرخا ذِ ـ بت سلوک (*AMS II*: 508)، این شهر به‌دست پادشاه آشوری به ←

افراهنو[1] اهل زابه، و جبرائیل اهل نهرگُل،[2] مرد بزرگی که معجزات بسیاری بروز داد [مشهور بودند].[3]

سپس جبرائیل [سنجاری] شاه را علیه ما[4] برانگیخت و در نتیجه ما ملزم شدیم به مناظره ای[5] با همراهان او. چون در آن زمان جاثلیقی در کلیسا نبود، این افراد به میل خودشان برای انجام این مناظره حاضر شدند: یونداب مطران حذیب،[6] شوبحلمران اهل کرخا ذِ بت سلوک، گیورگیس از کوه ایزلا[7] و اسقف نهرگُل، و

← نام ساردون (در جای دیگر متن سارگون) احداث شده است. پیگولوسکایا معتقد است که نویسندهٔ این متن برای مهم جلوه دادن شهر خود، بنای آن را به روزگار شاهان آشور پیوند داده است (پیگولوسکایا ۱۹٦٤: ۵۷). با وجود این، هر چند که ما تاریخ دقیقی از زمان احداث این شهر در دست نداریم، اما به احتمال فراوان تاریخچهٔ بنای شهر به پیش از روزگار سلوکیان می‌رسد. این شهر در کنار شهرهای دیگری همچون اربل و نصیبین، از کانون‌های مهم جمعیت مسیحی قلمرو دولت ساسانی در شمال بین‌النهرین به‌شمار می‌رفت. بر پایهٔ منابع سریانی سابقهٔ ورود مسیحیت به این ناحیه با فعالیت‌های تبلیغی مار ماری در پایان قرن اول م. برابر است (Harrak 2005: 27). از سویی دیگر به‌واسطهٔ اقدامات مبلّغ مانوی، ادا، شهر کرخا ذِ ـ بت سلوک در عصر ساسانی جمعیت قابل ملاحظه‌ای از مانویان داشت (Lieu 1999: 34).

۱. توصیه نولدکه این است که این اسم را باید افراحط خواند احتمالاً به معنی فرهاد (Nöldeke 1893: 20, Note 7).

۲. معنای این نام احتمالاً نهری از گل است (C. Jullien 2009a: 198)؛ هرچند ممکن است تحریر سریانی با / ل/ تأثیر گرفته از خط پهلوی باشد که بین/ ل/ و/ ر/ تفاوتی نمی‌گذارد. نولدکه آن را با نهر جور که در کتاب یاقوت آمده یکی می‌داند و محل آن را بین میشان در نزدیکی منطقه بصره و اهواز می‌داند (Nöldeke 1893: 20, Note 8).

۳. این فهرست در رویدادنامهٔ سیعرت نیز به همین صورت آمده است. نک. Greatrex and Lieu 2005: 317, Note 61.

٤. منظور نسطوریان است.

۵. سریانی *darš* که با «درس» عربی هم‌ریشه است، ولی منظور در اینجا مناظره‌ای کلیسایی و عقیدتی دربارهٔ خداشناسی است. بیشتر اختلافات کلیسایی بین نسطوریان و دیگر مسیحیان بر سر طبیعت لاهوتی یا ناسوتی عیسی مسیح و قبول کردن یا نکردن قرارهای شورای کلیسایی خالکدون در سال ۴۵۱ م. بود که اصول تثلیث را در کلیسای غرب پایه‌گذاری کرد. برای دیدن مصوبات شورای خالکدون نک. Price and Gaddis 2005.

٦. در اینجا معلوم می‌شود که موقعیت یونداب در سرکوب راهبان بیت متّی از سِمَت او به‌عنوان مطران حذیب سرچشمه می‌گرفت.

۷. *ṭwr' d'yzl'*، ایزلا رشته‌کوهی در نزدیکی نصیبین است. دلیل معروفیت این منطقه این است که تعدادی دیر و صومعه مهم مسیحی در کوهپایه‌های آن ساخته شده که از جمله آنها «دیر ←

سرگیس اهل کشکر از تل پحاره.[۱] این مردان در دربار شاه مناظره کردند و جبرائیل و همراهانش تحقیر شدند و ما راست‌دینان پیروز شدیم.[۲] شاه، جبرائیل[۳] را مواخذه کرد و به او دستور داد که آزار و اذیت را موقوف کند، ولی جبرائیل سرپیچی کرد و در عوض همچنان به دشمنی سخت با راست‌دینان ادامه داد،[٤] و همچنین گیورگیس اهل ایزلا را در حضور شاه متهم کرد و گفت: «او دین مغی[5] را ترک گفته و مسیحی شده و هم به هرمیزد و هم به شما[٦] توهین کرده است». پس شاه

← قدیس ابراهیم» است که ذکرش در دنباله این داستان خواهد آمد. در دوره ما، منطقه ایزلا به «طور عبدین» مشهور است و هنوز هم یکی از مراکز باقی‌مانده رهبانیت شرقی است (F. Jullien 2008: 3). برای تاریخ مفصل مسیحیت شرقی در طور عبدین نک. Barsoum 2008.

۱. *tlpḥr'*، در جنوب بین‌النهرین، نزدیک واسط دوره اسلامی و در منطقه کشکر. احتمالاً محلی که به عربی تل فخار نامیده شده است (Nöldeke 1893: 21, Note 3).

۲. این مناظره در سال ۶۱۲ م. اتفاق افتاد و یکی از مهم‌ترین مناظرات کلیسای نسطوری است. بعد از این مناظره بود که عملاً موقعیت یعقوبیان مشخص‌تر شد و اختلافات بین یعقوبیان و نسطوریان شفاف گشت (Labourt 1904: 225-228). شرح مفصل این مناظره در مجموعهٔ موسوم به اعمال شوراهای کلیسای شرق باقی مانده است. برای متن سریانی و همچنین ترجمهٔ فرانسوی آن نک. Chabot 1902: 580-598.

همچنین گزارش سریانی دیگری از این مناظره از طریق نسخهٔ خطی Or.1319 متعلق به کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج باقی مانده که اهمیت فراوان دارد. نک. Abramowski and Goodman 1972: 88-93.

۳. در اینجا تحریر معمول جبرائیل که gabreīl است به‌صورت کامل برگرفته از عبری یعنی gabreīaīl نوشته شده که شاید مایه مذهبی آن را محکم‌تر کرده باشد.

٤. دربارهٔ این مناظره و ارتباطش با «اشتقاق حنانه‌ای» در زمان گریگوری کشکری که شرحش پیش‌تر آمد نک. Reinink 1999: 186-189.

در واقع سعی جبرائیل در اینجا مشخص کردن مواضع نسطوریان و مرزبندی باورهای آنها با پیروان حنانه و بعد مونوفیزیت‌ها بود.

5. *dyn dmgwšwt'*

٦. در متن سریانی l-hurmīzd wa-lakun آمده که به معنی «به هرمزد (اهورامزدا) و شما» است. در ترجمهٔ سال ۲۰۰۹ م. از متن به زبان فرانسه، فلورانس ژولین این عبارت را چنین ترجمه کرده است: «Hormizd et Saturne» و پانوشتی طولانی را به توجیه وجود خدای ساتورن/کیوان در این بند و ارتباط آن با باورهای زروانی اختصاص داده که. به عقیده ما با توجه به معنی جمله، بی‌ارتباط و بی‌دلیل است (F. Jullien 2009: 171, Note 39). همچنین همین ترجمه در ترجمهٔ انگلیسی متن در کتاب گریترکس و لیو بدون هیچ توضیحی دیده می‌شود (Greatrex and Lieu 2005: 233). بنابر متن پهلوی مادیان هزار دادستان می‌دانیم که در ←

احضارش کرد و حبسش کرد به یک سال، و بعد او را در به‌اردشیر مصلوب کرد، در میانه سوق کاه‌فروشی.[۱] مؤمنین توانستند پیکرش را به‌دست آورند و او را در بیت[۲] مار سرگیس در مبرختا[۳] دفن کردند.

در همان زمان در دربار شاه، شخصی بود یزدین[٤] [نام] اهل کرخا در بت گرمایه.[٥] این مرد یکی از حامیان کلیسا بود مانند قسطنطین[٦] و

← عهد ساسانی کفرگویی و بی‌احترامی به پادشاه، هر دو جرم بوده و باید برای آن پرونده تنظیم می‌شده است (مادیان، A34, 9-10).

۱. شرح شهادت مهرام گشنسپ، که پس از گرویدن به آیین مسیح نام گیورگیس را برگزید، توسط بابای کبیر میان سال‌های ٦١٥ تا ٦٢٨ م. به رشتهٔ تحریر در آمد. به عقیدهٔ ژینیو صورت درست نام ایرانی او باید به شکل مهر ماه گشنسپ باشد (Gignoux 1980: 191). با توجه به تاریخ نگارش این متن و مطالب مندرج در آن، این شهادتنامه را باید از مهم‌ترین منابع تاریخی برای دوران سلطنت خسرو دوم به‌شمار آورد.

۲. در اینجا به معنی نمازخانه یا کلیسا، به معنای فیزیکی آن، است.

۳. دربارهٔ مبرختا و موقعیت آن در نزدیکی ماحوزا/مدائن نک. C. Jullien 2009a: 197.

٤. *yzdyn*، از یزدین در چند متن مختلف نام برده شده، از جمله رویدادنامه سیعرت. برای بررسی درباره او و مدارک موجود نک. Flusin 1992: Vol. 2, 246-252.

ممکن است نام این یزدین از روی نام یزدین قدیس، راهبی که در دوران یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷ م.) از زردشتی به مسیحیت گروید و در کوه بیستون تارک دنیا شد، گذاشته شده باشد (Payne 2015: 60).

٥. این همان کرخا ذِ ـ بت سلوک است. بت گرمایه نام سریانی استان گرمیکان در منطقه میانی بین‌النهرین است. موقعیت جغرافیایی این منطقه واقع در شمال شرقی کشور عراق امروزی است. مرزهای شمالی این سرزمین به رودخانهٔ زاب کوچک و کوهستان‌های شهرزور و حدّ جنوبی آن نیز به کوهستان‌های حمرین محدود بود. همچنین رودخانهٔ دجله مرزهای غربی آن را تشکیل می‌داد (Hoffmann 1880: 283). برای نقشهٔ جغرافیای تاریخی بت گرمایه نک. Morony 1982.

همچنین برای ریشه‌شناسی نام گرمیکان نک. Morony 1989.

نام این استان در آثار جغرافیانویسان مسلمان به شکل «باجرمی» در آمده است.

٦. منظور قسطنطین اول (F. Aurelius Constantinus)، امپراتور روم از ۳۱۲ تا ۳۳۷ م. است که زجر و آزار علیه مسیحیان را پایان بخشید و به مسیحیان اجازه تبلیغ و گسترش در امپراتوری روم را داد. خود قسطنطین تا آخر عمر غسل تعمید نپذیرفت و در کنار مسیحیت از دین اصلی رومی نیز حمایت می‌کرد و در پایتخت جدید خود در قسطنطنیه (کنستانتینوپولیس) در کنار کلیسای مسیحی، معبد خدای آپولو نیز بنا کرد. اما به دلیل حمایتش از کلیسای مسیحی و ←

ثئودوسیوس[1] و در همه‌جا کلیساها و دیرهایی به‌مانند اورشلیم آسمانی می‌ساخت. او همچون یوسف در چشم فرعون مورد التفات بسیار خسرو بود، و حتی بیش از آن، و در نتیجه هم در قلمرو پارس و هم در روم مشهور بود. نقل شده است که یزدین هر روز، از یک صبح تا صبحی دیگر، هزار ستر[2] نزد شاه می‌فرستاد.

[۹. داستان اختلاف بین رهبانان]

در آن زمان این اشخاص برای زندگی رهبانانه‌شان می‌درخشیدند:

مار بابای اهل ایزلا، که پس از ربّان مار ابراهیم اهل کشکر،[3] باعث رشد صومعه‌اش شد.[4] بسیاری هم‌کیشان سخت‌کوش از آن صومعه خارج شدند،[5]

← همچنین به این دلیل که مادرش، قدیسه هلن، مسیحی معتقدی بود، به اولین امپراتور مسیحی روم معروف است (Drake 2002).

۱. در اینجا tadsīs نوشته شده است (قس. ثاذیوس و تادیوس در طبری و دینوری). منظور F. Theodosios یا ثئودوسیوس اول امپراتور روم از ۳۷۹ تا ۳۹۵ م. است که آخرین امپراتوری بود که بر تمام امپراتوری روم قبل از تقسیم آن به شرق و غرب حکومت کرد. برخلاف قسطنطین، ثئودوسیوس مسیحی معتقد و سخت‌گیری بود که بعد از ماجرای یولیانوس مرتد و سعی او برای بازسازی دستگاه دینی رومی، تمام مدارس غیرمسیحی را تعطیل کرد و حتی آکادمی معروف آتن را که توسط افلاطون افتتاح شده بود و به تعلیم فلسفه غیردینی شهرت داشت بست.

۲. ستر، از Statēr یونانی و بعد لاتین، و ریشه کلمه «سیر» در فارسی امروز، واحد وزنی بود اکثراً برای سکه‌های نقره که ابتدا در دولت ـ شهرهای یونانی و بعد در روم ضرب می‌شد. وزن ستاتر بر مبنای شقل بنا شده بود که ابتدا حدود ۱۷ گرم بود، اما بعد به هشت گرم کاسته شد. در دوره مورد بحث، ستر معمول‌ترین واحد وزن سکه‌های نقره بود و در اینجا منظور این است که یزدین هر روز حدود هشت کیلو نقره برای خسرو می‌فرستاد که طبیعتاً اغراقی باورنکردنی است، مگر اینکه یزدین موقعیتی دیوانی در دربار ساسانی می‌داشت که در بندهای بعدی، امکان آن مطرح می‌شود.

۳. مار ابراهیم کشکری یا مار ابراهیم کبیر از بزرگ‌ترین پایه‌گذاران رهبانیت شرقی و نویسنده بسیاری از قوانین اولیه رهبانیت در کلیسای نسطوری بود. بسیاری از رهبانان معروف از جمله مار بابای اهل نصیبین از شاگردان او بودند. برای شرح‌حال کامل او و تأثیرش در آیین رهبانیت کلیسای شرق، نک. F. Jullien 2008: 57-89.

برای زندگی خود مار ابراهیم و دربارهٔ زندگی و اعمال مریدانش نیز نک. F. Jullien 2008: 177-242.

۴. دربارهٔ صومعه مار ابراهیم در جنوب طور عبدین نک. Greatrex and Lieu 2005: 317, Note 66; Nöldeke 1893: 22, Notes 6-7.

۵. منظور این است که راهبان معروف دیگری از این صومعه کار و پیشرفت خود را شروع کردند و دست به ساختن دیرها و صومعه‌های دیگر زدند.

منظورم کسانی هستند مانند مار یعقوب که صومعهٔ بت عبی را پایه گذاشت[1] و مار الیاس که صومعه‌ای در کنار دجله ساخت نزدیک حصن عبریه[2] و مار بابای، پسر [والدینی اهل] نصیبین.[3] این مرد وارسته همه اموال در اختیارش را هلید و رفت و در صومعهٔ مار ابراهیم تارک شد. اما بالأخره آنجا را ترک کرد و رفت تا صومعه‌ای در نزدیکی همان دیر بسازد.[4] در آنجا تعداد زیادی از هم‌دینان با او ساکن شدند. با اینکه [مار بابای نصیبینی] از خانواده‌ای مشهور در این دنیا بود، اما با این حال تصمیم گرفت که به زندگانی سخت رهبانان تن در دهد. وصف زندگیش از توصیف خارج شد و هنگامی که یزدین نامش را شنید، آمد تا او را ببیند و زمانی که او را در حال رهبانیت کامل دید، در حالی‌که بدنش در حال موت بود یزدین ایستاده بود، قدیس او را مرخص کرد. اندکی بعد یزدین برای او صلیبی طلایی آورد که در بدنه آن مقدار زیادی یاقوت و زمرد کار گذاشته شده بود و وسط آن بخشی از چوب صلیب اصلی[5] ناجی ما[6] بود، و تعدادی دیگر وسایل برای تزیین صومعه‌اش [نیز به او داد].

شیطان، که همواره خواستار اختلاف است، سبب برخاستن عداوتی عظیم بین این دو برج مستحکم دین شد و تا آخر نیز دست برنداشت. مریدان مار بابای بزرگ[7] اجازه ورود هیچ‌کس را به صومعه‌شان نمی‌دادند تا اینکه مار بابای نصیبینی را تکفیر کند و از آن پس به او خطاب «بابای کوچک» می‌کرد. ما این را اینجا ذکر کردیم زیرا که زندگی هر دوی آنها به روشنی شعاع خود خورشید بود و

---

۱. دربارهٔ مار یعقوب و دیرش در کنار رود زاب نک. F. Jullien 2008: 209-210.

۲. *ḥsn' ʿbry'* که به معنی «دژ عبریان/یهودیان» است، محل چندین صومعهٔ مسیحی و در نزدیکی موصل است (C. Jullien 2009b: 178).

۳. در سریانی *w-mry bbāy br nṣībyā* به معنی مار بابای پسر نصیبینی‌ها و در اینجا برای خواناتر شدن متن والدینی اهل نصیبین اضافه شد.

٤. بابای نصیبینی یکی از شاگردان مار ابراهیم کشکری بوده که نام اصلی او توسط مار ابراهیم به بابای تغییر کرد (F. Jullien 2009: 173, Note 47).

۵. در اینجا مقداری از ترتیب زمانی مختل شده است، چون همان‌طور که بعداً خواهیم دید دستیابی یزدین به چوب صلیب اصلی بعد از تسخیر اورشلیم اتفاق می‌افتد.

٦. منظور عیسی مسیح است.

۷. منظور مار بابای اهل ایزلاست که ریاست صومعه مار ابراهیم را برعهده داشت. به‌نظر می‌آید که دلیل خروج مار بابای نصیبینی از صومعهٔ مار ابراهیم و پایه‌گذاری صومعه جدید با این اختلاف با مار بابای بزرگ ایزلایی و پیروان متعصب او بی‌ارتباط نباشد.

نوشته‌هایشان بهترین شاهد باورآنها و پاکیشان است.[۱] مار بابای بزرگ تعداد زیادی نوشته، مناظره و تفسیر تصنیف کرد،[۲] در حالی‌که مار بابای اهل نصیبین کتاب‌هایی در مورد زندگی تارکان دنیا نوشت که بسیار مورد اقبال مخاطبانشان هستند، همچنین موعظه‌هایی در مورد توبه که به نظم سروده شده‌اند.

[۱۰. بازگشت به تاریخ جنگ]

در آن زمان خسرو لشکریانش را گرد آورد و به قلمرو روم تاخت. او دو فرمانده انتخاب کرد و آنها را به غرب فرستاد.[۳] آنها ماردین،

۱. دقت زیاد نویسنده این بخش در اینکه طرف هر دو مار بابای را بگیرد و بی‌طرفانه برخورد کند، و در ضمن توجه او به ذکر این ماجرای بالنسبه بی‌اهمیت و بی‌ارتباط به بقیه داستان، بر محلی بودن ماجرا و نزدیک‌بودنش به محل تصنیف نوشته فعلی دلالت می‌کند. این یکی از دلایل ماست برای اینکه این رویدادنامه نه به خوزستان، بلکه به محلی نزدیک به نصیبین و در حوزهٔ صومعهٔ مار ابراهیم، حتی شاید خود این صومعه، تعلق دارد.

۲. ما امروزه اسامی چندین نوشته از بابای کبیر را می‌شناسیم، که بیشتر آنها از بین رفته‌اند و تعداد اندکی از آنها نیز باقی مانده‌اند. نخست باید به شهادتنامهٔ کریستینا اشاره کرد که از آن نیز تنها مقدمهٔ آغازین باقی مانده و بدنهٔ اصلی متن آن از بین رفته است (برای جزئیات بیشتر دربارهٔ قسمت‌های باقی‌مانده از این متن نک. Binder 2012). سپس شهادتنامهٔ گیورگیس که از مهم‌ترین منابع تاریخی برای اواخر دوران ساسانی به‌شمار می‌رود و به‌شکلی کامل به‌دست ما رسیده است (برای بررسی تحلیلی این متن نک. Walker 2010). همچنین در بند نهم از شهادتنامهٔ گیورگیس، بابای به اسامی چند متن دیگر از نوشته‌های خود اشاره کرده است. بنابر این بند می‌دانیم که بابای همچنین زندگینامهٔ حداقل دوازده تن از راهبان و مسیحیان نسطوری دیگر از جمله ابراهیم کشکری را به‌رشتهٔ تحریر درآورده بود (Braun 1902: 222). همچنین قطعه‌ای از او در باب ماهیت عیسی در نسخهٔ خطی نسطوری Or.1319 متعلق به دانشگاه کمبریج باقی مانده است (Abramowski and Goodman 1972: 123-125). جز این از طریق فهرست‌نویسان سریانی همچون عبدیشوع نصیبینی می‌دانیم که بابای در مجموع صاحب ۸۳ کتاب و رساله بود (Abramowski and Goodman 1972: xlviii).

۳. طبری در اینجا از سه فرمانده نام می‌برد (طبری: ۱/ ۱۰۰۲): اول رمیوزان که شام و فلسطین و اورشلیم را فتح کرد، بعد شاهین که به‌عنوان «پاذگوسپان غرب» مأمور فتح مصر بود و در آخر فرّخان که مقام شهروراز داشت و به محاصرهٔ قسطنطنیه رفت. سبنوس، رمیوزان (Erazman) را «خرم» می‌خواند و شهبازی معتقد است که او همان فرّخان شهروراز بود (شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۱۰۰۶) و رمیوزان هم قلب‌شده از «رزم یوزن» (جنگجو). دینوری هم از سه سردار نام می‌برد (دینوری: ۱۳۶) اما در آنجا، شاهین مأمور محاصرهٔ قسطنطنیه است و سردار دوم، «بوذ» نام دارد و فاتح مصر است، و سومی «شهریار» که شام (سوریه) و فلسطین را فتح کرد. هرچند که روایت دینوری از نظر ذکر اسم‌ها مشکل‌دار است، اما اینکه سه سردار مختلف، مانند طبری، ذکر شده‌اند و اینکه فتح تمام این سرزمین‌ها از عهده دو سردار خارج بوده، شاید نشانی از این باشد که باید بیش از دو سردار برای جنگ‌ها در نظر بگیریم.

آمـد،[۱] میفرقت[۲] و الرها[۳] را تسخیر کردند. روی فرات پل‌هایی بسـتند و از روی آن به طرف مبوگ رفتند. یکی از فرماندهان که نامش شـهربراز[۴] بـود مسـتقیم بـه سـمت اورشلیم رفت و سعی کرد قانعشان کند که دروازه‌ها را به رویـش بگشـایند، ولـی آنهـا سرپیچی کردند. در نتیجه او شروع کرد بـه آمـاده شـدن بـرای جنـگ و خاکریزهـایی ساخت. توانست تمام دیوارها را بگشاید و وارد شود و اسقف و همه دیوانیان را دستگیر و آنها را شکنجه کند [با این هدف که] به چوب صلیب واقعی و محتویات خزانه دست یابد. چون قدرت خدا رومیان را در برابر پارسیان خـرد کـرده بـود، زیـرا کـه خـون بی‌گناه موریس و فرزندانش را ریخته بودند،[۵] خدا جایی را باقی نگذاشت کـه آنهـا

۱. ماردین و آمد از شهرهای مهم منطقهٔ شمال سوریه بودند و امروزه هم در جنوب کشور ترکیـه و نزدیک مرزهای عراق و سوریه‌اند. منطقهٔ اطراف ماردین، به‌خصوص ناحیه طور عبدین، از مراکـز مهم رهبانیت سریانی بود (C. Jullien 2004: 143)

۲. *myprqt*، میفرقت یا میافارقین در نوشته‌های دوره اسلامی، به یونانی «مارتیروپولیس» خوانده می‌شد. بر اساس زندگینامهٔ ارمنی ماروتا، اسقف میافارقین در قرن پنجم م.، وی در سفر خـود بـه قلمرو دولت ساسانی با کسـب رضـایت یزدگـرد اول اقـدام بـه جمع‌آوری بقایـای کشته‌شـدگان مسیحی در ایران و انتقال آنها به میافارقین کرد و این شهر پس از آن مارتیروپولیس به‌معنـای شـهر شهیدان خوانده شد (Marcus 1932). این شـهر احتمـالاً محـل شـهر باسـتانی «تیگرانـوکرت» پایتخت باستانی ارمنستان نیز هست.

۳. *wrhy*ʾ، اُرها، یا الرها در دوره اسلامی و اورفای امروزی، شهری است در شمال سـوریه/شـام تاریخی و جنوب ترکیه امروزی. اسـم یونـانی آن، ادسـا (Edessa) در ادبیـات غربـی معروف‌تـر است. الرها مرکز بزرگ علمی جهان مسیحی شرق و محل اولین مدرسه دینی نسـطوری، یعنـی مدرسه معروف پارسیان، در ادسا بود که بعد از تعطیلی آن به‌دست زنون به نصیبین تغییـر محـل داد (Vööbus 1965). گویش آرامی منطقه الرها بـه‌طور اخـص «سـریانی» خوانـده مـی‌شـود و به‌صورت زبان ادبی آرامی در دورهٔ پساباستان در آمد و بیشتر نوشته‌های آرامی این دوره، از جمله کتاب حاضر، به آرامی «سریانی»، یعنی گویش الرها، نوشته شده‌اند. این گویش امروزه نیز زبان رسمی کلیساهای شرق است.

4. *šhrbrz*

۵. توجه ویژهٔ متون سریانیِ شرقی (نسطوری) به موریس جالب توجه است. این نگاه مثبت بـه او در متون نسطوری تا جایی پیش می‌رود که در زندگینامه‌ای از موریس به زبان سـریانی شـرقی وی به‌شکل بی‌سابقه‌ای در قالب یک قدیس ظاهر می‌شود. در ایـن مـتن کـه قیـام فوکـاس و بـه زیـر کشیدن «موریسِ قدیس» از تخت سلطنت و کشته شدن فرزندان او شرح داده شده اسـت عناصـر روایی و افسانه‌ایِ فراوانی دارد و از نظر سبکی پیرو متون شرح‌حال قدیسین اسـت. نویسـندهٔ ایـن متن و زمان نگارش آن مشخص نیست اما به‌نظر می‌رسد که تاریخ نگارشـی کهـن داشـته باشـد. برای متن و ویراستهٔ سریانی این زندگینامه و ترجمهٔ فرانسوی از آن نک. Nau 1910.

به پارسیان نشان ندادند.[1] همچنین چوب صلیب واقعی را نشانشان دادند که در باغچه سبزیجات[2] پنهان شده بود. پارسی‌ها تعداد زیادی صندوق را پر کردند و به همراه اشیاء دیگر و چیزهای باارزش مختلفی به حضور خسرو فرستادند. وقتی اینها به یزدین رسیدند، او جشنی عظیم برپا ساخت و با اجازه شاه، بخشی از صلیب واقعی را

---

۱. اگرچه فتح شهر اورشلیم به‌دست نیروهای خسرو بازتاب گسترده‌ای در منابعِ تاریخیِ پسین داشته است اما در این میان سه متن تاریخی از سایر منابع کهن‌ترند و می‌توان نخستین اشارات به فتح اورشلیم توسط ایرانیان را از خلال آنها باز یافت. نخست دو اثر منسوب به سوفرینوس، بطریق اورشلیم میان سال‌های ۶۳۳ تا ۶۳۹ م. است. اول قطعه‌شعری به زبان یونانی که امروزه به‌شکل پوست‌نوشته‌ای یگانه متعلق به کتابخانهٔ ملی فرانسه به‌دست ما رسیده است. این قطعه شعر در وصف تصرف شهر اورشلیم و ویرانی آن به‌دست ایرانیان (در متن به‌شکل مادها) است و در سال ۶۱۹ م. سروده شده است (Hoyland 1997: 68) و باید آن را کهن‌ترین اشارهٔ تاریخی به تصرف شهر اورشلیم دانست و دوم زندگینامهٔ جان، بطریق اسکندریه است که در سال ۶۲۰ م. از دنیا رفت. سوفرینوس این زندگینامه را پس از سال ۶۲۰ م. و پیش از آنکه به بطریقی اورشلیم برسد به زبان یونانی نگاشت. تنها بخش‌هایی از این متن شامل ۱۵ فصل، باقی مانده است. فصل نهم از متن باقی‌مانده به تصرف شهر اورشلیم توسط «رومیزگان» سردار ایرانی اختصاص دارد. این متن مهم‌ترین منبع تاریخی ما برای تصرف شهر اورشلیم به‌دست نیروهای ایرانی است. سومین متن تاریخیِ کهن در باب تصرف اورشلیم، شهادتنامهٔ آناستازیوس (مگوندات) ایرانی به زبان یونانی است. بنابر این شهادتنامه، آناستازیوس که پسر یک روحانی زردشتی از سرزمین ری بود در جوانی و در روزگار سلطنت خسرو دوم به تیسفون سفر کرد. پس از تسخیر شهر اورشلیم توسط نیروهای ایرانی در سال ۶۱۳ م. و فرستاده شدن صلیب مقدس به ایران، آناستازیوس همراه برادرش که در خدمت ارتش ایران بود به خالکدون سفر کرد. وی در آنجا و احتمالاً در سال ۶۱۴ م. از سپاهیان ایران جدا شد و به شهر هیراپولیس نقل مکان کرد. آن‌گونه که از متن شهادتنامه برمی‌آید آناستازیوس در آن شهر مدتی را نزد یک ایرانی مسیحی سپری کرد و چون شیفتهٔ آیین مسیح گشت خواهان سفر به اورشلیم، که در آن زمان تحت کنترل نیروهای ایرانی بود، شد. وی پس از سفری طولانی، در حدود سال ۶۲۰ م. توسط پاتریاخ اورشلیم غسل تعمید یافت و هفت سال در صومعه‌ای در حومهٔ اورشلیم اقامت کرد. با انتشار خبر ارتداد آناستازیوس از آیین زردشتی، مرزبان ایرانی در اورشلیم او را دستگیر کرد و به ایران باز فرستاد. در پایانِ این شهادتنامه آناستازیوس که حاضر به بازگشت به دین اجدادی خود نگشت به دستور خسرو در سال ۶۲۸ م. در شهر کرخا دِ ـ بیت سلوک اعدام شد. متن این شهادتنامه در همان سال یا یک سال بعد در شهر اورشلیم نگاشته شد. این متن نیز حاوی اشارات مهمی دربارهٔ تصرف شهر اورشلیم به‌دست نیروهای ایرانی است.

۲. در روایت طبری، صلیب اصلی در جعبه‌ای زرین گذاشته و در خاک باغچه‌ای دفن شد (طبری: ۱/ ۱۰۰۲).

برداشت و بقیه را برای شاه فرستاد.[۱] از سر احترام، شاه [صلیب را] همراه ظروف ارزشمند دیگر در خزانه جدیدی که در تیسفون[۲] ساخته بود به امانت گذاشت.[۳]

پس از آن نیروهای پارس به اسکندریه حمله‌ور شدند که با دیواری حفاظت می‌شد و آب نیل اطرافش را گرفته بود. همچنین دروازه‌های محکمی داشت که توسط اسکندر و به توصیه معلمش ارسطو ساخته شده بودند. مدتی جنگیدند ولی موفق به تسخیرش نشدند تا آنکه مردی به نام پطرس که در جوانی از بت قطرایه[٤] به اسکندریه رفته بود تا درس فلسفه بخواند از شهر بیرون رفت و به فرمانده نیروهای پارس گفت: «من شهر را به شما تسلیم می‌کنم». این پطرس روزی متوجه شده بود که در آخر یکی از کتاب‌های مخزن شهر نوشته شده که «وقتی اسکندریه با خطر مواجه شود، از طریق دروازه‌های مغربی که رو به دریاست است تسخیرخواهد شد». پس پارس‌ها چند قایق ماهیگیری را مصادره کردند و سوارشان شدند. صبح زود، زمانی که هوا هنوز تاریک بود، آنها با ماهیگیران همراه شدند و وارد شهر گشتند. بعد از کشتن نگهبانان دروازه، درها را روی هم‌وطنانشان گشودند و پیروزی خسرو را بر دیوارها جار زدند. ترس همه را فراگرفته بود و باد حتی یک دسته قایق حامل وسایل ارزشمند متعلق به کلیسا و بزرگانی که آماده فرار از راه دریا بودند، به طرف پارسیان راند.[۵] همه اینها همراه با کلیدهای شهر برای خسرو فرستاده شدند.[٦] هنگامی که

---

۱. اینجاست که یزدین به صلیب واقعی و قطعاتی از آن دست می‌یابد و سپس مقداری از آن را در صلیبی زرین به مار بابای نصیبینی می‌دهد.

2. *qtyspwn*

۳. احترامی که خسرو به صلیب می‌گذارد جالب توجه است چون می‌توانسته از آن برای تهییج مسیحیان ایرانی استفاده کند، ولی ترجیح داده که آن را دور از چشم نگه دارد. این خزانه احتمالاً خزانه «بهارخسرو» است که خسرو دوم اپرویز در نزدیکی پایتخت ساخته بود (طبری: ۱/ ۱۰۲۴).

٤. سرزمین بت قطرایه، از مهم‌ترین مراکز مسیحیان نسطوری در شرق شبه‌جزیره عربستان میان سده‌های چهارم تا نهم میلادی بوده است. این سرزمین بر روی نقشه‌های امروزین شامل کشورهای قطر، بحرین و بخش‌هایی از امارات متحدهٔ عربی بوده است. تا سال ۶۷۵ م. این ناحیه محل استقرار یک اسقف نستوری بود و هرچند که ساکنان مسیحی در این سرزمین تا قرن نهم میلادی همچنان حضوری پررنگ داشتند اما پس از برگزاری شورای کلیسایی سال ۶۷۵ م این سرزمین دیگر یک ناحیه اسقف‌نشین نبود.

۵. هم طبری (۱/ ۱۰۵۷) و هم ابن‌بلخی (۱۰۴) این واقعه را ریشهٔ اصطلاح فارسی «گنج بادآورد» می‌دانند.

٦. مهم‌ترین منابع مکتوب تاریخی ما برای حضور نیروهای ایرانی در مصر اَسنادی به زبان فارسی میانه است که روی پاپیروس، چرم و پوست نگاشته شده‌اند و بخشی از آنها امروزه ←

→ به‌دست ما رسیده است. نخستین بار ادوارد زاخائو در سال ۱۸۷۸ م. در مقاله‌ای اسناد پهلوی تازه به‌دست‌آمده از مصر را معرفی کرد. وی در مقاله خود دربارهٔ چگونگی به‌دست آمدن این اسناد چنین می‌گوید: «در سال ۱۸۷٦ م. از طریق شخصی به نام تراورز در کنسولگری آلمانِ رایشی در قاهره، تعداد قابل توجهی اسناد قبطی، یونانی، عربی، عبری و پهلوی در اختیار موزه سلطنتی برلین قرار گرفت». زاخائو محل دقیق کشف این اسناد را نامعلوم ذکر کرده اما احتمال داده است که از منطقهٔ فیوم آمده باشند. بنابر نوشته‌های زاخائو تعداد این سری از اسناد پهلوی ۸۷ عدد بود (Sachau 1878). در حقیقت این مقاله نخستین تلاش علمی برای معرفی این اسناد به‌شمار می‌رود. تا سال ۱۸۸۸ م. تعدادی از اسناد پهلوی یافت‌شده از مصر به اتریش رسیدند چراکه کیرسته در این سال در مقاله‌ای پاپیروس‌های مجموعهٔ آرشیدوک راینر واقع در وین را معرفی کرد. وی در این مقاله از شناسایی حداقل ٤۰۰ تکه پاپیروس پهلوی در این مجموعه یاد می‌کند. وی نیز این اسناد را به منطقه فیوم متعلق می‌داند (Kirste 1888). به سال ۱۸۹٤ م. کرباچک کاتالوگی از اسناد مکشوفه از فیوم مصر، موجود در مجموعهٔ آرشیدوک راینر وین، را منتشر کرد. وی در این کتاب درباره چگونگی یافت شدن این اسناد چنین آورده است: «در زمستان سال ۱۸۷۷ در محوطه کروکودیلوبولیس در نزدیکی فیوم، این پاپیروس‌ها یافت شدند و از آنجا به بازار قاهره و از قاهره به نقاط مختلف جهان از جمله آلمان و اتریش و فرانسه راه یافتند». مقدمهٔ کتاب وی برای چگونگی ورود این اسناد به وین حائز اهمیت است. اسناد شمارهٔ ٤٤٥ الی ٤٦۳ در کاتالوگ وی به اسناد پهلوی اختصاص دارد. با این حال کتاب وی بیشتر برای اسناد عربی و یونانی اهمیت دارد (Karabaček 1894). مدت‌ها زمان برد تا بار دیگر اسناد پهلوی مکشوفه از مصر دستمایه پژوهشی علمی قرار گیرد. اولاف هانسن در سال ۱۹۳۸ م. حاصل سال‌ها پژوهش خود روی متن این اسناد را به‌شکل کتابی چاپ کرد. هانسن در این کتاب ٦٦ سند پهلوی موجود در مجموعهٔ برلین که از سال ۱۹۳۱ م. در اختیار وی قرار گرفته بودند را بررسی کرده است. کتاب وی اولین پژوهش جهت خوانش این اسناد به‌شمار می‌رود (Hansen 1938). مادامی که با انتشار آثار علمی تازه، مجموعه‌های جدیدی از اسناد پهلوی معرفی می‌شدند، پرخانیان در سال ۱۹٦۱ م. مجموعهٔ مسکو را معرفی و متن ۱٤ سند از ٤۰ سند این مجموعه را منتشر کرد. متن شماره یک در این مجموعه طولانی‌ترین سند پهلوی مکشوفه از مصر است که تاکنون شناخته شده است. به‌جز ۱٤ سندی که پرخانیان متن آنها را نشر داد اطلاعات چندانی از متن سایر قطعات موجود در این مجموعه در دست نیست (Perikhanian 1961). تا اینکه در سال ۱۹۹۲م. وبر مهم‌ترین کار در زمینه بررسی متون اسناد پهلوی مصر را در مجموعه کرپوس‌های ایرانی چاپ کرد که شامل انتشار ۱۲٤ سند از این اسناد از مجموعه‌های مختلف بودند (Weber 1992). جز این، وبر تاکنون معتبرترین و پرشمارترین پژوهش‌های علمی روی این اسناد را در قالب مقالات مختلف چاپ کرده است. بر اساس تقسیم‌بندی وبر، اسناد فارسی میانه مکشوفه از مصر بر اساس محتوای متنی به دو دستهٔ کلی تقسیم می‌شوند: ۱. نامه‌های خصوصی ۲. نامه‌های اداری که خود شامل زیرگونه‌های نامه‌های نظامی، گذرنامه‌ها، اسناد اسواران و تفاهم‌نامه‌هاست (Weber 2008).

قاصدان حامل کلیدها به یزدین رسیدند،[1] از کلیدها نمونه‌ای از طلا ساخت و به شاه فرستاد تا حتی بیشتر طرف رحمت او قرار گیرد.

زمانی که اورشلیم تسخیر شد، یهودیان از سر تنفرشان از ما، همه کلیساهای آنجا را آتش زدند و در این واقعه بود که «کلیسای رستاخیز» ویران گشت.[2] این کلیسا توسط قسطنطین و هلن[3] و از مرمرها و کاشی‌های پرقیمتی ساخته شده بود. اخلاف کسانی که مسیح را به صلیب کشیدند[4] همچنین نزد فرمانده لشکر پارسی آمدند و به او گفتند که تمام طلا و نقره و گنج‌های اورشلیم در زیر مقبره عیسی دفن شده است. هدف مکارانه‌شان این بود که مقبره را ویران کنند. هنگامی که به آنها رخصت دادند، سه ذراع در کنار آن را حفر کردند و تابوتی دیدند که روی آن کتیبه‌ای بود: «این تابوت متعلق است به یوسف مشیر» ـ مردی که قبر عیسی را فراهم کرده بود.[5] همین که فرمانده خبر این صنعت یهودیان را شنید، به خشونت آنها را عقب راند. زمانی که یزدین این را شنید، به شاه خبر داد و [او] دستور داد که اموال یهودیان باید تسخیر شود و خودشان هم به صلیب کشیده شوند. اما در مورد جسد یوسف؛ او خودش قبل از مرگ درخواست کرده بود که بدنش در کنار بدن مولای ما[6] به خاک سپرده شود.

---

۱. اینکه یزدین اولین دریافت‌کننده همه غنایم است و اوست که غنایم را به خسرو می‌فرستد احتمالاً شاهدی است برای اینکه در دربار منصبی شبیه خزانه‌داری داشته است. در این قالب، فرستادن ۱۰۰۰ ستر نقره هر روز صبح به حضور خسرو معنی متفاوتی می‌یابد.

۲. احتمالاً در ۶۱۷ م. نک. Greatrex and Lieu 2005: 302, Note 80; 318, Note 82.

۳. مادر قسطنطین، هلن قدیسه، که یکی از عوامل برخورد بهتر قسطنطین با مسیحیان شناخته می‌شود.

٤. اینجا منظور یهودیان است. این یکی از القاب توهین‌آمیزی است که مسیحیان به یهودیان و در ارجاع به نقش روحانیان یهودی در مصلوب شدن حضرت عیسی مسیح(ع) می‌دادند و چندین بار در این رویدادنامه تکرار شده است.

۵. اشاره است به داستان یوسف، مرد ثروتمندی که به شهادت اناجیل اربعه نزد پونتوس پیلات، فرماندار رومی فلسطین، رفت و از او درخواست کرد اجازه دهد بدن مسیح را به خاک بسپارد و درخواستش پذیرفته شد (یوحنا ۱۹: ۳۹-٤۰).

٦. باز هم منظور عیسی مسیح است.

سپس یزدین از شاه اجازه خواست که کلیساهای اورشلیم را بازسازی کند و مقدار معتنابهی پول فرستاد و آنها را به‌صورت زیبای اصلیشان درآورد.[۱] همچنین صومعه‌ها و دیرهای زیادی در همه‌جا نیز ساخت.

همچنین فرمانده سپاه پارسی[۲] شنید که در زیارتگاه مار گیورگیس اهل لود[۳] ثروت زیادی نهفته است و بیشتر سربازانش را به آنجا فرستاد ولی آنها از قدرت الهی که عقب نگهشان می‌داشت قادر به ورود نبودند. در آخر خود فرمانده با خشم زیاد و در برابر دروازه دیر، با رفتاری جبّارانه به اسبش مهمیز زد تا وارد زیارتگاه شود. ولی سم اسب به زمین چسبیده بود و نه می‌توانست عقب برود و نه جلو.[٤] بدین طریق خداوندگار به او نشان داد که هرچند اجازه داده است تا به اورشلیم وارد شود، اما این دلیل آن نیست که بی‌قدرت است، بلکه بدین وسیله خواسته است که رومی‌ها را تنبیه کند که می‌گفتند خسرو نمی‌تواند اورشلیم را در اختیار بگیرد.[۵] [فرمانده] قسم خورد که: «اگر من زنده بمانم، نمونه کوچک نقره‌ای از زیارتگاه مار گیورگیس خواهم ساخت». این کار را هم انجام داد و این نمونه کوچک اعجاب‌انگیز تا امروز در این کلیسا آویزان است.

---

۱. شاید جمله‌ای که در ابتدای معرفی یزدین بیان شد ـ که کلیساهایی به‌زیبایی اورشلیم آسمانی می‌ساخت ـ را در اینجا بتوان این‌گونه برداشت کرد که کلیساهای اورشلیم را بازسازی کرده است. دربارهٔ خرابی کلیساها در اورشلیم و بازسازیشان و اینکه آیا این ادعا حقیقت دارد نک. Stoyanov 2011: ch. 1.

۲. شاید منظور شهرورار است. با توجه به اخباری که بعدها از شهرورار می‌دانیم، به‌خصوص امکان مسیحی‌شدنش، این داستان بیشتر معنی پیدا می‌کند و ریشه‌های مسیحی شدن اسپهبد ایرانی را نشان دهد.

۳. قدیس گیورگیس (یا St. George) معروف که امروزه قدیس حامی انگلستان شمرده می‌شود و در افسانه‌اش، اژدهایی را در نبرد می‌کشد. نک. Greatrex and Lieu 2005: 318, Note 84.

٤. این داستان شباهت جالبی دارد با داستان مار سبریشوع و به زمین چسبیدن سم‌های اسبی که خسرو دوم اپرویز برای آوردن او به کاخ فرستاده بود چون راهب و خدایش نمی‌خواستند که او مانند ظالمان حرکت کند (Payne 2015: 3-4).

۵. این جمله از نظر شناسایی طرز نگاه به قدرت خدا بسیار قابل توجه است. در اینجا نویسنده به‌وضوح خدا را به معنی خدای ابراهیم می‌گیرد و اورشلیم را ملک او می‌داند و این خدا (یهوه) را مسؤول نگهداری از آن؛ باوری که پیشینه‌اش به بین‌النهرین باستان و ارتباط هر شهر با خدای مخصوص خودش بازمی‌گردد. در اینجا نویسنده می‌گوید گشایش اورشلیم بر روی ایرانیان برای تحقیر رومیان بوده، اما خدا می‌تواند شهر و خانه خودش را حفاظت کند.

[۱۱. لشکرکشی هرقل و مرگ خسرو دوم اپرویز]

سپس، زمانی که خسرو در دستگرد شاهی[۱] بود، قیصر هرقل[۲] تعداد زیادی سرباز گردآورد و به جنگ او آمد. خسرو بسیار پریشان شد و از او می‌ترسید. هرقل از جانب شمال آمد و در راه همه‌چیز را تخریب و غارت کرد و مردمان را به اسارت گرفت. هنگامی که نزدیک دستگرد شد، خسرو فرار کرد و به ماحوزا رفت. نقل شده است که وقتی می‌خواست از دستگرد فرار کند صدای ناقوس کلیسا را شنید و از سراسیمگی دست به پهلو زد و شکمش به پیچش افتاد. در این موقع شیرین گفت: «نترس‌ای خدایگان!» و او جواب داد: «من چه خدایگانی هستم که کاهنی در تعقیبم است؟». و این را گفت چون شنیده بود که هرقل به درجه کشیشی رسیده است و قسم خورد که: «اگر من پیروز شوم، نباشد که کلیسا یا ناقوسی را در قلمروم باقی بگذارم». این ترس و اضطرابی که او را فراگرفته بود به این خاطر بود که صدای ناقوس را نشانه نزدیک شدن رومیان، که با خود ناقوس حمل می‌کردند، به‌دستگرد می‌دانست. هرقل تمام خزانه شاهانه را در اختیار گرفت و اسرای بسیاری نیز گرفت و نواحی زیادی را ویران کرد و بعد بازگشت.[۳]

---

۱. در سریانی *dsqrtā d-mlkā*، کلمه «دستگرد» معادل فارسی میانه «اموال خاصه» یا «تیول» در قرون میانه است و به‌طور اخص به معنی مستغلاتی است که مستقیماً به شاه تعلق داشتند. این محل به‌خصوص، دستگرد شاهی خسرو دوم اپرویز است که در میانه رود دیاله و شرق مدائن قرار داشت. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این محل به‌عنوان یک اسقف‌نشین نسطوری نک. C. Jullien 2009a: 197.

۲. *hrql*، هرقل یا هراکلیوس (F. Heraclius) از سال ۶۱۰ تا ۶۴۱ م. قیصر روم بود. در میانه جنگ‌های ساسانیان با رومیان، بعد از کودتایی موفق ضد فوکاس غاصب که موریس را در ۶۰۲ م. کشته بود، به قدرت رسید. او ابتدا در برابر قدرت ساسانیان مقهور شد و خیال داشت قسطنطنیه را تخلیه کند و به شمال آفریقا، جایی که به دنیا آمده بود، برود و از آنجا مقاومت علیه ساسانیان را رهبری کند. اما بعد از اینکه درباریان مانع این کار شدند، شروع به جمع کردن لشکر برای مبارزه با ساسانیان کرد.

۳. این شرح مختصر جنگ‌های هراکلیوس به چند عامل واقعی اشاره می‌کند، از جمله جهت لشکرکشی هراکلیوس از شمال و از طریق قفقاز و آذربایجان. می‌دانیم که هراکلیوس در سر راه، آتشکده معروف آذرگشنسپ در شیز، نزدیک تکاب امروزی، را به آتش کشید. در این عملیات هراکلیوس با آلان‌های قفقاز متحد شد و از جانب پشت سر امنیت داشت. عقب کشیدن ←

شماری از لشکریان بر خسرو سرکشی کردند و شمطا،[1] پسر یزدین، و نی‌ـهرمزد[2] ضد او برخاستند و شیرویه[3] پسر خسرو را به شاهی برگزیدند. بسیاری از لشکریان نیز به آنها پیوستند. هنگامی که خسرو این بشنید، اضطرابی سخت بر او مستولی شد و دردهای مرگ‌آوری فراگرفتش. سلطنتش را رها و شبانه فرار کرد تنها با دو پسربچه از خاندانش که همراه خود داشت[4] گریختند و در باغ شاهی پنهان شدند، اما هنگامی که دید لشکریان به ایشان رسیدند، با پسران در کنار هم گریستند و او دستانش را روی دیوار محاط گذاشت تا از روی آن بپرد و فرار کند، اما ترس مانع شد که از رویش بگذرد و گرفتار شد.[5] و در خانه مردی به نام مهراسپند[6] آوردندش و حبسش کردند و آن‌قدر خوراکش دادند که زنده بماند. پس از آن نی ـ هرمزد[7] و شمطا از شاه شیرویه، فرزند خسرو، خواستند که بگذارد خسرو را بکشند[8] و بعد از کسب رخصت به جایی رفتند که او در آنجا زندانی بود و شمطا شمشیر کشید تا او را بزند. خسرو در برابرش گریست و گفت: «من چه بد به تو کرده‌ام که بایست مرا بکشی؟». پس شمطا او را نزد. ولی نی ـ هرمزد او را با تبری بر شانه بزد و دیگر بار همان ضربه را به شانه دیگر نیز فرودآورد.[9] شیرویه

← هراکلیوس قبل از رسیدن به دستگرد شاهی به‌دلیل برکناری خسرو در یک شورش است که در بخش بعد در موردش می‌خوانیم. برای جزئیات این جنگ، نک. Howard-Johnston 1999.

1. *šmṭ'*
2. *nyhwrmizd*
3. *šyrwy*

٤. این داستان بسیار معروف است و در بیشتر منابع به همین صورت نقل شده است. برای مجموعه‌ای از این روایات نک. Greatrex and Lieu 2005: 213-219.

٥. طبری: ۱/ ۱۰٤۳-۱۰٤٤.

٦. *myhrspnd*، در روایت طبری مار اسفند آمده و در آنجا، شیرویه خسرو را به خانه مار اسفند انتقال می‌دهد تا او را از گزند اشراف دور نگه دارد (طبری: ۱/ ۱۰٤٦).

۷. در روایت طبری، مهرهرمزد آمده و پسر مردانشاه، پاذگوسپان نیمروز، است که به‌دست خسرو مثله و بعد کشته شد (طبری: ۱/ ۱۰۵۸).

۸. اینجا ماجرای دستگیری و قتل خسرو به‌صورت انتقام‌گیری شخصی شمطا و نی ـ هرمزد در آمده است. طبق روایت دینوری (۱۳۸-۱٤۰) و طبری (۱/ ۱۰٤٦-۱۰۵۸)، خسرو در واقع در برابر شیرویه و درباریان محاکمه شد و متن دادخواست و دفاعیات وی به‌علاوه متن رأی پایانی دادگاه در روایت دینوری باقی مانده است. اما اینکه حکم دادگاه به‌دست شخصی اجرا شده باشد در گزارش طبری و دینوری هم محفوظ است و روایت حاضر تنها لحظه مرگ را نشان می‌دهد.

۹. این مرگ با ضربات تبرزین در روایت طبری نیز آمده، هرچند در آنجا ضربه اول به‌خاطر برخورد به یک جواهر کارساز نبود. برعکس روایت حاضر، خسرو با شجاعت با قاتلش روبه‌رو می‌شود ←

پسرش بر سر او سوگواری کرد و او در آرامگاه شاهان دفن شد.[1] شمطا این‌گونه کرد چون خسرو خانه پدرش یزدین را زمانی که او مرد غارت کرده بود و بسیار عذاب به سر همسر یزدین آورده بود[2] و نی ـ هرمزد آن‌گونه کرد چون خسرو پدرش را کشته بود. خسرو پسر هرمزد سی و هشت سال شاهی کرد.

[۱۲. جانشینان خسرو دوم اپرویز]

در دوران پسرش شیرویه، مسیحیان در صلح و آرامش می‌زیستند ولی بزرگان دربار، همراه شمطا، توطئه‌ای کردند و فرزندان خسرو را کشتند، از جمله مردانشاه[3] پسرش از شیرین را. پس از آن شمطا در برابر شاه متهم شد که می‌خواست شاهی را برای خود غصب کند. به دنبالش فرستاد و در بندش کشید. شمطا گریخت و آنها در پی‌اش رفتند و در حیرت تازیان یافتندش. شاه دست راستش را قطع کرد و به زندانش فرستاد.[4]

یشوع‌یهب اهل گدلیا[5] به رهبری کلیسا برگزیده شد.[6] در جوانی زنی گزیده بود، اما این باعث نشد که نتواند اسقف بلد شود[7] و در آخر به مرتبه جاثلیق رسید. او به هر فضیلتی مزیّن بود.

← و بعد از اطلاع از اینکه او پسر مردانشاه است که به‌دست خسرو کشته شده بود، کشته شدن به‌دست او را طبیعی می‌داند و دستور می‌دهد که کارش را به انجام برساند (طبری: ۱/ ۱۰٦۰).

۱. این روایت عجیب است چون شاهان ساسانی قاعدتاً بنا به سنت زرتشتی، به خاک سپرده نمی‌شدند، بلکه در دخمه گذاشته می‌شدند و بعد استخوان‌هایشان را به استودانی منتقل می‌کردند. شاید این روایت ربطی به روایت رویدادنامهٔ سیعرت داشته باشد که در آن ادعا می‌شود که خسرو مسیحی شده بود.

۲. دربارهٔ بدرفتاری خسرو با خانواده یزدین، که شاید به دلیل کمبود منابع مالی و احتیاج به دسترسی به این منابع برای ادامه جنگ بود نک. Greatrex and Lieu 2005: 318, Note 91.

3. *mrdnšh*

٤. اینجا تنها جایی است که طبری از یزدین نام می‌برد و او را مأمور جمع‌آوری عشر (مالیات یک ده) می‌داند (طبری: ۱/ ۱۰٦۰).

۵. شهری نزدیک موصل (Greatrex and Lieu 2005: 319, Note 95).

٦. یشوع‌یهب دوم اولین جاثلیق کلیسای نسطوری از زمان مرگ گریگوری فراتی در سال ۶۰۹ م. بود. او در ۶۲۸ م.، بعد از مرگ خسرو، به جاثلیقی برگزیده شد. به‌نظر می‌آید شیرویه در صدد تصحیح سیاست‌های پدرش در قبال کلیسای شرق بود. یشوع‌یهب دوم تا سال ۶۴۵ م. جاثلیق بود.

۷. منظور شهر بلد یا موصل قدیم است که بلط هم آمده (یاقوت: ۱/ ۷۱۵، ذیل بلد)، شهری در بالای موصل.

اما شیرویه، تابستان که فرارسید، به سوی ماد[۱] رفت آن‌گونه که رسم شاهانه بود و دردی شدید در روده‌اش درگرفت و ضمن سفر مرد. هشت ماه شاهی کرد.[۲]

سپس پسرش اردشیر[۳] را به جایش به شاهی برگزیدند ـ او فرزند انزوی رومی بود ـ[۴] با اینکه پسر جوانی بیش نبود. هنگامی که یکی از اسپهبدان پارسی به نام فرّخان[۵] که به شاه هرقل پیوسته بود شنید که اردشیرِ کودک به شاهی رسیده است، لشکریانی رومی و پارسی جمع کرد و به ماحوزا آمد و لشکریان پارس را شکست داد و اردشیر را کشت. شمطا، پسر یزدین، را از زندان درآورد و مقابل کلیسای بت نرقوس[۶] به صلیبش کشید.[۷] این به آن خاطر بود که او زمانی به دختر این فرمانده

---

۱. یعنی منطقه کوهستانی شرق بین‌النهرین یا کردستان ایران امروز (C. Jullien 2004: 159). در طبری، محل مرگ شیرویه دستگرد ذکر شده است (طبری: ۱/ ۱۰۶۱).

۲. شیرویه یا قباد دوم نامش قباد بوده و شیرویه لقب او. وی بعد از هشت ماه سلطنت در تابستان ۶۲۸ م. با مرض طاعون درگذشت. دربارهٔ اپیدمی طاعون در این دوره نک. Little 2006 و به‌خصوص مقاله مورونی (Morony 2006). داستانی که در فارسنامه آمده که شیرویه از خوردن زهری که خسرو دوم اپرویز پنهان کرده بود مسموم شد و درگذشت، خیالی است و حتی خود ابن‌بلخی هم آن را افسانه می‌داند (ابن‌بلخی: ۱۰۸).

3. *'rdšyr*

٤. این تنها جایی است که از مادر اردشیر سوم نام برده شده و او را رومی می‌داند. هیچ مدرک دیگری مبنی بر هویت این همسر شیرویه در دست نداریم. در رویدادنامه سیعرت، باروری او نتیجه برکت مار بابای نصیبینی دانسته می‌شود (Greatrex and Lieu 2005: 319, Note 98).

۵. *pr'hn*، این فرّخان به گفته‌ای همان شهروراز، اسپهبد سپاه خسرو دوم اپرویز در جنگ با روم و فاتح اورشلیم و مصر است. بنا به روایت رویدادنامه سیعرت شهروراز مسیحی شده بود و پسری مسیحی به نام نیکه‌تاس داشت که به هراکلیوس پیوسته بود (شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۱۲۵۹). دلیل خیانت او به خسرو دوم اپرویز در ماجرای برکناری‌اش از سلطنت نیز به مسیحی بودن او مربوط دانسته شده است. بند بعدی شاید نشان‌دهنده سوی دیگری از این ماجرا باشد. نک. C. Jullien 2009a: 192-193; Pourshariati 2008: 254-257.

٦. کلیسای نرسی قدیس، یکی از کلیساهای شناخته‌شده ماحوزا در سلوکیه. نک. C. Jullien 2009a: 196.

۷. خیانت شهروراز/فرّخان به خسرو در بسیاری از کتاب‌های تاریخی، بدیهی دانسته شده است. اما از اعدام شمطا، یکی از قاتلان خسرو، به‌دست فرّخان این نتیجه را می‌توان گرفت که شهروراز، شمطا را به انتقام خسرو از بین برد. به غیر از این، طبری می‌گوید که خسرو، شاهین را به مدائن احضار کرده بود چون از او بوی خیانت می‌آمد، اما به شهروراز گفته بود که از جای خود در مرز نجنبد و او هم اطاعت کرده بود (طبری: ۱/ ۱۰۶۰). پس شاید باید اینجا دربارهٔ خیانت شهروراز تجدیدنظر کنیم (Wood 2013: 218).

توهینی کرده بود.[1] [فرّخان] سربازان رومی‌ای را که با او آمده بودند پس فرستاد و آنها نزد هرقل بازآمدند.[2] همراهشان نیز نزد هرقل چوب صلیب راستین را فرستاد که از اورشلیم آورده بودند و در خزانه پارسیان مانده بود، و همان‌طور بسیاری دیگر هدایا.[3]

اردشیر یک سال و شش ماه شاهی کرد. فرّخان اسپهبد که اردشیر را کشته بود چهل روز شاهی کرد و بعد روزی که از ماحوزا خارج می‌شد یکی از جنگاورانش او را از پشت با نیزه‌ای بزد و او مرد. بدنش را مردم لگدمال کردند.[4]

پارسیان پس از آن بوران،[5] همسر شیرویه،[6] را به شاهی برداشتند. زمانی که به تخت نشست خردمندانه جاثلیق مار یشوع‌یهب را نزد هرقل فرستاد تا قرار صلح ببندد.[7] همراه او قوریاقوس اهل نصیبین، جبرائیل اهل کرخا در بت گرمایه، و ماروتای

---

۱. این به‌نظر نکته‌ای جنبی و غیرمحتمل می‌آید، هرچند که شهبازی آن را صحیح می‌داند و می‌گوید که شمطا به دختر شهروراز تجاوز کرده بود (شهبازی ۱۳۹۳: یادداشت ۱۲۴۴).

۲. دربارهٔ کمک نیروهای رومی به شهروراز برای خلع اردشیر سوم، رویدادنامه سیعرت اطلاعات بیشتری به‌دست می‌دهد (Greatrex and Lieu 2005: 227).

۳. اینکه چوب صلیب اصلی در زمان فرّخان برای هراکلیوس پس فرستاده شد نشانه این است که جنگ تا این زمان ادامه داشته است. روایت جنگ‌های رومیان علیه ساسانیان و باز پس گرفتن سرزمین‌هایی که به‌دست خسرو فتح شده بودند، ناکامل است و بسیاری از بخش‌های آن کاملاً بررسی نشده‌اند. این نکته می‌تواند یادآور آن باشد که جنگ‌ها با مرگ خسرو تمام نشدند. طبری پس فرستادن صلیب را به دوره بوران نسبت می‌دهد (طبری: ۱/ ۱۰٦٤) که به‌نظر گریترکس و لیو اشتباه است (Greatrex and Lieu 2005: 319, Note 110).

٤. برای جزئیات بیشتر دربارهٔ شهروراز و حکومت کوتاه‌مدتش، به‌خصوص مدارک سریانی که از او به‌عنوان یک مسیحی نام می‌برند نک. Wood 2013: 218-219.

5. *bwr'n*

٦. این روایت یگانه است. بوران در همه‌جا دختر خسروپرویز دانسته شده و نه همسر شیرویه. اصرار رویدادنامه حاضر شاید از بی‌اطلاعی ناشی شده باشد، یا اشاره‌ای است به آیین زردشتی خویدوذه یا ازدواج با محارم که به‌ویژه بین خاندان‌های اشرافی معمول بوده است؛ هرچند ممکن است این مسأله کاملاً به‌صورت سمبلیک و برای اطمینان از حفظ ثروت یا موقعیت درون خاندان باشد. نولدکه احتمال می‌دهد که کاتبی کلمه سریانی را اشتباه نوشته و "خواهر" را به «همسر» تغییر داده باشد (Nöldeke 1893: 32, Note 5).

۷. این نشانه دیگری از این است که جنگ‌های بین دو امپراتوری با مرگ خسرو و پیروزی هراکلیوس پایان نیافت و در طول سلطنت کوتاه شیرویه و پسرش اردشیر و شهروراز نیز ادامه داشت و صلح در دوران بوران یعنی حدود ۶۳۰ یا ۶۳۱ م. صورت گرفت.

گوسترایی بودند. از آنها استقبالی تمام نزد هرقل انجام شد و او هرچه آنها می‌خواستند کرد. بوران، همسر شیرویه، که بر پارسیان حکومت می‌کرد، در آخر خفه گشت.[۱]

[۱۳. یزدگرد سوم و آغاز فتوحات اسلام][۲]

سپس یزدگرد را[۳] که از دودمان شاهی بود در شهر استخر[٤] به شاهی برداشتند.[۵] با او شاهنشاهی پارسیان به انجام رسید. [یزدگرد] حرکت کرد و به ماحوزا آمد و اسپهبدی[٦] را گماشت که رستم[۷] نام داشت.[۸] بعد از آن خداوند فرزندان اسماعیل[۹] را به او نازل کرد مانند شن در کرانه دریا. رهبرشان محمد[۱۰] بود و هیچ دیوار یا دروازه یا زره یا سپری نمی‌توانست در برابرشان بایستد و آنها به همه قلمرو پارسیان دست یافتند. یزدگرد لشکریان بی‌شماری به مقابلشان فرستاد اما تازیان همه را شکست دادند و حتی رستم را کشتند.[۱۱] یزدگرد درون دیوارهای ماحوزا پناه گرفت

---

۱. در رویدادنامه سیعرت II. 259 ، بوران به‌دست فرماندهی به نام پیروز خفه شد.
۲. در اینجا رویدادنامه‌نویس سلطنت گشنسپنده، آزرمی‌دخت و خسرو پسر مهرگشنسپ را که در طبری آمده‌اند ذکر نمی‌کند (طبری: ۱/ ۱۰۶۵-۱۰۶۶). در مقابل فهرستی سریانی که یعقوب ادسایی از شاهان ساسانی ارائه می‌کند دقیقاً منطبق با همین ترتیب ذکرشده در رویدادنامه است (یعقوب ادسایی: ۱۹۳).
3. *yzdgrd*
4. *'sṭkr*
۵. به سلطنت رسیدن یزدگرد در استخر، و نه در مدائن، گویای این نکته است که یزدگرد به شاخه‌ای دوردست‌تر از خاندان شاهی تعلق داشت و در محدوده پایتخت زندگی نمی‌کرد و در نتیجه از کشتار خاندان شاهی در زمان شیرویه (به‌گفته این نوشته و همچنین توماس مرگایی) به‌دست شمطا جان سالم به در برده بود.
٦. در متن سریانی به صورت *rb ḥyl'*، به معنای بزرگِ سپاه.
7. *rwsṭm*
۸. رستم فرخزاد، اسپهبد ایران در جنگ قادسیه.
۹. اصطلاح «فرزندان اسماعیل» در رویدادنامه برای مسلمانان به‌کار می‌رود و اشاره‌ای است به روایت‌های اسلامی در نسب بردن پیامبر اسلام از اسماعیل فرزند ابراهیم(ع). این اصطلاح در متون سریانی قرن هفتم و هشتم م. ارجاعی رایج به مسلمانان عرب محسوب می‌شود.
۱۰. اگر تاریخ‌گذاری این رویدادنامه به ۶۶۰ یا ۶۷۰ م. صحیح باشد، این قدیمی‌ترین مدرک بعد از قرآن مجید است که در آن از اسم پیامبر اسلام نام برده شده و وی مشخصاً «محمد» خوانده شده است.
۱۱. این اشاره‌ای است به جنگ قادسیه. رد شدن نسبتاً سریع نویسندهٔ متن احتمالاً اشاره‌ای دارد به بی‌اهمیت بودن این نبرد در روایات فتوح اسلامی، قبل از اینکه در روایاتی مانند طبری یا بلاذری به یکی از فتوحات بزرگ تبدیل شود.

و در آخر به فرار گریخت.[1] بـه قلمـرو هوزیـان[2] و مروزیـان[3] رسـید کـه در آنجـا روزگارش به سرانجام رسید.[4]

تازیان اختیار ماحوزا و همه قلمروش را در دست گرفتند. همچنـین بـه قلمـرو رومیان آمدند و سرزمین سوریه را غارت و ویـران کردنـد.[5] هرقـل، شـاه رومیـان، لشکریانی به مقابلشان فرستاد اما تازیان بیش از ده‌هزار نفر از آنها را کشتند.

زمانی که جاثلیق یشوع‌یهب دید که ماحوزا را تاراج کرده‌اند و دروازه‌هایش را به عقولا[6] برده‌اند، و کسانی که مانده‌اند از قحطی پریشـانند، آنجـا را تـرک کـرد و در شهر کرخا در بت گرمایه اسکان گرفت.[7]

---

۱. فرار یزدگرد بعد از سقوط تیسفون در ۶۳۸ م. بود. برای نگاهی متفاوت بـه فتوحـات اسـلام و تاریخ هر کدام از این وقایع نک. Pourshariati 2008: 281-286.

۲. احتمالاً منظور خوزستان است.

۳. در متن، *mrwny'* آمده، اما به‌نظر می‌آید که باید *mrwzy'* خوانده شود (Nöldeke 1893: 33, Note 6). مروزی ترکیب معمول فارسی میانه است برای اهالی مرو. یزدگرد بعـد از شکسـت از مسلمانان در تیسفون، به استخر گریخت تا در آنجا لشکریانی برای مقاومت در برابر مسـلمانان گرد آورَد. مدرک دیگری از عظیمت او به خوزستان در دست نداریم، اما طبیعتاً داسـتان مـرگ او در مرو بسیار مشهور است.

٤. مرگ یزدگرد در ۶۵۱ م. و در مرو اتفاق افتاد. او مدت بیست سال حکومـت کـرد و از سـال ۶۳۸ م. به بعد از استخر فارس پادشاهی خود را اداره می‌کرد. در جنگِ نهاوند به سـال ۶۴۲ م.، بعد از شکست نیروهایی که یزدگرد چهار سال برای گردآوردن آنهـا از سراسـر قلمـروش تـلاش کرده بود، یزدگرد ملزم به رها کردن استخر و فرار به شرق برای یاری خواستن از پادشـاه سلسـلهٔ تانگ چین و حاکمان محلی خراسان و ماوراءالنهر شد، اما در آنجا به‌دست حاکم محلی منطقه مرو کشته شد (کریستن‌سن ۱۳۳۲: ۵۳۰-۵۲۲؛ Daryaee 2007: 36-38).

۵. منظور تسخیر جنوب سوریه است در حدود ۶۳۶-۶۳۸ م.، از جمله جنگ مهـم یرمـوک. شبیه همین روایت خلاصه در رویدادنامهٔ سریانی موسوم به زوقنین نیـز وجـود دارد (Harrak 1999: 141).

٦. عقولا اسم قدیم روستایی است که کوفه به جای آن بنا شد و خارج از حیـره لخمـی‌هـا قـرار داشت. در ادبیات سریانی، عقولا به‌عنوان اسـم دیگـری بـرای حیـره/حـرت بـه‌کار مـی‌رود (C. Jullien 2010: 165).

۷. این شرح از قحطی در ماحوزا یگانه است. نقـل مکـان جـاثلیق از مـاحوزا بـه کرخـا ذِ ـ بـت (کرکوک) در اینجا قابل توجه است.

[۱۴. بخش‌هایی از تاریخ کلیسا]

قوریاقوس اهل نصیبین[۱] درگذشت و از سر تنفری که از او داشتند، مردم نصیبین از مریدانش نزد امیر شهر شکایت بردند.[۲] فرستاد و مریدانش را به زندان کرد و حجره قوریاقوس را نیز غارت کرد، همان‌طور که با خزانه پدران نصیبین کرد. در حجره قوریاقوس اشیای مختلف و همه‌نوع تن‌پوش بافته یافتند، مانند ابریشم و چراغ‌های زرین، آن‌گونه که برازنده شاگرد مسیح نیست.[۳] بعد از آن مار یشوع‌یهب جاثلیق به دنبال بار صوما شارح حرت[۴] فرستاد و او را به مطرانی دیر مار سرگیس در خارج از شهر برگزید به این امید که با او صلح کنند و قبولش کنند، اما نکردند.[۵]

مار یشوع‌یهب هجده سال بطریق بود.[۶] بدنش را کنار شهادتگاه کلیسای کرخا در بت گرمایه دفن کردند. مار امّه برای بطریقی[۷] کلیسا انتخاب شد. اهل ناحیه ارزون و قریه‌اش قوزیمار[۸] بود و قبلاً مطران بت لاپاط[۹] بود. لباس رهبانیت را در صومعه مار ابراهیم اهل ایزلا به تن کرده بود. هم در دوران رهبانی هم در دوران مطرانی بسیار

---

۱. این همان قوریاقوسی است که همراه یشوع‌یهب برای قرار صلح در زمان بوران به دربار هراکلیوس رفته بود. داستان فساد او باز به اختلافات داخلی کلیسای نسطوری اشاره دارد.

۲. این اتفاق باید بعد از ۶۳۹ و فتح شمال بین‌النهرین/جزیره اتفاق افتاده باشد (طبری: ۱/ ۲۵۰۷). منظور از امیر طبیعتاً حاکم مسلمان نصیبین است و این احتمالاً قدیمی‌ترین نمونه استفاده سریانی از کلمه عربی «امیر» است (Nöldeke 1893: 34, Note 3).

۳. اتهاماتی نظیر این ـ فساد مالی ـ به گریگوری فراتی نیز زده شده بود و نشان‌دهنده مشکلات داخلی کلیسای نسطوری است.

٤. این شارح را نباید با اسقف بار صومای نصیبینی، از پایه‌گذاران مدرسه نصیبین در اواسط قرن پنجم، اشتباه گرفت (Wood 2013: 106).

۵. مشکلات بین جاثلیق کلیسای نسطوری و راهبان دیرهای مختلف، به‌خصوص در منطقه نصیبین، از مسائل مهم کلیسایی در این دوران و بخشی از رقابت بین نسطوریان و یعقوبیان بود.

٦. یشوع‌یهب دوم از سال ۶۲۸ تا ۶۴۵ م. جاثلیق بود و در دوران حکومت خلیفه عثمان درگذشت.

۷. منظور جاثلیقی است و بطریق در اینجا تنها به‌صورت احترام‌آمیز آمده است.

8. Nöldeke 1893: 35, Note 1.

۹. بت لاپاط یا کرخا دِ ـ بت لاپاط همان گندی شاپور است (نک. ص ۵۸، یادداشت ۳).

عظیم داشته شده بود و آن‌گاه که برای نورانیت شمعدان جاثلیقی برگزیده شد، در این منصب نزد پیروان همه بزرگان قوم اسماعیل محترم شمرده می‌شد.[۱]

گویند روستایی بود که همه اهلش یهودی بودند، در بین ماحوزا و حرت، که نامش متامسی[۲] بود.[۳] روزی وقتی که طلبه‌ای از آنجا می‌گذشت، یکی از اخلاف صلیب‌کشان او را به خانه‌اش آورد، به زندانش کشاند و وادار به گرداندن چرخ آسیاب کرد.[٤] اما مسیحی‌ای را شاه[٥] به آن روستا فرستاده بود، به امری یا کاری و به لطف خدای او به همان خانه رفت و در آن مسکن گزید. زمانی که طلبه او را بدید فریاد زد و مسیحی صاحب خانه را گرفت و او تمام حقیقت را بگفت که: «اگر این گناه را از من ببخشی، سرّ گنجی سترگ را به تو فاش می‌کنم». پس به او مکانی را نشان داد در آن خانه که اجساد حنانیه کودک و دوستانش به خاک سپرده شده بود. پس خدا وسیله فاش شدن بدن‌های گران‌قدر این مردان وارسته را فراهم ساخت. نقل است که روزی مار امّه از ماحوزا به حرت می‌رفت و اتفاقاً گذارش به همان روستا افتاد و به‌سبب احترام به او از او بسیار پذیرایی کردند.[٦]

---

۱. جالب است که اقبال مسلمانان از جاثلیقی مار امّه در اینجا به‌قدری بااهمیت دانسته شده که از آن ذکر رفته است. روابط مار یشوع‌یهب سوم، جانشین مار امّه، هم با مسلمانان بسیار خوب بود و با کمک حکام مسلمان سعی در پایه‌گذاری قدرت مرکزی در سلوکیه داشت (Payne 2015: 42).

۲. در نزدیکی حیره (C. Jullien 2009a: 197-198).

۳. این بند و بند بعدی دربارهٔ مانویان کاملاً از اصل مطلب جداست و تنها ارتباط بسیار محدودی با جاثلیقی مار امّا دارد. به‌نظر می‌آید نویسنده رویدادنامه در آخر نوشتن وقایع روز، تصمیم گرفته است به شایعات نیز بپردازد. این دو بخش، که از نظر تاریخی خالی از ارزشند، در جای خود نشان‌دهنده جوّ ارتباط بین مسیحیان و پیروان دیگر مذاهب است و از طرفی، با توجه به قبولی مار امّه از طرف حاکمان مسلمان، نشان‌دهنده روابط خوب بین مسیحیان نسطوری، یا حداقل دستگاه اداری کلیسای نسطوری، با حکومت اسلامی است.

٤. مؤمنی که از طرف کافران به بیگاری کشیده می‌شود، از صنایع ادبی معمول نوشته‌های این دوره است.

٥. اینجا منظور از شاه مشخص نیست. اگر این واقعه در دوران مار امّه اتفاق افتاده است قاعدتاً نباید شاهی در میان باشد و در عوض خلیفه یا حاکمِ محلی منظور است. با توجه به اینکه کل داستان افسانه‌ای ضدیهودی به‌نظر می‌رسد، احتمالاً نباید به دنبال محتوای تاریخی برای آن بود.

٦. روایاتی از این دست در رویدادنامه نشان می‌دهد که نویسندهٔ متن بخشی از مطالب خود را بر اساس منابع روایی و شفاهی نگاشته است.

مار امّه دیر مار سرگیس مبرختا را بنا کرد که قبلاً از آتش ویران شده بود و به انواع زیورهای جدید مزیّنش کرد. این رهبر در همه فضیلت‌ها برتری داشت. برای شبانی بت لاپاط سرگیس اهل نهرگل را مسح کرد[1] که مردی بود فاضل و باعزت و او را فرستاد. مار امّه همچنین به نصیبین رفت تا بین مردم آنجا و مطرانشان آشتی سازد، ولی آنها سرپیچی کردند.[2] بعد به دنبال اسحاق اسقف ارزون[3] فرستاد و او را به ریاست آنها گماشت. او مردی خالص و مطهر بود و در تمام روزها نانی از کلیسای نصیبین نخورد[4] یا دستی به املاکش نزد و هرچه که خودش و مریدانش می‌خواستند را از ناحیه خودش فراهم می‌کرد.

در آن زمان یهودی‌ای از بت آرامیه،[5] از روستایی به نام پلوگتا،[6] جایی که آب‌های فرات تقسیم می‌شوند که زمین را آبیاری کنند،[7] آمد و گفت که مسیح آمده است. او بافندگان و دلاکان و رنگرزان را دور خود جمع کرد،[8] حدود ۴۰۰ نفر در جمع، که سه کلیسا را آتش زدند[9] و حاکم محلی را کشتند. بعد لشکری از عقولا به سویشان آمد و همه را کشت، از جمله زنان و کودکانشان را.[10] رهبرشان در روستای خودش به صلیب کشیده شد.

---

۱. مسح یک اسقف نشانه مراسم رسمی انتصاب اوست.
۲. این باز هم نشانه مشکلات دنباله‌دار اسقف‌نشین نصیبین با دستگاه اصلی کلیسای نسطوری است که به دوران جاثلیق گریگوری و آغاز اختلافات در زمان شارح مدرسه نصیبین، حنانه برمی‌گردد.
۳. یعنی اسقف ناحیه‌ای که خود مار امّه اهل آنجا بوده است.
٤. اصطلاح «نان *lḥm*» یا به‌طور عام غذا نخوردن از جایی، در اینجا به همان معنی فارسی آمده و منظور این است که اسحاق بر خلاف گریگوری فراتی یا قوریاقوس، از منصب اسقفی استفاده مالی نمی‌کرد. این مسأله احتمالاً در متمایل شدن نصیبینیان به کلیسای نسطوری مؤثر بود.
۵. بت آرامیه نام استان آسورستان دوران ساسانی در منابع سریانی است.
٦. احتمالاً به معنی بخش (C. Jullien 2009a: 198-199).
۷. این جزئیات برای تاریخ اقتصاد منطقه اهمیت دارد و نشان‌دهنده گستردگی سیستم‌های آبیاری و ایجاد کانال‌های مصنوعی توسط ساسانیان برای کمک به فعالیت‌های کشاورزی است.
۸. منظور این است که طبقات پایین‌دست به او گرویدند. هدف این است که این شورش را بی‌اهمیت کنند و با سخره کردن اطرافیان این مدعی، او را دروغ‌گویی بینگارند که فقط ممکن است طبقات فقیر و بی‌سواد به او بپیوندند.
۹. معلوم می‌شود که دشمن این شورش، مسیحیان بوده‌اند.
۱۰. آمدن این لشکر از عقولا، زمان وقوع آن را در دوره خلافت اسلامی، احتمالاً زمان حکومت حضرت علی (ع) در نظر می‌گیرد.

بار دیگر، در منطقه بهقبا،[1] در روستایی به نام شترو،[2] چند مانوی گرفتار شدند. مردمانی می‌گفتند که آنها یک مرد را در خانه از اول سال زندانی می‌کنند، در زیرزمین، و هرچه می‌خواهد به او می‌خورانند در همه سال، و بعد می‌کشندش به قربانی دیوها و بعد از آن از سرش برای پیشگویی و جادو در سراسر سال استفاده می‌کنند. هر سال یک نفر را می‌کشند. همچنین باکره‌ای را می‌آورند، که هیچ مردی او را ندیده، و همه با او همبستر می‌شوند و بچه‌ای که حاصل می‌شود را بلافاصله می‌جوشانند تا گوشت و استخوانش مانند روغن شود و بعد در هاونی خوب می‌کوبند و با آرد می‌آمیزند و از آن کلوچه‌های کوچکی می‌سازند. هرکسی را که به فرقه‌شان بپیوندد وادار به خوردن یکی از این کلوچه‌ها می‌کنند و بعد هیچ‌گاه مانی را منکر نمی‌شود.[3] به یاری خدا همه آنها به لطف طلبه‌ای که می‌خواستند بربایندش اما فرار کرد، دستگیر شدند. به همین خاطر همه به صلیب کشیده شدند همراه با چند فاحشه که در زندان با آنها بودند و با ایشان همبستر شده بودند.[4] روی هم‌رفته هفتاد نفر بودند.

مار امّه مدت سه سال و نیم بر سر کار بود و بعد از آن درگذشت.[5] بدنش در دیر مار سرگیس مبرختا دفن شد.

---

۱. در متن سریانی به صورت *bhqwd*، استان ساسانی به‌قباد یا منطقه امروزی بهقوبه در عراق، در جنوب بین‌النهرین، جایی که حیره در آن قرار دارد (Nöldeke 1893: 36, Note 6). نیز نک. C. Jullien 2009b: 181.

۲. این تحریر سریانی می‌تواند انعکاسی از فارسی میانه *štr* برای شهر باشد، هرچند که کریستل ژولین معنی‌ای سریانی برای آن پیشنهاد می‌کند (C. Jullien 2009a: 202).

۳. این از جالب‌ترین، و البته مضحک‌ترین، شایعات منقول در این رویدادنامه است. داستان کلوچه‌هایی که با گوشت و خون کودکان می‌سازند بی‌شباهت به شایعاتی که در قرون وسطا و دوره پیش از مدرن دربارهٔ یهودیانی که کودکان مسیحی را می‌ربایند تا با خونشان کوفته‌های متزاح بسازند نیست و نشانه توخالی بودن کل روایت است. نولدکه داستان‌های دیگری شبیه این را نیز ذکر می‌کند (Nöldeke 1893: 37, Note 4).

٤. این اتهام همبستری مانویان با زنان بدکاره، یادآور تهمتی است که به مزدکیان و اشتراکی بودن زنان در بین آنها زده می‌شد. از آنجا که مزدکیان هم مانوی دانسته می‌شدند شاید این نشانه آن باشد که در نظر نویسندهٔ حاضر، مانویان و مزدکیان یکسان بوده‌اند.

۵. مرگ مار امّه در سال ۶۴۹ م. و احتمالاً در طول خلافت عثمان اتفاق افتاد. جانشین او یشوع‌یهب سوم بود که تا سال ۶۵۹ م. جاثلیق بود و سعی در نهادینه کردن تعلیمات مار ←

این مطران‌ها و اسقف‌ها در آن زمان مشهور بودند: مار سبریشوع اهـل کرخـا[1] که تمام عمرش فقط بقولات خشک می‌خورد، اسـحاق اهـل نصـیبین، سبریشـوع اهل حرت، یزدپناه اهل کشکر، ارسطوس اهل نهرگل، موسی اهـل نینـوا، یوحنـان اهل زابه، سبریشوع اهل طرهان،[2] و سرگیس اهل بت لاپاط.

الیاس مطران مرو بسیاری از ترکـان و مردمـان دیگـر را بـه کـیش [مسـیحیت] درآورد.[3] مرو رودخانه‌ای است که نام شهر و ناحیه از آن آمده است. می‌گویند کـه دوازده فرسنگ طول دارد و داخل دیوار خارجی‌اش چند شهر و بسیاری دژ قرار دارد و همچنین [مزارع؟] گندم و جو و بـاغ هـا و بوسـتان‌ها. توسـط اسـکندر پسـر فیلیـپ ساخته شده است که آن را اسکندریه نامید. وقتی که بسیاری از کشورها را فتح کـرد و مردمان زیادی را در شرق به زیر یوغ خـود درآورد، تصـمیم بـه بازگشـت گرفـت امـا به‌وسیله زهر و توسط خدمتکارانش کشته شد، در کنـار رود فـرات در محلـی بـه نـام «بت نقایه»[4] در ناحیه بابل. دوازده سال و شش ماه زمامداری کرد.[5] در مـورد الیـاس مطران مرو گفته شده که زمانی در اطراف دیوار داخلی می‌گشت، با شاهکی برخـورد

← بابای بزرگ داشت. مانند مار امّه، به‌نظر می‌آید ارتباط یشوع‌یهب سوم با مسلمانان بسیار خوب بود (Wood 2013: 224-226).

۱. احتمالاً کرخا دِ ـ بت سلوک.

۲. طرهان در نزدیکی تکریت و یکی از مراکز مسیحی‌نشین بت گرمایه بود و توسط عتبـه‌بن فرقـد در دوره اسلامی فتح شد (بلاذری: ۱۷۵).

۳. بر مبنای این داستان درباره الیاس مطران مرو، که در اینجا به‌نظر بسیار بی‌ارتبـاط می‌رسـد، نـاوتن نتیجه گرفته که رویدادنامه حاضر فقط بخشی از رویدادنامه‌ای بزرگ‌تر و نوشته خـود الیـاس مـروی است (Nautin 1982). اما با توجه به چندین داستان دیگر قبل از این بند، شاید بهتر باشد این داستان را نه نشانه‌ای از وجود رویدادنامه‌ای بزرگ‌تر بـه قلـم الیـاس، بلکـه فقـط داسـتانی بـدانیم کـه بـرای رویدادنامه‌نویس حاضر و دلبستگی او به شایعات مربوط به کلیسا، جالب توجه بوده است.

٤. در سـریانی *bgnyqy'* که بـه‌ملاحـظه بت نیقایه خوانده شـده اسـت (C. Jullien 2009a: 195-196).

۵. این قسمت دربارهٔ اسکندر کاملاً بی‌ربط به بقیه روایت، و نشانه جسته‌گریختگی روایت و دور شدن آن از حالت منسجم اولیه است. بعید نیست این بخش را نویسنده دیگری یا بعداً اضافه کرده یا فقط توسط رویدادنامه‌نویس اولیه که تا آخر داستان یزدگرد را نوشته برای تکمیل روایتش آورده شده باشد. در عوض، بخش‌های بعدی دربارهٔ فتح شوش و شوشتر، بعداً و توسط نویسنده دیگری برای تکمیل روایت نوشته شده‌اند.

کرد که به جنگ شاهی دیگر می‌رفت.[۱] پس از اینکه الیاس با الحاح او را از جنگ منع کرد، پادشاه به او گفت: «اگر بتوانی معجزه‌ای شبیه آنچه کاهنان خدای من نشانم می‌دهند نشانم بدهی، آن زمان من به خدای تو ایمان می‌آورم». شاه به کاهنان دیوپرستی که با او بودند دستور داد تا دیوانی را که می‌پرستیدند احضار کنند. بلافاصله هوا از ابر تاریک شد و بادی شدید وزید و رعد و برق آغاز شد. بعد الیاس از قدرت خدا تکانی خورد و علامت صلیب را کشید و موهوماتی را که دیوان ساخته بودند پایان بخشید و همه‌چیز ناگهان آرام شد. پس شاه، بعد از دیدن آنچه الیاس رستگار انجام داده بود، به زانو افتاد و جلوی او سجده کرد. هم او و هم تمامی لشکریانش ایمان آوردند و الیاس آنها را به کنار رودخانه برد و تعمیدشان داد. بعد از گماردن کشیشان و شماسان بر آنها، به خانه بازگشت.

سلوکوس سی و دو سال شاهی کرد و انطاکیه،[۲] لدیقیا،[۳] سلوکیه،[۴] آپامه،[۵] ادسا ـ که همان الرهاست ـ و بروآ،[۶] یعنی حلب، را ساخت. شهری که امروزه

---

۱. به‌نظر می‌آید منظور از این شاهک‌ها، حاکمان محلی منطقه ماوراءالنهر و بلخ باشند که بعد از سقوط حکومت ترکان غربی، هر کدام به‌صورت حکومت‌های مستقلی در آمدند. دربارهٔ تاریخ شمال و شرق خراسان در این دوره نک. Rezakhani 2016, ch. 7.

۲. انطاکیه بر نهرالعاصی، (Antioch on the Orontes)، شهری است در ساحل شرقی دریای مدیترانه، جنوب آناتولی و غرب حلب. این شهر در حدود سال ۳۲۰ ق.م. به‌دست سلوکوس اول نیکاتور (پیروزمند) یا آنتیوخوس اول سوتر (ناجی) به نام «آنتیوخیا» پایه‌گذاری شد و در طول حکومت سلوکیان در خاورمیانه، پایتخت غربی، و بعد از شکست از اشکانیان در بین‌النهرین، پایتخت اصلی آنها بود. انطاکیه اهمیت خود را به‌عنوان پایتخت سوریه در دوره رومی هم حفظ کرد. در تاریخ دین مسیحی، به‌عنوان محل اولین کلیسای مسیحی خارج از فلسطین، اهمیت زیادی دارد و بعداً در کنار اورشلیم، اسکندریه، قسطنطنیه و رم به یکی از پنج اسقف‌نشین اعظم کلیسا تبدیل شد و هنوز هم رسماً این موقعیت را دارد (Liebeschuetz 1972).

۳. لائودیکا (Laodica) در فریژیه (Phrygia) در غرب آناتولی، شهر دیگری است از بناهای سلوکیان که در قرن سوم ق.م. به‌دست آنتیوخوس دوم تئوس (خدایگان) بنا و به افتخار همسرش لائودیکه نام‌گذاری شد. اسم این شهر در یکی از بخش‌های عهد جدید آمده و محل یکی از اولین کلیساهای مسیحی است.

٤. منظور سلوکیه بر دجله، پایتخت شرقی سلوکیان و یکی از شهرهای تشکیل‌دهندهٔ ماحوزا/مدائن است.

۵. Apamea، شهری در سوریه، جنوب انطاکیه و در نزدیکی شهر امروزی حماه از بناهای سلوکوس اول است (Butcher 2003: 244-248).

٦. Beroea، نامی است که سلوکوس اول بر شهر باستانی حلب در سوریه گذاشت و در دوره رومی و مسیحی نیز به همین نام شناخته می‌شد.

بابل[۱] نامیده می‌شود را سمیرامیس ساخت، ولی بابل قدیم جایی است که برج در آن ساخته شده بود.[۲] نینوس، پسر بلوس، ارخ یعنی الرها[۳] را ساخت و آخر یعنی نصیبین را و کلیا [یعنی تیسفون] و کله یعنی هترای سنتروک[٤] را. او همچنین نینوا و رهوبوت[٥] را ساخت.[٦]

[۱۵. آغاز بخش الحاقی(؟)، روایت فتح خوزستان][۷]

در هنگامی که مورد صحبت ماست، زمانی که تازیان قلمرو پارسیان و رومیان را فتح کردند، همچنین وارد بت هوزایه[۸] شدند و شهرهای مستحکمش را فتح کردند،

---

۱. در جغرافیای کلیسایی، «بابِل» نام دیگری برای ماحوزا/مدائن و منطقه اطراف آن بود (C. Jullien 2004: 146).

۲. منظور شهر باستانی «بورسیپا» است (Nöldeke 1893: 41, Note 2).

۳. الرها که در سریانی Orhāi خوانده می‌شود از جانب سلوکی‌ها نام ادسا، پایتخت مقدونیه، را گرفت، هرچند که اسم رسمیش آنتیوخیای کالهیرو بود (که احتمالاً ریشه «اورهای» هم هست). این شهر پایتخت یک پادشاهی مستقل در دوره بعد از سلوکی‌ها بود و در دوره رومی‌ها، مرکز استان «اوسروهنه» و یکی از مراکز بزرگ مسیحیت شرق.

٤. هترا یا الحضر (Hatra) یکی از شهرهای بزرگ سلوکیان در شمال عراق و شرق سوریه بزرگ بود که بعدها در دوران اشکانی به حداکثر رشد خود رسید. اسم «هترای سنتروک» این شهر را به سنتروک اول، پادشاه محلی شهر هترا در قرن دوم ق.م. مربوط می‌کند. هترا در سال ۲۰۱۵ م. توسط گروه تروریستی داعش با خاک یکسان شد.

٥. طبیعتاً نینوا بسیار قدیمی‌تر از دوره سلوکی و پایتخت امپراتوری نوآشوری بود. همراهی نینوا با شهر نیمه‌افسانه‌ای رهوبت، که نامش در سفر پیدایش (۱۲ و ۱۱ .۱۰) عهد عتیق به‌عنوان یکی از شهرهایی که نمرود سازنده‌اش بوده آمده، در اینجا نشان می‌دهد که رویدادنامه‌نویس لزومی دیده تا بخش‌هایی از کتاب مقدس را نیز وارد روایت خود کند. در اینجا منظور از نینوا، در حقیقت موصل است (C. Jullien 2004: 160).

٦. این بخش شباهت زیادی به شهرستان‌های ایرانشهر دارد و به‌طور کاملاً بی‌ارتباطی به بقیه داستان، به شرح ساختن شهرهایی می‌پردازد که بعضی از آنها در این داستان ذکر شده‌اند و بعضی دیگر به‌نظر می‌آید از بخش‌هایی از کتاب مقدس سرچشمه می‌گیرند. به هر صورت، این بخش کاملاً با بقیه رویدادنامه ناهمگون است و احتمال دارد در پایان بخش اول روایت برای تکمیل اطلاعات آمده باشد.

۷. به‌نظر می‌آید شروع بخش دوم باشد که روایتی دقیق از فتح خوزستان را به‌دست می‌دهد و احتمالاً باید فقط این بخش از متن را به خوزستان نسبت داد.

۸. بت هوزایه نام سریانی خوزستان است (C. Jullien 2004: 148; Chabot 1902: 272-273).

یعنی شهرهای بت لاپاط، کرخا ذ ـ لیدان،[۱] و دژ شوشان.[۲] فقط شوش و شوشتر باقی مانده بودند که استحکاماتی بسیار قوی داشتند. در ضمن از بین پارسیان فقط یزدگرد و یکی از اسپهبدانش به نام هرمزدان[۳] مادی باقی مانده بودند که در برابر تازیان بایستند.[٤] او (هرمزدان) لشکریانی گرد آورده بود و شوش و شوشتر را حفظ می‌کرد. این شوشتر در جایی بس گسترده قرار دارد و رودخانه‌های عظیم و آبراه‌هایی که از هر طرف مانند خندق هستند از آن حفاظت می‌کنند.[۵] یکی از این آبراه‌ها اردشیرگان[٦] نام داشت، به نام اردشیر[۷] که آن را حفر کرده بود، و یکی دیگر که آن را قطع می‌کرد سمیرامیس نام داشت، به نام آن ملکه.[۸] یکی دیگر دارایگان[۹] بود به نام داریوش.[۱۰] بزرگ‌ترینشان رودخانه‌ای بود که از کوه‌های شمالی می‌آمد.[۱۱]

---

۱. احتمالاً همان ایوان کرخه یا استحکامات ساسانی در شمال شوش است. متن شهادتنامهٔ سریانیِ پوسی، حاوی اطلاعات ارزشمندی از چگونگی برپایی شهر کرخا ذِ ـ لیدان در زمان شاپور دوم در استان خوزستان است. بنابر متن این شهادتنامه شاپور دوم پس از احداث این شهر، جمعیت ساکن آن را با انتقال خانوارها از شهرهای دیگر از جمله بیشاپور فراهم کرد.

۲. دژ شوشان، نامی است که در کتاب مقدس به شهر شوش داده شده و محل آن ویرانه‌های شاه‌آباد بین شوش و شوشتر امروزه است (C. Jullien 2004: 148-149).

۳. *hwrmyzdn*، این همان کسی است که در روایات اسلامی از جمله طبری از او به اسم «هرمزان» نام برده شده و داستان امان خواستنش از خلیفه عمر معروف است (طبری: ۱/ ۲۵۵۸).

٤. دربارهٔ یزدگرد و مقاومتش در مقابل فتوحات اسلام در داخل ایران نک. Daryaee 2008: 36-39.

۵. اشاره است به وجود دو رود دز و کارون در شوشتر و منطقه اطرافش و دو شاخه رود کارون (شطیط و گرگر) و راه‌آب‌ها و آبشارهای معروف این شهر که از دورهٔ ساسانی به‌جا مانده‌اند (Kramers 1997).

6. *'drḥšyrgn*

۷. *'drḥšyr*، قس. صورت *'rdšyr* در بالا. تفاوت صورت ضبط‌شدهٔ نام اردشیر در قسمت اول متن و اینجا به‌وضوح بیانگر تغییر سبک نوشتاری است و این فرضیه را که این قسمت از متن به قلم نویسندهٔ دیگری نگاشته شده باشد تقویت می‌کند.

۸. سمیرامیس ملکه‌ای است نیمه‌افسانه‌ای که نام او در داستان‌های یونانی به‌عنوان ملکه بابل آمده است (Diodorus Siculus: ii. 3) و در تاریخ‌نگاری کلیسایی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حاکمان باستانی شناخته می‌شود. بسیار بعید است در شوشترِ دوره ساسانی آبراهی به نام سمیرامیس وجود داشته باشد.

9. *drygn*

۱۰. *drywš*، این ذکر از داریوش در نوشته‌ای از داخل قلمرو ساسانیان بسیار قابل توجه است. همان‌طور که می‌دانیم، به‌نظر می‌آید که ساسانیان خاطره زیادی از هخامنشیان نداشتند. ذکر داریوش در اینجا، و به‌خصوص نام‌گذاری آبراهی به نام او بسیار جالب و قابل توجه است و البته این رویدادنامه تنها مدرک برای این نام‌گذاری است.

۱۱. منظور رود کارون است.

سپس فرمانده‌ای تازی به نام ابوموسی[1] علیه هرمزدان مادی لشکر کشید. او بود که شهر بصره را ساخت برای اسکان تازیان،[2] در جایی که دجله به دریای بزرگ می‌ریزد، بین زمین‌های زراعی و بیابان،[3] همان‌گونه که سعد پسر ابی‌وقاص شهر دیگری را ساخته بود برای زندگی تازیان که شهر عقولاست، به نام کوفه،[4] بعد از خم رود فرات.

هنگامی که ابوموسی به جنگ هرمزدان رفت، [هرمزدان] به دنبال راهی بود برای تأخیر انداختن در رویارویی با تازیان تا بتواند لشکری جمع کند.[5] به ابوموسی نامه‌ای نوشت که نباید اسیر بگیرد و غارت کند و اینکه او خودش هر خراجی را که برایش بگذارند ادا خواهد کرد.[6] به مدت دو سال وضعیت همین‌گونه ماند و بعد، به اطمینان اُستحکام دیوارهایش، هرمزدان قرار صلح را شکست و کسانی را که بینشان به سفارت می‌رفتند، کشت. یکی از اینها گیورگیس اسقف اولای[7] بود. در این ضمن، ابراهیم مطران فرات را هم به زندان افکند. لشکریان

---

۱. منظور ابوموسی اشعری، سردار بزرگ اسلام است که در تاریخ شیعه، بیشتر به‌خاطر حکمیّتش بین معاویه اموی و حضرت علی (ع) مشهور و منفور است. در اینجا اما وجهۀ دیگری از او که فرماندهی نیروهای فاتح خوزستان است، نشان داده می‌شود.

۲. داستان ساختن بصره، ابتدا برای اسکان تازیان توسط عتبه‌بن غزوان و بعد توسط ابوموسی اشعری، در گزارش بلاذری آمده است (بلاذری: ۲۰۱-۲۲۰).

۳. مسلمانان به این دلیل که بیشتر زمین‌های زراعی منطقه بین‌النهرین از پیش دارای مالک بودند (دهقانان دوره ساسانی)، بیشتر به استفاده از زمین‌های حاشیه‌ای وادار می‌شدند که قبل از آنها برای کشت استفاده نمی‌شد. برای جزنیات بیشتر نک. Morony 1981, 1984.

٤. ذکر متن حاضر از ساخته شدن بصره و کوفه شباهت‌هایی به روایت بلاذری دارد (بلاذری: ۷۸-۸۱).

٥. همانند روایت طبری که این تأخیر را به زمانی نسبت می‌دهد که هرمزان/هرمزدان هنوز در رامهرمز و مهرجان‌قذق (مهرگان‌کدگ) قدرت را در دست داشت (طبری: ۱/ ۲۵۳۸).

٦. در روایت طبری، در این مرحله و قبل از ورود ابوموسی به صحنه جنگ خوزستان، فتح خوزستان در دست چند نفر فرمانده محلی که از بصره می‌آمدند بود؛ از جمله حرقوص‌بن زهیر که هرمزان از او درخواست صلح و فرجه می‌کند (طبری: ۱/ ۲۵٤۳).

۷. «اسقف اولای» لقب رسمی اسقف شوش بود (C. Jullien 2009a: 203). اولای اسم یونانی رود کرخه است که در دوران یونانی‌مآبی، به نام Ἐυλαῖος شناخته می‌شد. در بندهشن، فصل ۱۱ بند ۸، به‌صورت Ulē Rōd آمده است (Cereti 2004: 19).

فراوانی را به جنگ تازیان فرستاد، ولی همه‌شان شکست داده شدند[1] و تازیان هجوم آوردند، شوش را محاصره کردند و بعد از چند روز تسخیرش کردند. تمام بزرگانش را کشتند و به خانه‌ای که خانه مار دانیال نام دارد دست پیدا کردند و گنجینه‌ای را که در آنجا به دستور شاه از روزگار کورش[2] و داریوش به امانت گذاشته شده بود تصاحب کردند. همچنین صندوقی نقره‌ای را که در آن جسدی مومیایی بود شکستند و بردند. بسیاری می‌گویند که جسد دانیال بوده، اما بقیه می‌گویند که از آنِ داریوش‌شاه بوده.[3] بعد گرد شوشتر را گرفتند و دو سال برای تسخیر آن جنگیدند.[4] سپس مردی از قطر[5] که در آنجا می‌زیست با کسی که خانه‌ای داخل دیوار داشت قرار دوستی ریخت و آن دو دسیسه‌ای ریختند و نزد تازیان رفتند و گفتند که: «هرگاه سه یک غنیمت‌ها را به ما بدهید، به شما رخصت ورود می‌دهیم».[6] قراری با یکدیگر بستند و نقب‌هایی زیر دیوارها زدند و تازیان را

---

۱. به‌نظر می‌آید مهم‌ترین این شکست‌ها که باعث ازدیاد روحیه لشکر اسلام شد، شکست هرمزان در نبرد سوق‌الاهواز بود (طبری: ۱/ ۲۵۴۲).

۲. *kwrš*، باز هم ذکر کورش بسیار قابل توجه است، به‌خصوص در قالب ساسانی این روایت. البته نویسنده به احتمال زیاد نام کورش و داریوش را از طریق کتاب مقدس می‌دانست.

۳. این مقبره البته امروز به نام مقبره دانیال نبی در شوش گرامی داشته می‌شود و شناسایی آن به‌عنوان مقبره دانیال به حضرت علی(ع) نسبت داده می‌شود. در گزارش بلاذری، ابوموسی با کسب تکلیف از عمر برای دفن جسد، رودخانه را برمی‌گرداند و جسد را در کف رودخانه دفن می‌کند و بعد آب را در مسیر اصلی جاری می‌سازد (بلاذری: ۲۴۵)، احتمالاً برای اینکه محلش به زیارتگاه تبدیل نشود. اشاره به چنین تابوتی در شهر شوش در تاریخ منسوب به سبئوس ارمنی نیز قابل پیگیری است. بنابر متن منسوب به سبئوس، ایرانیان باور داشتند که این تابوت (در متن ارمنی از جنس برنز) متعلق به «کی‌خسرو» است، اما مسیحیان آن را متعلق به دانیال نبی می‌دانستند (Sebeos: ch. 14).

٤. به روایت بلاذری، عمر برای کمک به ابوموسی، عماربن یاسر، صحابی معروف را که در آن زمان حاکم کوفه بود، به یاری ابوموسی در تستر (شوشتر) می‌فرستد (بلاذری: ۲۴۶-۲۴۷).

۵. ذکر قطر که دارای اسقف‌نشین نسطوری بود در اینجا جالب است. در روایت‌های اسلامی، خائن مورد ذکر مردی است از طایفه بنوشیبان به نام اشرس‌بن عوف (بلاذری: ۲۴۷؛ طبری: ۸/ ۱۳۵).

٦. روایت نقش خیانت یک نفر در سقوط یک شهر، از صنایع ادبی شناخته‌شده، دست‌کم از دوران هرودوت است.

اجازه ورود دادند و آنها شوشتر را گرفتند و خون مانند آب به راه انداختند. شارح شهر و اسقف هرمزد اردشیر[1] را کشتند و همچنین بقیه طلاب و کشیشان و شماسان را، و خونشان را در همان بست کلیسا ریختند.[2] هرمزدان را زنده گرفتند.[3]

[۱۶. عملیات خالدبن ولید در غرب]

بعد از آن مردی به نام خالد از میان تازیان آمد و به طرف غرب رفت و نواحی و شهرها تا عرب[4] را تسخیر کرد.[5] شاه روم هرقل این خبر را شنید و لشکری بزرگ به مقابله آنها فرستاد تحت فرمان فرماندهی به نام سکلاریوس.[6] اما تازیان آنها را شکست دادند و بیش از صدهزار[7] رومی را از میان بردند و فرماندهشان را کشتند. همچنین یشوع‌داد اسقف حرت را کشتند؛ او نزد عبد مسیح زندگی می‌کرد که به سفارت میان تازیان و رومیان می‌رفت.[8] بدین طریق تازیان همه

---

۱. هرمزد اردشیر همان اهواز است. حضور اسقف هرمزد اردشیر در شوشتر نشانه این است که این اسقف از دست مسلمانان فرار کرده بود و تحت حمایت هرمزدان زندگی می‌کرد. این نکته احتمالاً زمان وقوع داستان را قبل از جاثلیقی مار امّه و روابط خوب او با مسلمانان در نظر می‌گیرد.

۲. بلاذری می‌گوید: «پارسیان اهل و فرزند خود می‌کشتند و به دجیل می‌افکندند تا اسیر تازیان نشوند» (بلاذری: ۲۴۸).

۳. فتح خوزستان با تسخیر شوشتر پایان نیافت. ابوموسی و دیگر فرماندهان مسلمان بعد از این، گرفتار شورش‌های مختلف از جمله شورش فرخزاد پسر باس در ایذج (ایذه، مال‌امیر) شدند و نیز مجبور به فتح چندباره منطقه (بلاذری: ۲۵۱ و بعد). برای کل روایت فتح خوزستان در طبری نک. طبری: ۱/ ۲۵۵۲-۲۵۵۷.

٤. منظور از بت عربایه سریانی است: نک. ص ٦٥، یادداشت ۳.

٥. در اینجا داستان کمی به عقب برگشته و دوباره دربارهٔ فتح سوریه و جنگ یرموک صحبت می‌کند. این شکستن زمان و به‌دست دادن جزئیات بیشتر، احتمالاً نشان‌دهنده این است که نویسنده دومی متن را کمی بعد از نوشته‌شدنش توسط نویسنده اول، تکمیل کرده است. رویدادنامه زوقنین فتح شمال سوریه را از طریق «جزیره» (شمال بین‌النهرین) روایت می‌کند و آن را به سال ۶۳۶-۶۳۷ م. نسبت می‌دهد (Harrak 1999: 143).

٦. این لقبی است از القاب دیوانی روم. دربارهٔ این شخصیت خاص که احتمالاً تئودور سکلاریوس نام داشته و در ضمن جنگ یرموک هم از او نام برده شده است نک.
Hoyland 2011: 101-103.

۷. این عین همان عددی است که در بالا نیز در روایت خلاصه‌تر ارائه شده بود.

۸. باز هم روایتی داریم از پناهنده شدن اسقفی مسیحی از فتوحات اسلامی و احتمالاً مربوط به زمانی قبل از جاثلیقی مار امّه. این عبد مشیحا (عبد مسیح) احتمالاً همان کسی است که در طبری (۱/ ۲۰۱۹) از او به‌عنوان سفیر نزد خالدبن ولید نام رفته است.

قلمرو سوریه و فلسطین را به اختیار درآوردند.[1] می‌خواستند به مصر هم وارد شوند اما نمی‌توانستند چون مرزهایش به‌دست لشکر بزرگ بطریق اسکندریه حفاظت می‌شد که تمام راه‌های ورودی منطقه را بسته و در کنار نیل و جاهای دیگر دیوارهای بلندی کشیده بود. تنها بعد از قبول زحمت بسیار و با توجه به بلندی [زیادی؟] شان بود که تازیان توانستند به قلمرو مصر و واسط[2] و آفریقا وارد شوند.[3] هرقل شاه به پایتخت رفت، احساس بیماری کرد و به‌خاطر غم زیاد از فاجعه‌ای که برای روم روی داده بود، درگذشت. همراه پسرش روی‌هم بیست و هشت سال شاهی کرد.[4] پیروزی پسران اسماعیل که هر دو این شاهنشاهی‌های مقتدر را مغلوب کردند و به زیر فرمان آوردند به‌خاطر خواست خدا بود. اما او (خدا) هنوز به ایشان اختیار قسطنطنیه را نداده است.[5] همین است که پیروزی از آن اوست.

---

۱. برای جزئیات بیشتر دربارهٔ فتوحات اسلام و مدارک موجود سریانی، قبطی، و حبشی دربارهٔ آن نک. Donner 1981; Hoyland 2014.

۲. در اینجا منظور واسط مصر، یا منطقه باستانی «طب» است که بخش جنوبی مصر را تشکیل می‌داد.

۳. نک. داستان فتح مصر از طرف عمروعاص در Butler 1902 و اطلاعات جدیدتر در Sijpesteijn 2007. یکی از جالب‌ترین روایات از فتح مصر که احتمال این فتح مصر نه از طریق فلسطین بلکه از طریق دریا را مطرح می‌کند، در ترجمه حبشی از رویدادنامه یوحنا اهل نیقیو آمده است (Charles 2007).

۴. هراکلیوس در فوریه ۶۴۱ م. و بلافاصله بعد از سقوط مصر، که در اینجا عامل مرگ او معرفی شده، درگذشت. پسرش کنستانتین سوم تنها چند ماه سلطنت کرد و در ماه مه ۶۴۱ م. در دسیسه‌ای درباری از سلطنت خلع و کشته شد. مرگ هراکلیوس در رویدادنامه زوقنین به سال ۶۵۴-۶۵۵ نسبت داده شده است (Harrak 1999: 145).

۵. اولین محاصره قسطنطنیه از طرف مسلمانان بین ۶۷۴ و ۶۷۸ م. و تحت حکومت معاویه انجام گرفت. به این دلیل که این آخرین واقعه‌ای است که در این رویدادنامه ذکر شده، گوییدی تاریخ نوشته‌شدنش را به زمانی بین ۶۷۰ و ۶۸۰ م. نسبت می‌دهد. اما باید توجه داشت این تاریخ‌گذاری تنها می‌تواند برای قسمت دوم متن صادق باشد و نویسنده بخش نخست بعد از مار امّه به اسقف دیگری اشاره نمی‌کند و حتی از مرگ مار یشوع‌یهب سوم در سال ۶۵۹ م. ذکری در میان نیست. از اینجاست که هویلند و دیگران تاریخ نوشتن رویدادنامه را دیرتر از ۶۶۰ م. نمی‌دانند (Hoyland 1997: 182-189).

[۱۷. اطلاعات در مورد اعراب]

در مورد گنبد ابراهیم، این چیزی است که تاکنون از آن فهمیدیم،[۱] آنکه ابراهیم رستگار زمانی که از مال بسیاری برخوردار شد می‌خواست از حسادت اهل کنعان دور شود و تصمیم گرفت که در صحرای پهناور اسکان گزیند. چون خودش در چادر می‌زیست، آنجا را برای پرستش خدای و اهدای قربانی ساخت. نام امروزیش نیز از مورد استفاده‌اش می‌آید چون خاطره این بنا در حافظه قبایل به‌جامانده است. برای تازیان پرستش در اینجا مسأله جدیدی نیست و به دوران عتیق بازمی‌گردد، به دوران اولیه‌شان که باید جد بزرگشان را احترام می‌کردند.[۲]

هسور، که در متون مقدس رأس اقالیم[۳] خوانده شده به تازیان تعلق دارد، در حالی‌که مدینه به نام میدیان پسر چهارم قنطوره خوانده شده[٤] که در ضمن یثرب هم نام دارد. و دمت گندل[٥] هم متعلق به آنهاست و قلمرو هگریه که آب و نخل و شهرهای مستحکم بسیار دارد. سرزمین حطّا که نزدیک جزیره قطر است و همین‌گونه ثروتمند است و پوشیده است از انواع گیاهان. منطقه مازون نیز شبیه‌اش است که در کنار دریاست و قلمروی بیش از صد فرسنگ دارد. همچنین منطقه یمامه[٦] که در میانه بیابان است و قلمرو طوف[۷] و شهر حرت که شاه منذر،[۸] که جنگاور خوانده می‌شود، بنا کرد. او ششمین شاه از سلاله شاهان فرزندان اسماعیل بود.

پایان بخش‌های کوتاهی از تاریخ کلیسا

---

۱. استفاده از این اسم برای خانه کعبه، ناآشنایی رویدادنامه‌نویس با آن و همچنین قدیمی بودن رویدادنامه را نشان می‌دهد.

۲. در اینجا نویسنده سعی دارد ارتباط اسلام را با ادیان قبل از خود، به‌خصوص انواع باورهای ابراهیمی بین قبایل عربی، نشان دهد.

۳. اشاره است به عهد عتیق، کتاب یوشع ۱۰.۱۱.

٤. این البته افسانه است و از ناآشنایی نویسنده با زبان عربی حکایت می‌کند. مدینه طبیعتاً کوتاه‌شده مدینة‌النبی (شهر پیامبر) است. قنطوره همسر ابراهیم است: سفر پیدایش، ۱.۲۵.

٥. منطقه الجوف در شمال عربستان (Nöldeke 1893: 46, Note 9).

٦. یمامه نام منطقه میانی شبه‌جزیره عربستان و حد فاصل نجد و حجاز است که فتح آن از جمله اولین فتوحات اسلام بود.

۷. نولدکه این را نام طائف، شهر معروف نزدیک مکه می‌داند (Nöldeke 1893: 47, Note 5)، که بی‌معنی است. با توجه به اینکه این نام بلافاصله در کنار حیره آمده، منظور طبیعتاً منطقه اطراف حیره است که طوف و به جمع، «طُفوف» خوانده می‌شد و معروف است که مسکن قوم زُط بود (بلاذری: ۲۳۶)؛ در یاقوت، به معنی «موضعی نزدیک کوفه و هر زمین عرب که مشرف بر زمین آبادان عراق است» آمده است (یاقوت: جزء ٤/ ۳۵-۳٦، ذیل «طف»).

۸. منظور منذر اول است (Nöldeke 1893: 47, Note 6).

پیوست ۱

فتح خوزستان: یک ارزیابی تاریخ‌نگارانه

فتح خوزستان: یک ارزیابی تاریخ‌نگارانه*

چیس ف. رابینسون
ترجمه نگین میری (استادیار دانشگاه شهید بهشتی)

در سال ۱۸۸۹ م. اینیاتزیو گوییدی یک رویدادنامه سریانی شرقی مربوط به اواخر دوران ساسانی و اوایل دوران اسلامی را تصحیح کرد.[۱] چهار سال بعد تئودور نولدکه متن مزبور را به آلمانی برگرداند و زمان و مکان نگارش آن را اواخر قرن

---

* این مقاله پیش‌تر به صورت‌هایی دیگر در گردهمایی انجمن مطالعات خاورمیانه در دسامبر ۱۹۹۵ در واشنگتن و نیز در سمینار تاریخ خاورمیانه در مدرسه مطالعات آسیایی و آفریقایی در فوریه ۱۹۹۶ ارائه شده است. از شرکت‌کنندگان این نشست‌ها و نیز از سباستین براک، لاورنس کانرد و پاتریشیا کرون بابت خواندن پیش‌نویس‌های مقاله و نظرات سودمندشان سپاسگزارم. برای چندین سال به این مقاله در کتاب *History and historiography in early Islamic times* از ل.آی. کانرد با عنوان «به‌زودی» اشاره شده بود که در نهایت به‌ناچار از آن کتاب بیرون کشیده شد. نویسنده بابت هرگونه سردرگمی ناشی از این مسأله متأسف است. نشانه‌های اختصاری مجلات ادواری و سایر منابع به این صورت است:
AIEO: Annales de l'Institut d'Études Orientales; BF: Byzantinische Forschungen; BGA: Bibliotheca geographorum Arabicorum: BMGS: Byzantine and Modern Greek Studies; CSCO: Corpus Scriptorum Christianorum Orientalium; JJS: Journal of Jewish Studies; JSS: Journal of Semitic Studies; OCP: Orientalia Christiana Periodica; PdO: Parole de l'Orient; PEQ: Palestine Exploration Quarterly; RHR: Revue de l'histoire des religions; WI: Die Welt des Islams.

1. 'Un nuovo testo siriaco sulla storia degli ultimi Sassanidi', *Actes du huitième Congrès international des Orientalists* (Leiden: E.J. Brill, 1891), Semitic Section, Part B, 1-36.

در اینجا تمام ارجاعات به این ویرایش گوییدی است،
Chronicon anonymum, in *Chronica Minora* (Paris: Imprimerie nationale, 1903; *CSCO* 1-2, *Scr. syri* 1-2), I, 15-39 (متن سریانی); II, 15-32 (ترجمه لاتین).

هفت م. و جنوب ـ نه شمال ـ عراق تعیین کرد.[۲] استدلال‌های نولدکه مورد قبول واقع شدند و این متن به نام رویدادنامه خوزستان شهرت یافت؛ نامی که همچنان در پژوهش‌های ثانویه برای ارجاع به آن به‌کار می‌رود.[۳] تا سال ۱۹۸۲ مطالب چندانی درباره این متن بیان نشد.[٤] در این سال پیر ناوتن به‌طور دقیق‌تر به بررسی مسأله‌ای پرداخت که از زمان نولدکه مطرح بود: اینکه متن از دو بخش نابرابر تشکیل شده و بخش دوم آن از مطالبی شکل یافته که نولدکه آنها را «یادداشت‌ها» (Aufzeichnungen) نامیده است.[٥] ناوتن به‌طور خاص پیشنهاد کرد که رویدادنامه دست‌کم به‌وسیله دو نفر به نگارش درآمده است: نخست یک رویدادنامه‌نگار که به پیشنهاد ناوتن، الیاس مروی (قرن ۷ م.) بوده است[٦] و دوم نسخه‌بردار یا نسخه‌بردارانی که مجموعه‌ای از مطالب پراکنده را به رویدادنامه‌ای

---

2. Theodor Nöldeke, 'Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik übersetzt und commentiert', *Sitzungsberichte der kaiserlichen Akademie der Wissenschaften*, Phil.-Hist. Classe, 128 (1893), 1-48.

۳. این متن گاه با نام «رویدادنامه بی‌نام نسطوری» نیز شناخته شده است؛ نک.

Sebastian P. Brock, 'Syriac historical writing: a survey of the main sources', *Journal of the Iraqi Academy* (Syriac Corporation) 5 (1979-80), 25/302; *idem*, 'Syriac sources for seventh-century history', *BMGS* 2 (1976), 23-4; Patricia Crone and Michael Cook, *Hagarism: the making of the Islamic world* (Cambridge: Cambridge University Press, 1977), index of sources, s.v. 'Khūzistānī Chronicle'; Ignatius Ortiz de Urbina, *Patrologia syriaca* (Rome: Pont. Institutum Orientalium Studiorum, 1965), 206-07; J.B. Chabot, *Littérature syriaque* (Paris: Libraire Bloud et Gay, 1934), 103; Anton Baumstark, *Geschichte der syrischen Literatur*, 2nd ed. (Bonn: A. Marcus und E. Webers, 1922), 207; Michael Morony, *Iraq After the Muslim Conquest* (Princeton: Princeton University Press, 1984), 563.

ویرایش حداد (که براک در 'Syriac historical writing', 25/302 به آن اشاره کرده) در دسترس من نبود. اما به هر روی هیچ‌یک از تغییرات متنی که براک، فهرستی از آنها را در جای دیگری ('Notes on some texts in the Mingana Collection', *JSS* 14 [1969], 221) به‌دست داده قرائت گوییدی (و نولدکه) را بهبود نمی‌بخشند.

٤. به‌استثنای پیشنهاد محتاطانه فی‌یه که دانیال بار مریم یا میخا اهل بت گرمایه «منبع کلیسایی» بودند. نک.

Jean Maurice Fiey, 'Īšō'yaw le Grand: vie du catholicos nestorien Īšō'yaw III d'Adiabène (580-659)', *OCP* 36 (1970), 46, n. 3.

5. Nöldeke, 'Chronik', 2.

علاوه بر این او چنین نیز می‌گوید:

'der wenigstens zwei Generationen später schreibende Redactor' (*ibid*, 20, n. 3).

٦. درباره الیاس نک. Baumstark, *Literatur*, 208; Chabot, *Littérature*, 102.

که در همان هنگـام آغـاز آن گـم شـده بـود، افـزوده‌انـد. نـاوتن ایـن مجموعـه را «پیوست» نامید.[۷] اینکـه آیـا بـه‌راسـتی الیـاس مـروی نگارنـده بخـش نخسـت ـ رویدادنامه ـ بوده مشخص نیست اما قطعاً تشخیص نـاوتن دربـاره وجـود تفـاوت میان این بخش و آنچه به‌دنبال آن می‌آید، درست بود؛ آنچه این دو پـاره متفـاوت را به هم پیوند می‌دهد دیگر نه گاه‌نگاری بلکه اشتیاق به جغرافیاست.[۸]

درباره زمان نگارش رویدادنامه، ناوتن تاریخی پـیش از ۶۵۷ و ۶۵۸ م. یعنـی زمان مرگ یشوع‌یهب سوم را مطرح کرد[۹] و تاریخی برای «پیوست» پیشـنهاد نـداد. اما بیشتر شواهدی که به‌وسیله نولدکه برای تـاریخ‌گـذاری آنچـه کـه او «نویسـنده آخر» (lezten Verfassers) نامید اکنون درست به‌نظر می‌رسند، اشاره‌های واضح به فتح آفریقا و محاصره ناموفق کنستانتینوپل (قسطنطنیه) تاریخی در حـدود ۶۸۰ م. را مطرح می‌کنند.[۱۰] استدلال نولدکه طبیعتاً مبتنی بر برداشت او از این اشـارات است و در واقع دلایلی در دست است که نشان می‌دهند این «پیوست» حتی زودتر از این تاریخ و شاید اندک زمانی پس از اتمام رویدادنامه نگاشته شده باشـد. زیـرا هیچ اشاره واضحی به حوادث دهه‌های ۶۶۰ و ۶۷۰ م. وجود ندارد: بنابراین آنچه نولدکه به‌عنوان اشاره‌ای به محاصره مشهور کنستانتینوپل در اواخر دهه ۶۷۰ م. در نظر گرفته بود («او هنوز کنترل بر کنستانتینوپل را بـه آنهـا تفـویض نکـرده بـود») می‌تواند در واقع به حوادث مبهم دهه ۶۵۰ م. مربوط باشد.[۱۱] اما برای مقاصـد مـا در اینجا چندان اهمیتی ندارد که «پیوست» ناوتن در ۶۶۰، ۶۷۰ یـا ۶۸۰ تـدوین

---

7. Pierre Nautin, 'L'auteur de la "Chronique Anonyme de Guidi": Élie de Merw', *RHR* 199 (1982), 303-14.

۸. این متن از جمله شامل گزارشی از یکی از معجزات الیاس، بنیان چنـد شـهر (نـک. Nautin, 'L'auteur', 307-08)، گزارش‌های فتوحات مورد بحـث در اینجـا، مـرگ هراکلیـوس و چنـدین مکان‌نگاری عربی است.

9. Nautin, 'L'auteur', 311;
فی‌یه ('Īšō'yaw le Grand') مرگ او را به سال ۶۵۹ می‌داند.

10. 'Chronik', 2-3.

۱۱. همان‌گونه که رابرت هویلند در اینجا نشان داده است:
Seeing Islam as others saw it: a study of the use of non-Muslim sources for early Islamic history (Princeton: Darwin Press, 1996), 185, n 41.

شده باشد و من تاریخ‌گذاری محافظه‌کارانه‌تر نولدکه را اساس قرار خواهم داد.[۱۲] ممکن است که این مطالب زودتر از این تاریخ تدوین شده باشند اما دلیلی وجود ندارد که نشان دهد دیرتر نگاشته شده‌اند.

از نظر شکل و خاستگاه، «پیوست» از یک سری گزارش‌های جداگانه تشکیل و به‌شکلی هماهنگ نگاشته شده[۱۳] و حتی شاید بیش از خود رویدادنامه نشان‌دهنده دانش محلی نگارنده‌اش باشد. درست است که شباهت‌های این متن به داده‌های مندرج در منابع مونوفیزیت، حاکی از آنند که دست‌کم برخی از اطلاعات متن ما درباره سوریه از یک محیط سوری ـ بیزانتینی نشأت گرفته است،[۱٤] اما مقدار این گونه داده‌ها خیلی کم است و آنچه منشأ غربی دارد به‌نهایت مبهم است: شکی نیست که سوریه و مصر از هم دور بودند. نکته قابل توجه در اینجا این است که برخلاف سنت (تاریخ‌نگاری) مسیحی متأخر که مشخصاً دربردارنده نشانه‌هایی از تأثیر دغدغه‌های تاریخ‌نگاری اسلامی‌اند،[۱۵] پیوست ـ در این مورد همانند رویدادنامه ـ هیچ اتکایی به سنت تاریخی اسلامی ندارد. مشخصه‌هایی مانند واژه‌های وام‌گرفته از عربی (همچون رسول، فتنه)،[۱٦]

---

۱۲. سکوت متن در اینجا شاید دلیلی باشد برای تاریخی زودتر از تاریخ پیشنهادی نولدکه؛ و شاید نشانه‌ای از طرح و برنامه مؤلف باشد چراکه او هیچ تلاشی برای همگونی و جامعیت اثر از خود نشان نمی‌دهد و ظاهراً تنها متوجه پیوند دادن رشته‌ای از اطلاعات است که در راستای علاقه‌اش به جغرافیا هستند.

۱۳. نک. Nöldeke, 'Chronik', 2.

۱٤. نک. یادداشت ۲۰۵.

۱۵. برای مثال نک.
Lawrence I. Conrad, 'Theophanes and the Arabic historical tradition: some indications of intercultural transmission', *BF* 15 (1990), 1-44.

۱٦. نک. مثال‌هایی که اندرو پالمر در این منبع به آنها اشاره کرده است،
The seventh century in the West-Syrian chronicles (Liverpool: Liverpool University Press, 1993), 49 n. 162, 56 n. 173 (*rasūl*);
همچنین نک. *Zuqnin Chronicle*, IV, ed. and trans. J.B. Chabot
با عنوان نادرست
Chronique de Denys de Tell Mahré, quatrième partie (Paris: Emile Bouillon, 1895), AG 967 (*fetna*).

تاریخ‌های هجری[۱۷] و دغدغه‌هایی که به‌خصوص نشان‌دهنده یک بستر اجتماعی اسلامی باشند (مانند نسب‌شناسی عربی) کاملاً غایبند.[۱۸] در ضمن نام‌های ابوموسی (اشعری)، خالد (ابن‌ولید) و سعدبن (ابی)وقاص به‌صورت ناقص نگاشته شده و هرمزان سردار ایرانی نیز «مادی» لقب گرفته است. و ریزه‌کاری‌های موجود ـ به‌خصوص نام‌ها و مناصب شخصیت‌های برجسته کلیسای محلی ـ درست به همان اندازه که با تاریخ‌نگاری اسلامی بیگانه‌اند، در یک محیط مسیحی نسطوری محلی، طبیعی می‌نمایند.

در میان این داده‌های بسیار ناهمگون «پیوست» است که خواننده با موضوع نوشتار حاضر روبه‌رو می‌شود: گزارشی دقیق و شفاف از فتح بت هوزایه (خوزستان/الاهواز). اگرچه رویدادنامه خوزستان بارها به‌ویژه برای درک واکنش یک مسیحی به اسلام در دوران آغازین گسترش آن مورد مطالعه قرار گرفته،[۱۹] ولی تاکنون

---

۱۷. مانند آنچه در رویدادنامه (سریانی غربی) ۱۲۳۴ آمده است؛ نک. مقدمه فی‌یه بر ترجمه فرانسوی جلد دوم،

Anonymi auctoris chronicon ad annum Christi 1234 pertinens, II (Louvain: Secrétariat du Corpus SCO, 1974; *CSCO* 354, *Scr. syri 154*), x;

همچنین در اثر سریانی شرقی

Opus chronologicum by Elijah of Nisibis (wr. 410/1019), ed. E.W. Brooks (Paris: Imprimerie nationale, 1910), 134,

که در آن گفته می‌شود ابوموسی (که نامش به‌طور کامل آمده است) بت هوزایه را به سال ۲۲ هـ. فتح کرد.

۱۸. مانند آنچه در اثر تئوفانس (و. ۸۱۸ م.) داریم؛ ذکرشده در:

Fred M. Donner, *The Early Islamic conquests* (Princeton: Princeton University Press, 1981), 144.

این مسأله به‌طور کامل در اینجا بررسی شده است، Conrad, 'Theophanes', 11-16.

۱۹. برای مثال نک.

Claude Cahen, 'Note sur l'accueil des chrétiens d'Orient à l'Islam', *RHR* 166 (1964), 51-3; Harold Suermann, 'Orientalische Christen und der Islam: christliche Texte aus der Zeit von 632-750', *Zeitschrift für Missionswissenschaft und Religionswissenschaft* 67 (1983), 130-31; Hoyland, *Seeing Islam as others saw it*, 182-9.

جالب است که این اثر در منبع زیر نیامده است:

M. Benedicte Landron, 'Les relations originelles entre chrétiens de l'Est (nestoriens) et musulmans', *PdO* 10 (1981-82), 191-222.

به‌طور نظام‌مند به منظور بررسی مشکلات تاریخی و تاریخ‌نگارانه پیش روی پژوهشگران تاریخ فتوحات مورد کنکاش واقع نشده است. درست است که نولدکه در ترجمه‌ای که از متن ارائه کرده، به برخی از این مسائل پرداخته است اما تحشیه‌های او پراکنده و محصول زمان خود هستند؛[۲۰] در هر حال هدف او تنها این بود که به توضیح و تشریح این متن سریانی تازه به‌دست آمده بپردازد. این متن همچنین در تنظیم خلاصه‌ای درباره لشگرکشی‌های خالدبن ولید مورد استفاده قرار گرفته است[۲۱] اما در این کار آنچه مورد توجه قرار گرفته، سکوت متن درباره حضور خالد در عراق است نه اطلاعاتی که درباره حضور مسلمانان در خوزستان در اختیار می‌نهد. تا آنجا که به مسأله فتوحات مربوط می‌شود، اسلام‌شناسان از ولهاوزن تا کتانی و دانر همگی به منابع عربی تکیه کرده‌اند و از آنجایی که این منابع عموماً آشتی‌ناپذیر و اسلام‌شناسان نیز عموماً محافظه‌کارند، مطالعات مربوط به این موضوع تقریباً هیچ پیشرفتی نداشته است.[۲۲] در واقع به همان اندازه که دانش ما پیش رفته، به همان اندازه نیز به تناقض دچار شده است؛ و نمی‌توان بر این گفته منطقی دانر ایرادی وارد کرد که در حال حاضر ما باید به همین حد خرسند باشیم که از «توالی حوادث و اینکه فتح جنوب عراق بین سال‌های ۶۳۵ و ۶۴۲ م. روی داده درکی کلی داریم. سعی در به‌دست آوردن اطلاعات گاه‌نگاری دقیق‌تر به این معنی است که از منابع بیش از آنچه منطقاً می‌توانند به ما اطلاعات بدهند، انتظار داشته باشیم».[۲۳]

برای فائق آمدن بر این مانع باید سنت اسلامی را رها کنیم. در آنچه که پس از این می‌آید، من سعی دارم چنین کنم و با استفاده از این متن سریانی مغفول، به ترجمه و تحلیل توصیف آن درباره چگونگی فتح تعدادی از شهرهای خوزستان به

---

۲۰. برای مثال، اطلاعات راجع به فتح خوزستان منسوب به سیف‌بن عمر (و. ۷۹۶/۱۸۰) که در روایت طبری (نگاشته‌شده به تاریخ ۹۱۵/۳۰۳) حفظ شده، هنوز در اختیار نولدکه نبود.

۲۱. نک.

Patricia Crone, art. 'Khālid b. al-Walīd' in *EI*², IV (Leiden: E.J. Brill, 1978), 961a.

22. Julius Wellhausen, 'Prolegomena zur ältesten Geschichte des Islams', in *Skizzen und Vorarbeiten*, VI (Berlin: Georg Reimer, 1899), 95-6; Leone Caetani, *Annali dell'Islam* (Milan: Ulrico Hoepli, 1905-26), III, 906-16; IV, 3, 454-74; Donner, *Conquests*, 212-17.

23. Donner, *Conquests*, 217.

دست اعراب بپردازم.[24] علایق من در اصل تاریخ‌نگارانه است و می‌شود آن را این‌گونه تبیین کرد: من به دنبال پاسخ به این پرسش قدیمی ـ و هنوز حل‌نشده ـ هستم که منابع اسلامی تا چه اندازه صادقانه تاریخ فتوحات را ضبط کرده‌اند. قطعاً نمی‌توان به‌یقین گفت که وقایع ثبت‌شده به‌وسیله نویسنده ناشناس سریانی متن ما همان‌طور که او آنها را گزارش کرده رخ داده‌اند. نمی‌توانیم وانمود کنیم بازنمایی‌های ادبی، به‌ویژه از این دست، شاهدی بی‌طرف بر وقایع گذشته‌اند،[25] و منابع قدیمی‌تر لزوماً دقیق‌تر از منابع جدیدتر نیستند.[26] اما اگر بنا باشد ما هرگز ندانیم در دهه‌های ۶۴۰ و ۶۵۰ م. دقیقاً در خوزستان چه اتفاقاتی افتاده، این منبع سریانی ما دست‌کم درکی متقدم از آنچه اتفاق افتاده بود را حفظ کرده و به این‌ترتیب برای مقایسه تطبیقی با منابع اسلامی متأخرتر بسیار ارزشمند است. این متن قدیمی و خام و از نظر تاریخ‌نگاری مستقل از منابع اسلامی، به ما این امکان را می‌دهد تا بتوانیم میان رشته‌هایی از سنت روایی که آشکارا متأخرند و بر مبنای دیدگاهی جدلی شکل گرفته‌اند و دیدگاه‌های قدیمی‌تر که ادراکات اولیه معتبر را درباره تاریخ فتوحات حفظ کرده‌اند، تمایز قائل شویم.

گزارش سریانی

گزارش مورد نظر را می‌توان این‌گونه ترجمه کرد.[27] من به‌منظور راحتی بیشتر متن را به بندهایی تقسیم کرده‌ام:

---

۲۴. علاوه بر این «پیوست» مطالبی درباره وقایع سوریه و مصر آمده که ترجمه آنها در پیوست انتهای این مقاله آمده است.

۲۵. این نکته نیاز چندانی به اثبات ندارد اما قس.

John Wansbrough, *The sectarian milieu: content and composition of Islamic salvation history* (Oxford: Oxford University Press, 1978), 119:

«... پرواضح است که نباید در جست‌وجوی منبعی «عینی» یا بی‌طرف بود. هر شاهدی، فارغ از موضع اعتقادی‌اش، دغدغه‌ای مشابه، اگر نه کاملاً یکسان، برای فهم عدالت خداوندی دارد».

۲۶. جای تأسف است که از این نکته در دفاع از شواهد متأخر معمولاً استفاده‌ای جدلی می‌شود؛ نک.

K. Lawson Younger, *Ancient conquest accounts: a study in ancient Near Eastern and biblical history writing* (Sheffield: JSOT Press, 1990), 249-53.

۲۷. این بخش از ۳۵: ۲۹/۲۰: ۳۰ شروع و در ۳۷: ۳۱/۱۴: ۲ تمام می‌شود.

در هنگامی که مورد صحبت ماست، زمانی که تازیان قلمرو پارسیان و رومیان را فتح کردند،[۲۸] همچنین وارد بت هوزایه شدند و شهرهای مستحکمش را فتح کردند، یعنی شهرهای بت لاپاط (جندی‌شابور به عربی)،[۲۹] کرخا ذ‌ـ لیدان[۳۰] و دژ شوشان.[۳۱] فقط شوش (السوس به عربی) و شوشتر (تستر به عربی) باقی مانده بودند که استحکاماتی بسیار قوی داشتند. در ضمن از بین پارسیان فقط یزدگرد[۳۲] و یکی از اسپهبدانش به نام هرمزدان مادی[۳۳] باقی مانده بودند که در برابر تازیان

---

۲۸. همان‌طور که نولدکه خاطرنشان کرده است ('Chrenik', 41, n. 4) به‌نظر می‌رسد این عبارت به عبارت قبلی که از ۳۰: ۲۶/۲۳: ۱۳ آغاز می‌شود، مربوط باشد:

> سپس یزدگرد را که از دودمان شاهی بود در شهر استخر به شاهی برداشتند. با او شاهنشاهی پارسیان به انجام رسید. [یزدگرد] حرکت کرد و به ماحوزا آمد و اسپهبدی را گماشت که رستم نام داشت. بعد از آن خداوند فرزندان اسماعیل را به او نازل کرد مانند شن در کرانه دریا. رهبرشان محمد بود و هیچ دیوار یا دروازه یا زره یا سپری نمی‌توانست در برابرشان بایستد و آنها به همه قلمرو پارسیان دست یافتند. یزدگرد لشکریان بی‌شماری به مقابلشان فرستاد اما تازیان همه را شکست دادند و حتی رستم را کشتند. یزدگرد درون دیوارهای ماحوزا پناه گرفت و در آخر به فرار گریخت. به قلمرو هوزیان و مروزیان رسید که در آنجا روزگارش به سرانجام رسید.
>
> تازیان اختیار ماحوزا و همه قلمروش را در دست گرفتند. همچنین به قلمرو رومیان آمدند و سرزمین سوریه را غارت و ویران کردند. هرقل، شاه رومیان، لشکریانی به مقابلشان فرستاد اما تازیان بیش از ده‌هزار نفر از آنها را کشتند.

۲۹. درباره بت لاپاط نک.

Jean Maurice Fiey, 'L'Élam, la première des métropoles ecclésiastiques syriennes orientales', *Melto* 5 (1969), 227-67;

چاپ مجدد در

Communautés syriaques en Iran et Irak des origins à 1552 (London: Variorum, 1979), ch. III.

۳۰. درباره کرخا ذ ـ لیدان نک.

Fiye, 'L'Élam, la première des métropoles ecclésiastiques syriennes orientales (suite)', *PdO* 1 (1970), 123-30;

چاپ مجدد در *Communautés*, ch. III b.

۳۱. همان‌گونه که نولدکه اشاره می‌کند ('Chronik', 42, n. 2) این عبارت برگرفته از کتاب مقدس است اما نویسنده قطعاً شوش را که در ادامه به آن اشاره می‌شود در ذهن نداشته است.

۳۲. یعنی یزدگرد سوم (حک. ۶۳۲-۶۵۱ م.).

۳۳. درباره این نام نک.

Ferdinand Justi, *Iranisches Namenbuch* (Marburg: N.G. Elwert'sche Verlagsbuchhandlung, 1895), 10. →

بایستند. او (هرمزدان) لشکریانی گرد آورده بود و شوش و شوشتر را حفظ می‌کرد. این شوشتر در جایی بس گسترده قرار دارد و رودخانه‌های عظیم و آبراه‌هایی که از هر طرف مانند خندق هستند از آن حفاظت می‌کنند. یکی از این آبراه‌ها اردشیرگان نام داشت به نام اردشیر که آن را حفر کرده بود، و یکی دیگر که آن را قطع می‌کرد سمیرامیس نام داشت به نام آن ملکه. یکی دیگر دارایگان بود به نام داریوش. بزرگ‌ترینشان رودخانه‌ای بود که از کوه‌های شمالی می‌آمد.[۳٤]

سپس یک فرمانده تازی[۳۵] به نام ابوموسی علیه هرمزدان مادی لشکر کشید. او (ابوموسی) بود که بصره را ساخت برای اسکان تازیان، در جایی که دجله به دریای بزرگ می‌ریزد، بین زمین‌های زراعی و بیابان، همان‌گونه که سعد پسر وقاص (سعدبن وقاص) شهر دیگری را ساخت برای زندگی تازیان که شهر عقولاست، به نام کوفه، بعد از خم رود فرات. هنگامی که ابوموسی به جنگ هرمزدان رفت، [هرمزدان] به‌دنبال راهی بود برای تأخیر انداختن در رویارویی با تازیان تا بتواند لشکری جمع کند به ابوموسی نامه‌ای نوشت که نباید اسیر بگیرد و غارت کند و اینکه او خودش هر خراجی را که برایش بگذارند ادا خواهد کرد. به مدت دو سال وضعیت همین‌گونه ماند و بعد، به اطمینان استحکام دیوارهایش، هرمزدان قرار صلح را شکست و کسانی را که بینشان به سفارت می‌رفتند، کشت. یکی از اینها گیورگیس اسقف اولای بود.[۳٦] در این ضمن، ابراهیم مطران فرات[۳۷] را هم به زندان

← صورت عربی ارجح عموماً الهرمزان است. در این میان ابن‌اعثم استثنا است و صورت به‌کار برده‌شده توسط وی (هـ ـ ر ـ م ـ ز ـ د ـ ا ـ ن) (نگاشته‌شده به تاریخ ۸۱۹/۲۰۴-۸۲۰) از همه به صورت سریانی نزدیک‌تر است. در خصوص زمان و تاریخچه انتقال تاریخ ابن‌اعثم که چندین اقتباس از آن ـ دست‌کم بخش‌هایی از آن ـ تا امروز باقی مانده است، نک.

Lawrence I. Conrad, *Ibn A'tham and his history* (Winona Lake, IN: American Oriental Society, forthcoming).

۳٤. برای بررسی درخور جغرافیای منطقه نک.

W. Barthold, *An historical geography of Iran*, trans. Svat Soucek, ed. C.E. Bosworth (Princeton: Princeton University Press, 1984), ch. 11.

۳۵. *Metknē* معمولاً به معنای «ملقب به» است اما در اینجا مشخصاً به معنای کنیه در عربی به‌کار برده شده است.

۳٦. ظاهراً در جنوب الحیره؛ نک. Morony, *Iraq*, 152; Donner, *Conquests*, 329, n. 66.

۳۷. یعنی فرات المیسان که ظاهراً در آن سوی بصره قرار داشته است؛ نک.

Morony, *Iraq*, 159.

> افکند. لشکریان فراوانی را بـه جنگ تازیـان فرسـتاد، ولـی همه‌شـان شکست داده شدند و تازیان هجوم آوردند و شـوش را محاصـره کـرده و بعد از چند روز تسخیرش کردند. تمام بزرگانش را کشتند و بـه خانـه‌ای که «خانه مار دانیال» نام دارد دست پیـدا کردنـد و گنجینـه‌ای را کـه در آنجا به‌دستور شاه از روزگار کورش و داریوش به امانت گذاشته شده بود تصاحب کردند. همچنین صندوقی نقره‌ای را که در آن جسدی مومیایی بود شکستند و بردند. بسیاری می‌گویند که جسد دانیال بـوده، امـا بقیـه می‌گویند که از آن داریوش شاه بوده.
>
> بعد گرد شوشـتر را گرفتنـد و دو سـال بـرای تسـخیر آن جنگیدنـد. سپس مردی از قطر[۳۸] که در آنجا می‌زیست با کسی که خانـه‌ای داخـل دیوار داشت قرار دوستی ریخـت و آن دو دسیسـه‌ای ریختنـد و بـه نـزد تازیان رفتند و گفتند که: «هرگاه سه یک غنیمت‌ها را بـه مـا بدهیـد، بـه شما رخصت ورود می‌دهیم.». قراری با یکدیگر بستند و نقب‌هایی زیر دیوارها زدند و تازیان را اجازه ورود دادند و آنها شوشتر را گرفتند و خون مانند آب به راه انداختند. شـارح شـهر و اسـقف هرمزداردشـیر (سـوق الاهواز به عربی)[۳۹] را کشـتند و همچـنین بقیـه طـلاب[۴۰] و کشیشـان و شماسان را، و خونشان را در همـان بسـت کلیسـا ریختنـد. هرمـزدان را زنده گرفتند.

گزارشی که در اینجا ترجمه شده یک‌دست به‌نظر می‌رسد. این متن با ارائه قاطعانـه جزئیات و به‌کارگیری یک‌سری قید و عبارات قیدی که فصل‌های مختلف گزارش را به‌صورتی منطقی و زمانی به هم مـرتبط مـی‌کننـد، حسـی سـیال و پویـا را ایجـاد می‌کند که به‌هیچ‌روی در سایر بخش‌های «پیوست» دیده نمی‌شود. در دیگر جاها

---

۳۸. نولدکه نشان می‌دهد که این مسأله یک باور عمومی بود ('Chronik', 25, n. 2):
«قطر، البته، از طرف این سریانی‌ها برای اطلاق به کل شمال‌شرق عربستان به‌کار می‌رفت، جایی که تعداد زیادی مسیحی نسطوری زندگی می‌کردند».

این مسأله همان‌طور که در ادامه نشان خواهم داد، مرتبط با مسائل کلیسای نسطوری است.

۳۹. درباره هرمزد اردشیر نک. Fiey, 'L'Élam… (suite)', 130-34.

۴۰. *Eskūlāyē*؛ درباره این عنوان و درکی از حیات در مدرسه نک.
The statutes of the School of Nisibis, ed. and trans. Arthur Vööbus (Stockholm: Papers of the Estonian Theological Society in Exile, 1962), esp. 79; J.B. Segal, *Edessa, 'The Blessed City'* (Oxford: Clarendon Press, 1970), 149-51.

اطلاعات از هم‌گسسته‌اند: در اینجا یک داستان منسجم روایت می‌شود. از آنجا که نگارنده ما عموماً روش تاریخی چندانی را به‌کار نمی‌گیرد[۴۱] می‌توان چنین در نظر گرفت که این گزارش به همین شکل به او رسیده و او نیز همان‌گونه که پیش از آن رویدادنامه را نسخه‌برداری کرده بود، این روایت را نیز استنساخ کرده است. جذابیت این روایت احتمالاً در کیفیت حکایت آن نهفته است که به‌وضوح سرنوشت تلخ یک مرکز نسطوری را تشریح می‌کند؛ شاید این گزارش با علایق نسخه‌بردار (یا نسخه‌برداران) به جغرافیا و مکان‌نگاری نیز هم‌خوانی داشته است. خاستگاه اصلی این گزارش هر چه باشد، کامل‌تر از هر چیزی است که در اختیار الیاس مروی بوده[۴۲] یا در این موضوع خاص به سریانی غربی یا شرقی نگاشته شده است.

اطلاعاتی که متن سریانی نمی‌تواند در اختیار ما قرار دهد

در ادامه، نشان خواهم داد که «پیوست» رویدادنامه خوزستان به‌اندازه کافی به‌نفع روایت‌های موجود در سنت اسلامی شاهد ارائه می‌دهد که باید انتقال مداوم داده‌های تاریخی در سنت اسلامی را مسلم فرض کنیم. به این‌ترتیب، به‌نظر می‌آید برخی از داده‌های اولیه از گزند روند خطیر انتقال اطلاعات از شاهدان عینی به حافظان و نهایتاً به مورخان که فرایندی حدوداً ۱۵۰-۲۰۰ساله بود، در امان ماندند. درک این مسأله که انتقال‌دهندگان و تدوین‌کنندگان اولیه این داده‌ها به چه میزان برای دغدغه‌های تاریخ‌نگارانه ـ به‌ویژه مواردی چون تسلسل حوادث و زمان ـ اهمیت قائل بودند، بسیار دشوار است و با اینکه ما در سرتاسر بحث با این مسائل درگیر خواهیم بود، بهتر است در ابتدا به دو مورد از این موارد بپردازیم.

---

۴۱. شایان ذکر است که هیچ تلاشی برای مربوط ساختن پیشروی خالد به سوی سوریه، آن‌طور که در «پیوست» ارائه شده است، به اشاره متقدم‌تر رویدادنامه‌نگار درباره یرموک نشده است (نک. پایین).

۴۲. چه در بخش رویدادنامه‌ای اثر به عقیدهٔ ناوتن، یا در رویدادنامه سیعرت عربی مسیحی به اعتبار این کار: L. Sako, 'Les sources de la chronique de Séert', *PdO* 14 (1987), 159. درباره نویسنده این اثر نک.
Jean Maurice Fiey, 'Īshō'dnaḥ et *La chronique de Seert', PdO* 6-7 (1975-76), 447-59; و نیز در Nautin, 'L'auteur', 313-14.

نخست، از آنجا که متن ما بـا ورود ابوموسـی اشـعری آغـاز مـی‌شـود، هـیچ اطلاعاتی درباره وقایعی که به روایت منابع اسلامی پـیش از حضـور ابوموسـی در خوزستان رخ داده، ارائه نمی‌دهد: درباره شهرهایی که گفته می‌شود با اعـراب وارد معاهداتی شدند و به‌زودی آنها را زیر پا گذاشتند، درباره عتبه‌بن غزوان و مغیره‌بـن شعبه، دو فرمانده‌ای که گفته می‌شود پیش از ابوموسی در این جبهـه بودنـد، هـیچ مطلبی گفته نشده است.[٤٣] آنچه متن به ما می‌گوید این است که به‌جز چهار «شهر مستحکم» همه شهرها پیش از ورود ابوموسی فتح شده بودنـد؛ و بنـابراین بـه‌نظـر می‌رسد روایت‌های اسلامی درباره نقش عتبه و مغیره بی‌ربط نگفته باشند.[٤٤] البتـه اینکه آیا می‌توان پیروزی‌های ابوموسی را آخرین مرحله از سری تهاجماتی دانست که به‌وسیله عتبه آغاز شده بودند، خود پرسش دیگری است که مـتن مـا دربـاره آن هیچ پاسخی به‌دست نمی‌دهد: جریان شکل‌گیری دولت در مدینه و سیاست‌هـای خلافت کاملاً برای نویسنده سریانی ناشناخته است. او ظاهراً تنها بـه ضـبط سـیر کلی شکست ساسانیان توجه داشته و نه به روایت تاریخی دقیقـی از پیـروزی‌هـای مسلمانان؛ و حتی اگر فرض کنیم او درباره نبردهای پیشـین نیـز چیزهـایی شـنیده بود، نمی‌توان انتظار داشت آنها را با تهاجمات بعـدی بـه رهبـری ابوموسـی پیونـد دهد. آنچه او ثبت کرده در روایت‌های اسلامی به‌عنوان آخرین مرحلـه رونـد فـتح خوزستان گزارش شده است، که شاید صرفاً به دلیـل نقـش تعیـین‌کننـده نبردهـای ابوموسی در فتح خوزستان باشد.

با اینکه گزارش‌های سریانی در مواردی گـره‌گشـای معضـلات تـاریخ‌گـذاری بوده‌اند،[٤٥] اما متن موردنظر ما در این زمینه هـیچ کمکـی نمـی‌کنـد. ایـن دومـین

---

٤٣. برای خلاصه‌ای از این وقایع نک. منابع مذکور در یادداشت ۲۲.

٤٤. حضور اسقف هرمزد اردشیر در شوشتر شاید نشان‌دهنده آن باشد که شهر او در ایـن هنگـام سقوط کرده بود.

٤٥. به‌ویژه درباره وقایع مربوط به سوریه و فلسـطین کـه شـواهد و مـدارک مسیحی بسـیارند؛ از جمله نخستین منابع در این‌خصوص این کار تئودور نولدکه است:
'Zur Geschichte der Araber im 1. Jahrhundert d.H. aus syrischen Quellen', *ZDMG* 29 (1875), 76-98.

محدودیت مهم این منبع است. «پیوست» که در اصل مجموعه‌ای از موضوعات است،[46] تنها یک گاه‌نگاری نسبی به‌دست می‌دهد که آن هم چندان محکم نیست. ابتدای این بخش نشان می‌دهد که آغاز فتح خوزستان حدوداً هم‌زمان یا شاید حتی پس از فتح عراق و سوریه بوده است: «در هنگامی که مورد صحبت ماست، زمانی که تازیان قلمرو پارسیان و رومیان را فتح کردند، همچنین وارد بت هوزایه شدند و شهرهای مستحکمش را فتح کردند». اما پس از ثبت نبردهای ابوموسی، به فتوحات خالدبن ولید در سوریه می‌پردازد و می‌گوید که به‌دنبال نبردهای ابوموسی رخ داده است: «بعد از آن مردی به نام خالد از میان تازیان آمد و به‌طرف غرب رفت و نواحی و شهرها تا «عرب (عربستان) را تسخیر کرد».[47] مشکل را می‌توان به این شکل حل کرد که دومین عبارت را که با وضوح بیشتری یک سلسله وقایع را بیان می‌کند به نخستین عبارت ترجیح دهیم؛ و از آنجایی که مواردی که در ادامه مطرح می‌شوند ظاهراً به نبرد یرموک مربوط‌اند،[48] ما را قادر می‌سازند که تاریخی پیش از اواخر اوت سال ۶۳۶ م./ رجب سال ۱۵ هـ. را برای پایان نبردهای ابوموسی تعیین کنیم.[49] اختلاف شدید این تاریخ‌گذاری با اجماع موجود در منابع اسلامی ممکن است دغدغه‌هایی ایجاد کند،[50] به‌ویژه از آن‌روی که باعث می‌شود

---

۴۶. به گفتهٔ ناوتن (L'auteur', 304'): 'un appendice fait de morceaux décousus'.

۴۷. برای کل این بخش نک. انتهای مقاله.

۴۸. قس. Nöldeke, 'Geschichte', 79; Palmer, *Seventh century*, 3.

۴۹. بر اساس تفاسیر مرسوم ام.جی. دخویه *Mémoires sur la conquête de la Syrie*, 2nd ed. (Leiden: E.J. Brill, 1900), 108-24; Donner, *Conquests*, 128-44; Palmer, *Seventh century*, 4.

۵۰. به‌نظر می‌رسد قدیمی‌ترین تاریخ برای عملیات فتح خوزستان این گزارش اجماعی (قالوا) باشد که در آغاز بخش مربوط به الاهواز در کتاب بلاذری آمده است؛ اما در اینجا مغیرةبن شعبه است که در سال ۱۵ هـ. یا اوایل ۶۳۶/۱۶ یا ۶۳۷ به سوق‌الاهواز حمله می‌کند؛ نک. بلاذری (و. ۸۹۲/۲۷۹)، فتوح‌البلدان، تصحیح دخویه (لایدن: ۱۸۶۶)، ۳۷۶. خلیفه‌بن خیاط (و. ۸۵۴/۲۰۴) این تهاجم را در سال ۱۶ هـ. ذکر کرده است: تاریخ، تصحیح سهیل زکّار (دمشق: وزارة الثقافة و السیاحة و الارشاد القومی، ۱۹۶۷)، ۱، ۱۰۵. دیرترین تاریخ گزارش یعقوبی (و. ۸۹۷/۲۸۴) است که فتح خوزستان و استخر به‌دست ابوموسی را در سال ۲۳ هـ. ذکر می‌کند: *Historiae*, ed. M.T. Houtsma (Leiden: E.J. Brill, 1883), II, 180.

تاریخ‌گذاری جدیدی برای بنای بصره مطرح شود؛ اما این مسأله آن‌قدر وخیم نیست و سنت اسلامی خود نیز توالی‌های تاریخ‌گذاری گمراه‌کننده‌ای دارد. برای مثال گزارشی در کتاب الخراج ابویوسف (و. ۷۹۸/۱۸۲) را به همین‌ترتیب می‌توان چنان خواند که به تاریخ‌گذاری سقوط شوشتر در سال ۱۵ یا ۱۶ هـ. بینجامد.[۵۱]

پیچیدگی‌های زیادی وجود دارد. از سویی توالی فتوحات با دیگر منبع غیراسلامی قدیمی‌تر در تقابل است.[۵۲] از سوی دیگر به‌هیچ‌رو مشخص نیست که نویسنده بخش‌هایی که ترجمه آنها در بالا ذکر شد نویسنده قسمت‌های ذیل نیز باشد؛ و از آنجا که نسخه‌بردار نهایی متن ظاهراً چندان علاقه‌ای به گاه‌نگاری نداشته است، ما نمی‌توانیم از داده‌های ارائه شده در متن ذیل برای تاریخ‌گذاری متن بالا استفاده کنیم مگر اینکه قطعاً معلوم شود نویسنده هر دو بخش یک شخص بوده است. به‌علاوه حتی اگر مسأله یکی بودن نویسنده بخش‌ها نیز مسلم شود، آشنایی او با وقایع سوریه در برابر دانشش نسبت به (احتمالاً) موطنش بت هوزایه چندان قابل توجه نیست؛ و در نتیجه استفاده از اطلاعات دست دوم و مبهم او درباره غرب برای تاریخ‌گذاری گزارش با جزئیات او از وقایع محلی بیهوده است. دست‌آخر اینکه ممکن است واژه قیدی bātarkēn ــ که تاریخ‌گذاری

---

۵۱. بنابر این گزارش ابوموسی تستر، اصفهان، مهرجانقذق و نهاوند (؟) را در حالی‌که سعدبن ابی‌وقاص مدائن را محاصره کرده بود فتح کرد؛ نک. ابویوسف، کتاب الخراج، (قاهره: المطبعة السلفیه، ۱۳۵۲)، ۶۰.

تاریخ تسلیم نهایی مدائن معمولاً ۶۳۷/۱۶ ذکر شده است؛ نک. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، تصحیح دخویه و دیگران (لایدن: ۱۸۷۹-۱۹۰۱)، ۱، ۲۴۳۱-۲۴۳۲.

اما محاصره آن ممکن است بسیار طولانی شده باشد؛ دینوری (و. ۸۹۱/۲۸۲) آن را ۲۸ ماه ذکر کرده است: الاخبار الطوال، تصحیح ولادمیر گرگیاس و ایگناتیوس کراچکوفسکی (لایدن: ۱۸۸۸-۱۹۱۲)، ۱۳۳.

همچنین نک. بلاذری، فتوح، ۲۶۲-۲۶۴. گزارش یاقوت (و. ۱۲۲۹/۶۲۶) نیز به روایت بلاذری و تاریخ‌گذاری فتح به سال ۱۵ هـ. نزدیک است: معجم‌البلدان، تصحیح فردیناند وستنفلد (لایپزیگ: ۱۸۶۶-۱۸۷۳)، ۱، ۷۶۸.

۵۲. نک.

ps.-Sebēos (wr. *c.* 660-70), *Historie d'Héraclius*, trans. Frédéric Macler (Paris: Ernest Leroux, 1904), 97-101.

مطرح‌شده بیشتر بر آن تکیه دارد ـ اهمیت زمانی چندانی نداشته و تنها تمهیدی روایی باشد.[۵۳]

در نهایت باید گفت در «پیوست» هیچ شاهدی برای تاریخ‌گذاری دقیق فتح جنوب موجود نیست. البته این نکته را می‌توان به بیانی ایجابی‌تر نیز بیان کرد: هیچ داده‌ای در «پیوست» نمی‌تواند بر بازسازی وقایع بر اساس سنت اسلامی که سقوط خوزستان را پس از سقوط مدائن و شاید در سال ۲۲ یا ۲۳ هـ. قرار می‌دهد، تردیدی جدی وارد کند.[۵٤]

اطلاعاتی که متن سریانی می‌تواند در اختیار ما قرار دهد

با اینکه این متن پاسخگوی همه پرسش‌های ما نیست، اما می‌تواند اطلاعات روشن و دست‌اولی درباره مسائل دیگری به‌دست دهد. اکنون به این موارد می‌پردازیم.

فتح جندی‌شاپور

نخستین مسأله به سقوط جندی‌شاپور مربوط می‌شود. بر اساس منابعی چون طبری (نگاشته‌شده به تاریخ ۳۰۳/ ۹۱۵) و بلاذری (و. ۸۹۲/۲۷۹) فتح نهایی جندی‌شاپور به‌دنبال سقوط شوشتر و شوش رخ داد؛ این همان ترتیبی است که دانر توصیف می‌کند.[۵۵] اما دیدگاه‌های دیگری نیز وجود داشته است: برای نمونه خلیفه‌بن خیاط (و. ۸۵۴/۲۴۰) سقوط جندی‌شاپور را قبل از شوشتر می‌داند،[۵٦] و این دقیقاً همان تسلسلی است که منبع سریانی ما نیز به آن قائل است. با توجه به اینکه ظاهراً فتح جندی‌شاپور برای اکثر منابع اسلامی اهمیت چندانی نداشته و نیز با در نظر گرفتن این دو نکته که منبع سریانی ما نه‌تنها یک گزارش محلی است بلکه علاوه بر

---

۵۳. برای نمونه‌های مشابه در روایات عربی ـ اسلامی نک.
Albrecht Noth, *The early Arabic historical tradition: a source-critical study*, 2nd ed. In collaboration with Lawrence I. Conrad, trans. Michael Bonner (Princeton: Darwin Press, 1994; از این پس Noth/Conrad), 173-77.

۵٤. قس. Donner, *Conquests*, 217.

۵۵. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵٦۷؛ بلاذری، فتوح، ۳۸۲؛ Donner, *Conquests*, 216.

۵٦. خلیفه‌بن خیاط، تاریخ، ۱، ۱۳۸.

این جندی‌شاپور مرکز مطران بت هوزایهٔ نسطوری نیز بوده است،[۵۷] روایت خلیفه درست‌تر به‌نظر می‌رسد. در این مورد، همچون سایر موارد، به‌نظر می‌رسد اجماع و منابع تضمینی برای صحت و دقت نیست. در این میان، اطلاعاتی که منبع سریانی درباره شهر شوشتر و کانال‌های آن در اختیار ما می‌نهد با توصیفاتی که در بسیاری از گزارش‌های فتوحات در سنت اسلامی آمده، هم‌خوانی چشمگیر دارد.[۵۸]

نکته مهمی که در اینجا باید بر آن تأکید کنیم وجود مطابقتی عام‌تر میان روایات اسلامی و منبع سریانی ماست: شوش و شوشتر جزء آخرین شهرهایی بودند که در خوزستان تسلیم شدند و تنها پس از حضور ابوموسی در صحنه به‌طور قطع سقوط کردند؛ و هرمزان، فرستاده یزدگرد، نقشی اساسی در دفاع از جبهه ساسانیان داشت.

بصره، کوفه و مسأله مشارکت در فتح

گزارش منبع سریانی ما درباره بنیان‌گذاری بصره و کوفه از جمله نخستین گزارش‌های قابل تاریخ‌گذاری موجود است. این گزارش از سویی برای ما متعارف (در اینکه هر دوی این شهرها به‌عنوان «سکونت‌گاه‌هایی» برای اعراب پایه‌گذاری

---

۵۷. برای بررسی دقیق این موضوع نک. Fiey, 'L'Élam', 227-67.

۵۸. برای مثال نک. قمی (و. ۱۴۰۲/۸۰۵)، تاریخ قم، تصحیح جلال‌الدین طهرانی (تهران: مطبعهٔ مجلس، ۱۹۳۴)، ۲۹۷.

این اثر ترجمه فارسی یک منبع عربی مفقود متعلق به اواخر سده سوم هجری است. نک. A.K.S. Lambton, 'An account of the *Tārīkhi Qumm*', *BSOAS* 12 (1947-48), 586-96. قمی مرجع مطالب خود را ابن‌اسحاق (و. ۷۶۱/۱۵۱) و ابوعبیده (و. ۸۲۶/۲۱۱) و کتابی موسوم به فتوح اهل الاسلام اثر ابوعبیده ذکر می‌کند که غیر از این اشاره شناخت دیگری از آن در دست نیست؛ این اثر را شاید ابن‌ندیم (نگاشته‌شده در تاریخ ۹۸۷/۳۷۷) با عنوان فتوح‌الاهواز می‌شناخته است. نک. ابن‌ندیم، فهرست، تصحیح گوستاو فلوگل (لایپزیگ: ۱۸۷۱-۱۸۷۲)، ۵۴؛ ابن‌خلکان (و. ۱۲۸۲/۶۸۱)، وفیات‌الاعیان، تصحیح احسان عباس (بیروت: دارالثقافة، ۱۹۶۸-۱۹۷۲) ۵، ۲۳۹.

در حال حاضر نمی‌توان گفت آیا این عنوان یک اثر مستقل بوده یا بخشی از یک کار بزرگ‌تر. مایکل لکر بر این باور است که این عنوان مربوط یک اثر مستقل بوده است. نک. به پژوهش وی در: 'Biographical notes on Abū 'Ubayda Ma'mar b. al-Muthannā', *Studia Islamica* 81 (1995), 76.

شدند) و از سویی نامتعارف و جدید است (در اینکه ابوموسی اشعری به‌جای عثمان‌بن غزوان به‌عنوان بنیان‌گذار بصره نام برده شده است).[۵۹] یک منبع مسیحی بسیار متأخر دیگر نیز ابوموسی را بنیان‌گذار بصره معرفی می‌کند،[۶۰] اما شواهد موجود بیش از آنکه اطمینان‌بخش باشند، گیج‌کننده‌اند.

تا آنجا که به مسأله فتوحات مربوط است، سنت اسلامی نقشی دوگانه برای ابوموسی اشعری قائل است. نخست به‌عنوان فاتح قطعی و نهایی شهرهایی مانند سوق الاهواز که پیمان‌نامه‌های اولیه را نادیده گرفته بودند، و دوم نقش مؤثر وی در فتح شوش و شوشتر؛ پیروزی‌هایی که پشت نیروی دفاعی ساسانیان را خم کرد. همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، متن سریانی ما درباره اولین مورد سکوت می‌کند و این تا حدودی ناامیدکننده است چراکه شهرهای زیادی علیه پیمان‌نامه‌های اولیه شوریده بودند. شوشتر یک نمونه از این موارد است اما از آنجا که متن سریانی ما درباره این شهر حرف‌هایی برای گفتن دارد، نتیجه‌گیری ما درباره آن شاید از پشتوانه قوی‌تری برخوردار باشد.[۶۱] منبع سریانی ما درباره مورد دوم ـ نقش ابوموسی در سپاه مسلمانان ـ افتخار فتح شوش و شوشتر را به‌راستی از آن ابوموسی می‌داند نه از آن دیگر افرادی که در منابع اسلامی به آنها اشاره شده است، به‌ویژه ابوصبره، که سیف‌بن عمر (و. ۱۸۰/۷۹۶) به او افتخار حضور در لشکر فاتح شوشتر را می‌دهد.[۶۲]

البته تنها سکوت منبع سریانی ما نیست که نقش ابوصبره در شوشتر را به یک پرسش تبدیل می‌کند. ابوصبره به‌طرز غریبی در صحنه نبرد شوشتر که خود سیف آن

---

۵۹. درباره بصره نک.
Charles Pellat, art. 'al-Baṣra' in *EI*², I (Leiden: E.J. Brill, 1960), 1085a;
(که تاریخ فتح را سال ۱۷هـ. ذکر می‌کند)؛
صالح احمد العلی، التنظیمات الاجتماعیه و الاقتصادیه فی البصره فی القرن الاول الهجری (بغداد: مطبعة المعارف، ۱۹۵۳)، ۲۵-۲۶ (شاید ۱۴ یا ۱۶ هـ.).

۶۰. بار هبرائوس (= ابن‌عربی) (و. ۱۲۸۶) عتبه و مغیره‌بن شعبه را تنها فرماندهانی نظامی می‌داند و طرح‌ریزی «خطط»، ساخت «منازل» و «مسجد جامع» و استقرار اعراب همگی به ابوموسی منتسب شده‌اند: تاریخ مختصر الدول، تصحیح آنتونی صلحانی (بیروت: مطبعة کاتولیکیة، ۱۸۹۰)، ۱۷۴. یعقوبی (*Historiae*, II, 163) آشکارا «اختطط» بصره را به عتبه نسبت می‌دهد.

۶۱. نک. پایین.

۶۲. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۵۳-۲۵۵۶.

را توصیف می‌کند نیز حضور ندارد: در این توصیف، تیر کمان فرد خائن به جای ابوصبره در مقابل پای ابوموسی به زمین می‌نشیند و جریان نبرد را تغییر می‌دهد.[٦٣] البته غیاب او در صحنه نبرد را می‌توان بر این اساس توجیه کرد که سنت فتوحات در مواردی میان فرمانده ارشدی که فرماندهی یک نبرد را بر عهده دارد و فرمانده زیردست او که گاهی امیرالقتال نامیده می‌شود و سپاه را به‌سمت میدان نبرد پیش می‌برد و امکان عقد معاهدات از جانب فرمانده ارشد خود را دارد، تفاوت قائل می‌شود.[٦٤] اما چنین تمیزی درباره نبرد شوشتر گزارش نمی‌شود و دیگر منابع به همان اندازه که درباره ابوصبره حرفی به میان نمی‌آورند، درباره فرماندهی ابوموسی متفق‌القول‌اند.[٦٥]

این منابع به یک دلیل واحد حضور ابوصبره در نبرد شوشتر و نیز نقش او را در موارد دیگر انکار کرده‌اند: سیف ظاهراً تنها کسی است که ذکر می‌کند ابوصبره برای مدتی کوتاه پس از عثمان‌بن غزوان و پیش از مغیره‌بن شعبه حکومت بصره را در اختیار داشته است.[٦٦] اینها مواردی هستند که بر اساس آنها می‌توان ظهور برجسته ابوصبره را در روایت سیف درک کرد و دلیل دیگری است برای نپذیرفتن این روایت. چراکه ظاهراً این روایت نه یک بازگویی موثق وقایع موردنظر، بلکه بیشتر بازگوکننده دیدگاهی است که به‌طور عام مورد تأیید راویان فتوحات بوده و آن مشترک دانستن نقش حکومت بصره و رهبری نبردهای خوزستان برای یک فرد بوده است.[٦٧] در مورد ابوموسی ـ که منابع اسلامی درباره آن توافق نظری گسترده دارند و متن سریانی ما

---

٦٣. همان، ١، ٢٥٥۴.

٦٤. یعنی سهیل‌بن عدی؛ همان، ١، ٢٥٠٦-٢٥٠٧.

٦٥. بنابراین مردان قبیله از مبارزه خود در کنار ابوموسی بر خود می‌بالیدند؛ نک. ابن‌ابی‌شیبه (و. ٨۴٩/٢٣٥)، المصنف، تصحیح سعید اللحّام (بیروت، دارالفکر ١٩٨٩)، ٨، ١٧؛ در ص ٣٢ ابوموسی مشخصاً امیرالجیش معرفی شده است. قمی (تاریخ قم، ٢٩٥) گزارش‌های ابوعبیده و ابن‌اسحاق را ذیل عنوان ذکر فتح ابوموسی اشعری آورده است.

٦٦. طبری، تاریخ، ١، ٢۴٩٨، ٢٢٥٠-2551.

٦٧. توجه داشته باشید که نخستین گزارش بلاذری (فتوح، ٣٧٦: قالوا) که به توالی عمومی وقایع می‌پردازد، آشکارا و مشخصاً فتح اهواز را با موضوع اداره بصره مرتبط می‌کند: «آنها می‌گویند: مغیره‌بن شعبه در زمان فرمانداری خویش به سوق‌الاهواز یورش برد، هنگامی که عتبه‌بن غزوان در اواخر ١۵ یا اوایل سال ١۶ از فرمانداری بصره برکنار شده بود... سپس ابوموسی هنگامی که عمر بعد از مغیره وی را به فرماندهی بصره منصوب کرد، به آنجا حمله برد».

نیز این اتفاق‌نظر را تقویت می‌کند ـ پذیرفتن دیدگاهی که او را بنیان‌گذار بصره و نیز دارنده نقشی چشمگیر در فتح خوزستان می‌داند، درست به‌نظر می‌آید. اما در مورد ابوصبره ما فقط روایت سیف را داریم.

شاید ابهام درباره ابوبصره در روایت سیف که او را سرپرست آنچه به‌عنوان دو ارتش جداگانه بصره و کوفه آورده، مزایایی روایی داشته است.[۶۸] این ارتش‌ها هر یک مشکلات خود را مطرح می‌کنند. اکنون با توجه به اینکه از منبع سریانی ما چنین برمی‌آید که ابوموسی از بصره به خوزستان آمده بود، می‌توانیم به گزارش‌های اسلامی که از نیروهای بصری سخن می‌گویند اطمینان کنیم.[۶۹] تأیید مشارکت کوفی‌ها در فتح جنوب دشوارتر است. همان‌طور که دانر متذکر شده است،[۷۰] بر سر مسأله ارسال قوای کمکی برای نبْرد خوزستان ـ که در آن کوفی‌ها تحت فرماندهی نعمان‌بن مقرن یا عماربن یاسر نقش مهمی دارند ـ اختلافاتی وجود داشت. در آنچه در ادامه می‌آید، من پیشنهادهایی درباره چرایی این مسأله ارائه می‌دهم.

فتح خوزستان

خراج منطقه مسأله‌ای مورد مناقشه بود، چراکه با مدعای فتح بود که فرد می‌توانست ادعای سهم نیز بکند: به‌عبارت دیگر چگونگی ثبت و ضبط فتوحات متأثر از سیاست‌های پس از فتوحات بود.[۷۱] سیف روایت‌کننده گزارشی است که در آن

---

۶۸. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۵۳: و علی الفریقین جمیعا ابوصبره.
قس. بلاذری، فتوح، ۳۸۰: حمل اهل البصره و اهل الکوفه. قس. مسأله بسیار متأخرتر مهلّب و عتّاب‌بن ورقاء که در آن موقعیت امیرالجماعه (= امیرالقتال) بر مبنای دعاوی فتوحات بصریان و کوفیان مشخص می‌شود. نک. مبرِّد (و. ۸۹۸/۲۸۵) الکامل فی اللغة و الادب، تصحیح ویلیام رایت (لایپزیگ: ۱۸۷۴-۱۸۹۲)، ۶۷۵.

۶۹. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۵۲-۲۵۵۴؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، تصحیح محمد عبدالمولیدخان و دیگران (حیدرآباد: دایرة‌المعارف العثمانیه، ۱۳۸۸-۱۳۹۵) ۲، ۵؛ بلاذری، فتوح، ۳۷۲-۳۷۳.

۷۰. نک. Donner, *Conquests*, 342, n. 229.

۷۱. قس. Robert Brunschvig, 'Ibn 'Abdalḥakam et la conquête de l'Afrique du Nord par les arabes: étude critique', *AIEO* 6 (1942-47), 110-55.
قس. با مسأله جزیره در C.F. Robinson, *Empire and elites after the Muslim conquest: the transformation of northern Mesopotamia* (Cambridge: Cambridge University Press, 2000), 6 ff.

احنف‌بن قیس داعی دعوی بصریان در مقابل کوفیان پس از فتح سوق الاهواز است و با توجه به پاسخ عمر، دعوی او قانع‌کننده بود: علاوه بر اعطای سرزمین شاهی ساسانیان به بصریان، گفته شده که عمر افرادی را که در سوق الاهواز جنگیده بودند، به‌شمار بصریانی که دوهزار درهم دریافت کردند، افزود.[۷۲] بصریان و کوفیان به‌ویژه درباره شوشتر اختلاف‌نظر داشتند. این ادعای قطعی تعلق شوشتر به بصریان به‌خوبی گویای آن است که جغرافیای اداری منطقه مناقشه‌برانگیز بود،[۷۳] و بازتاب‌های این جدال را می‌توان حتی تا دوران یاقوت حموی نیز ردیابی کرد؛ به‌طوری که در این زمان نیز هنوز عده‌ای شوشتر را متعلق به سوق الاهواز و عده‌ای آن را متعلق به بصره می‌دانستند. یاقوت همچنین راوی مجادله داغی است که میان دو گروه در مقابل عمر رخ داده بود و هر یک شوشتر را متعلق به خود می‌دانستند.[۷۴] ابن‌اعثم کوفی گزارشی مفصل‌تر از این واقعه یا صحنه‌ای مشابه به‌دست می‌دهد:

> بصریان و کوفیان با یکدیگر مجادله داشتند، بصریان می‌گفتند: «فتح از آن ماست!» و کوفیان می‌گفتند: «نه، فتح از آن ماست». و آن‌قدر در این‌باره مجادله کردند که چیزی به‌واقع ناخوشایند میانشان رخ داد.[۷۵]

راه‌حلی که در اینجا گفته می‌شود عمر ارائه داد، این است: اگرچه فتح را به‌واقع بصریان انجام داده‌اند اما مزایای حاصل به‌طور یکسان از آن کوفیان و بصریان است.[۷۶]

ابن‌اعثم این دیدگاه عمر را که خراج فتح باید میان بصریان و کوفیان توزیع شود با تفصیل بیشتری شرح داده است. در اینجا ابوموسی اشعری به خلیفه نامه‌ای

---

۷۲. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۳۹-۲۵۴۰؛ قس. همان، ۱، ۲۶۷۲-۲۶۷۳.
۷۳. قس. ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۳۵: و تستر من ارض البصره.
۷۴. یاقوت، معجم‌البلدان، ۱، ۸۴۹ (هر دو گزارش).
۷۵. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۲۷.
قس. منازعه میان یک کوفی و یک سوری که در آن مرد کوفی دربارهٔ پیروزی‌های همشهریانش صحبت می‌کند: «ما در نبرد قادسیه و کذا و کذا پیروز بودیم (نحن اصحاب یوم‌القادسیه و یوم کذا و کذا...)» و مرد سوری درباره پیروزی‌ها همشهریان خودش (از جمله در یرموک) سخن می‌راند، در ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۱۷.
۷۶. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۲۷.

می‌نویسد و از او تقاضای نیروی کمکی برای نبرد پیش‌رو در شوشتر می‌کند؛ خلیفه با گسیل عماربن یاسر که یک فرمانده کوفی بود این درخواست را اجابت می‌کند. همانند سایر گزارش‌ها،[۷۷] عبارات استمدّه و امدّه کلیشه‌های روایی‌اند و در این مورد احتمالاً نه‌تنها برای تأکید بر نقش خلیفه در تصمیم‌گیری‌های مربوط به فتوحات،[۷۸] بلکه همچنین برای وارد کردن نیروهای کوفی به صحنه‌ای که بیشتر در اختیار بصریان بود، به‌کار رفته‌اند. در ادامه عماربن یاسر خود به تشریح نامه خلیفه می‌پردازد: «او (خلیفه) به من فرمان می‌دهد تا برای کمک به برادران ایمانی خود از اهالی بصره به‌سوی ابوموسی بروم».[۷۹] پس از نبرد، عمر درباره اختلاف پیش‌آمدهٔ پس از نبرد چنین قضاوت می‌کند:[۸۰]

> شوشتر باید در جمله مغازی بصریان به‌شمار آید، گرچه آنان را برادرانشان از کوفه یاری کردند. همین امر درباره کوفیان صادق است: اگر آنان در پیشروی‌هایشان حمله‌هایی کردند و بصریان به یاریشان آمدند، ضرری {متوجه ادعای آنان} نخواهد بود. چراکه بر اساس کتاب خداوند پیروزی از آن همه مؤمنین است؛ و خدا همه مؤمنین را برادر قرار داده است[۸۱] و فتح از ان بصریان است اما کوفیان در اجر و غنائم آن با آنان شریکند. از مکرهای شیطان بهراسید.[۸۲]

بنابراین اندیشه‌ای پسافتوحاتی درباره تقسیم غنائم ـ یعنی اینکه صرفاً با یاری کردن بصریان، کوفیان از سهمی برابر با آنها برخوردار می‌شدند ـ در سنتی که مدعی

---

۷۷. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۳۴.

۷۸. نک. Noth/Conrad, *Early Arabic historical tradition*, 123-6.

اما قس.

C.F. Robinson, 'The Study of Islamic historiography: a progress report', *JRAS* 3, 7, 9 (1997), 218 ff.

۷۹. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۱۰.

۸۰. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۲۷.

۸۱. قس. انفال (۸): ۷۴؛ روم (۳۰): ۴۷؛ حجرات (۴۹): ۱۰.

۸۲. ادبیات به‌کار رفته در اینجا قرآنی است: نک. به‌ویژه، نساء (۴): ۱۲؛ یوسف (۱۲) ۱۰۰؛ روم (۳۰): ۲۸.

توصیف خود فتوحات است، قابل شناسایی است. اینکه دقیقاً همین مسأله مناقشه‌برانگیز بود، در جایی دیگر و در متنی فقهی روشن می‌شود.[۸۳] طبیعت جدلی و متأخر این گزارش علت لحن صلح‌جویانه عمر را روشن می‌کند: همه آن رقابت‌های محتمل میان لشکرها که انعکاس آن در را اختلافات پسافتوحات می‌یابیم[۸٤] با دیدگاهی واحد و تقدیرگرایانه درباره تاریخ فتوحات فرونشانده می‌شوند.

اختلافات پسافتوحات از جنبه‌های دیگری نیز روایات تاریخی را تحت‌تأثیر قرار داد. در مقابل آن دسته از منابع که حق برابری بصریان و کوفیان در بهره‌مندی از غنائم را به عمر نسبت می‌دهند، منابعی قرار دارند که این‌گونه نمی‌انگارند. یاقوت بازتابی از این دیدگاه دوم را به‌دست می‌دهد و معتقد است عمر خراج شوشتر را بر پایه این استدلال که شوشتر به بصره نزدیک‌تر است تا به کوفه به بصریان واگذار کرد نه به کوفیان.[۸۵] در یکی از عناوینی که به مدائنی نسبت داده شده است، یعنی خبر البصره و الفتوحها و فتوح ما یقاربوها من دهستان و الاهواز و الماسبذان و غیر ذلک،[۸٦] شاید بازسازی تاریخ فتوحات را بر مبنای این اصل در اختیار داشته باشیم.

هایندز نشان می‌دهد که چگونه منابع موجود درباره مشارکت اولیه بصریان در فتح فارس مبالغه کرده‌اند.[۸۷] با در نظر گرفتن مشکلاتی که درباره نقش کوفیان در

---

۸۳. طبری، الاختلاف الفقهاء، تصحیح یوزف شاخت (لایدن: ۱۹۳۳)، ۶۸-۷۱.

۸٤. درباره محتوای فخر اهل الکوفه علی البصره نوشته واقدی (و. ۸۲۳/۲۰۷) و مفاخرات اهل البصره و اهل الکوفه اثر مدائنی (و. ۸۴۲/۲۲۸) تنها می‌توان حدس و گمان‌هایی داشت؛ درباره این دو اثر نک. ابن‌ندیم، فهرست، ۱۰۰، ۱۰۴. نیز قس. یعقوبی، کتاب البلدان، تصحیح دخویه (لایدن: ۱۸۸۵؛ *BGA*7, 167-73).

۸۵. یاقوت، معجم‌البلدان، ۱، ۸۴۹: فجعلها عمربن الخطاب من ارض البصره لقربها منها.

۸٦. نک. یاقوت، ارشاد الاریب الی معرفة الادیب، تصحیح دی. اس. مارگلیوث، ویراست ۲ (لایدن: ۱۹۲۳-۱۹۳۱)، ۵، ۳۱۵؛

Ursula Sezgin, *Abū Miḫnaf. Ein Beitrag zur Historiographie der umaiyadischen Zeit* (Leiden: E.J. Brill, 1971), 44.

87. Martin Hinds, 'The first Arab conquests of Fārs', *Iran* 22 (1984), 39-53;

چاپ مجدد در:

Studies in early Islamic history, ed. Jere Bacharach, Lawrence I. Conrad and Patricia Crone (Princeton: Darwin Press, 1996), 197-229.

خوزستان وجود دارد، آنهایی که مصمم به بازسازی تاریخی‌اند، باید درباره نقش کوفیان در اینجا دوباره بیندیشند.

مسأله پیمان‌نامه‌ها

مسائل درباره آنچه متن سریانی ما آن را «آتش‌بس» خوانده، تنها اندکی آسان‌تر به‌نظر می‌رسند. اینکه روند فتوحات در خوزستان را صلحی کوتاه‌مدت منقطع کرد، امری دانسته است. اما در اینجا مسأله این است که یکی از منابع نویدبخش ما در سنت اسلامی، یعنی سیف، به‌جای ابوموسی اشعری از عتبه‌بن غزوان به‌عنوان طرف مقابل هرمزان در عقد پیمان‌نامه نام می‌برد.[۸۸]

در واقع سیف از دو پیمان‌نامه یاد کرده است. ابتدا هرمزان پس از اطلاع از شکست در مناذیر و نهرتیرا در مقابل مسلمانان، با عتبه‌بن غزوان در سوق الاهواز قرارداد صلح می‌بندد:

> هنگامی که قوم جنگنده {مسلمانان} علیه هرمزان پیشروی کرد و در نزدیکی او در سوق الاهواز اردو زد، هرمزان دریافت فاقد نیروی لازم برای مقابله است. پس تقاضای صلح کرد. آنان {مسلمانان} سپس در این‌باره به عتبه نامه‌ای نوشتند و راهنمایی او را جویا شدند. هرمزان به او نامه‌ای نگاشت و عتبه با این شرایط با صلح موافقت کرد: {هرمزان} تمام الاهواز و مهرجانقذق را به‌استثنای نهرتیرا، مناذیر و آن بخش از سوق الاهواز که تحت فرمان مسلمانان بود، خواهد داشت. آنچه ما آزاد کرده‌ایم به او بازگردانده نخواهد شد.

سپس درباره مرزهای میان قلمرو هرمزان و مسلمانان اختلاف‌هایی پیش می‌آید؛ در آنچه به‌دنبال آن رخ می‌دهد هرمزان «پیمان را شکست و از آنچه پذیرفته بود سر باز زد،[۸۹] کردها را به سپاه خود وارد کرد و به این‌ترتیب به نیروی سپاه خود

---

۸۸. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۳۸-۲۵۴۲.

۸۹. یعنی آنچه توافق کرده بود به‌عنوان خراج پرداخت کند؟ متن عربی این‌چنین است: و مَنَعَ ما قِبَلَهُ.

افزود».[۹۰] سپس به میدان رفت و در سوق الاهـواز شکسـت خـورد و سـرانجام بـه رامهرمز گریخت. در اینجا هرمزان برای بار دوم صلح کرد و دوباره عمـر شـرایطی برای صلح قائل شد: «عمر به او {عتبه} فرمان داد تا به شرط ذیل {پیشـنهاد صـلح هرمزان را} بپذیرد: نواحی فتح‌نشده یعنی شوشتر، شـوش، جنـدی‌شـابور، بنیـان و مهرجانقذق {تحت کنترل مسلمانان درآیند}». هرمزان این شرایط را که در ادامه با تفصیل بیشتری شرح داده می‌شوند، پذیرفت:

> فرماندهان نبرد اهواز مسئولیت آنچـه را کـه بـه آنهـا واگـذار شـده بـود پذیرفتند و هرمزان پایـداری بـه صـلح را. هرمـزان بـرای آنـان خـراج را جمع‌آوری می‌نمود و آنها از او محافظت می‌کردند.[۹۱] اگر کردان فـارس بر او می‌شوریدند، فرماندهان نبرد اهـواز بـه یـاری او می‌آمدنـد و از او دفاع می‌کردند.[۹۲]

صلح‌نامه دوم سرنوشتی متفاوت از عهدنامه اول نداشت: پس از اینکه دو ارتـش از مسلمانان، که یکی از آنها را ابوموسی راهبری می‌کرد، به اهواز رسیدند هرمـزان بـا نعمان‌بن المقرن درگیر شد، شکست خورد و به‌سوی شوشتر گریخت.[۹۳]

بار دیگر، وجود نقاط مشترک باعث خرسـندی مـی‌شـوند: هرمـزان ظـاهراً بـا مسلمانان به این توافق رسید کـه در ازای جمـع‌آوری خـراج بـرای ایشـان، قـدرت منطقه‌ای‌اش حفظ شود و به این‌ترتیب زمـان لازم بـرای تجدیـدقوای دوبـاره را بـه چنگ آورد. اگرچه تاریخ دقیق این صلح بر ما دانسته نیست، اما احتمالاً هم‌زمـان یا اندکی پس از سقوط اهواز بـوده اسـت. بـیش از ایـن نمـی‌تـوان چیـزی گفـت. شباهت نزدیک میان دو صلحی که سیف از آنها نام برده، ممکن است گویای ایـن نکته باشد که «پیوست» این دو صلح را تلفیق کرده است یا اینکه سیف (یا منبعـی

---

۹۰. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۴۰.
۹۱. یَمنَعونَهُ را ممکن است یعاونهم نیز خواند، «او (الهرمزان) به آنها کمک کرد».
۹۲. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۴۳.
۹۳. همان، ۱، ۲۵۵۲-۲۵۵۳.

که او بدان استناد جسته) چنان رنگ و لعابی به جریان صلحی واحد بخشیده که در نهایت از ورای آن دو روایت متفاوت منتج شده است. گزارش سیف از صلح دوم را می‌توان بر اساس استدلالی محتاطانه به واقعیت نزدیک‌تر دانست، زیرا در حالی‌که روایت صلح نخست هیچ ذکر دقیقی از خراج نمی‌کند، در گزارش دومین صلح صراحتاً آمده که هرمزان برای مسلمانان خراج جمع‌آوری می‌کند. علاوه بر این، تنها در این هنگام است که ابوموسی وارد صحنه می‌شود و نام شوشتر نیز به‌عنوان سنگر دفاعی هرمزان مطرح می‌شود: پس از شکست، او به شوشتر می‌گریزد و نیروی کمکی مردم فارس به شوشتر می‌آید. دست آخر عبارتی است که به «سرکشی هرمزان»، و به‌طور آشکار به شکستن دومین پیمان صلح اشاره دارد.[۹۴]

شوش: رهبری، اساوره (سواران) و دانیال

از آنجا که منبع سریانی ما از هرمزان هم در شوش و هم در شوشتر نام برده و شوشتر را مکان دستگیری نهایی او ذکر کرده، می‌توان نتیجه گرفت سقوط شوشتر پس از شوش رخ داده است. دانر خلاف این را صحیح و سقوط شوش را پس از شوشتر می‌داند.[۹۵] دانر برای این توالی هیچ منبعی ذکر نکرده اما از روایت طبری و سیف می‌توان چنین ترتیبی را برداشت کرد[۹۶] و دینوری (و. ۹۸۱/۲۸۱) نیز صراحتاً به این توالی اشاره دارد.[۹۷] البته اختلافاتی نیز در منابع وجود دارد. طبری آشکارا می‌گوید که درباره فتح شوش توافقی وجود ندارد.[۹۸] بلاذری سقوط شوشتر را پس از شوش قرار داده است؛[۹۹] ابن‌اعثم، ابوعبیده (و. ۸۲۶/۲۱۱) و ابن‌اسحاق (و. ۷۶۱/۱۵۱، بر اساس روایت قمی از وی، و. ۱۴۰۲/۸۰۵) نیز سقوط شوش را پیش

---

۹۴. همان، ۱، ۲۶۱۴.

95. Donner, *Conquests*, 216.

۹۶. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۵۱-۲۵۵۶.

۹۷. دینوری، اخبار، ۱۴۰.

۹۸. طبری، تاریخ، ۱، ۲۶۵۱: اختلف اهل السیر فی امرها. گزارش سیف درباره فتح شوشتر شاید نادرست باشد (همان، ۱، ۲۵۴۲-۲۵۴۵).

۹۹. بلاذری، فتوح، ۳۷۸-۳۸۱.

از فتح شوشتر ذکر کرده‌اند.[۱۰۰] کتانی نیز پیرو همین توالی است[۱۰۱] و متن سریانی ما نیز بر این ترتیب صحه می‌نهد.

ظاهراً منابع اسلامی به ضبط جزئیات روند واقعه فتح شوش چندان علاقه‌مند نبوده‌اند. در یکی از گزارش‌های بلاذری به حیله‌ای ناکام از جانب مرزبان (ناشناس) شوش اشاره شده است. بر اساس این گزارش، امان‌نامه‌ای داده می‌شود و نشانی از حمله به داخل شهر نیست. نکته اینجاست که ابوموسی متوجه حیله مرزبان می‌شود و او را همراه با هشتاد تن از جنگاورانش به قتل می‌رساند.[۱۰۲] گونه دیگری از همین ماجرا سپس به یکی از شرکت‌کنندگان در نبرد ربط داده شده است؛ در اینجا از دهقانی ناشناس صحبت می‌شود.[۱۰۳] ابن‌اعثم نیز این ماجرا را گزارش کرده اما نام مرزبان (شاپوربن آذرماهان) و یک فرد لشکری را ذکر کرده است.[۱۰۴] در این میان، به‌نظر می‌رسد سیف درصدد نشان دادن ملایمت مسلمانان پیروز است: پس از محاصره به شهر هجوم آورده می‌شود و ساکنان مغلوب عاجزانه درخواست بخشش و لطف می‌کنند، و مسلمانان به رهبری ابوصبره صلح می‌کنند، البته ابوموسی هم در صحنه حضور دارد. در پس این روایت ـ و شاید هم گزارش حیله ـ نشانه‌هایی از ناهماهنگی دیده می‌شود: اعطای صلح پس از ورود خشونت‌بار مسلمانان به شهر (بعد ما دخلوها عنوةً) و تقسیم غنائم که گفته می‌شود پیش از عقد صلح رخ داد (واقتسموا ما اصاب قبل الصلح)، نشان می‌دهد که این روایت در واقع گزارشی آشتی‌جویانه[۱۰۵] با هدف از بین بردن تناقض میان سنت‌های صلح و عنوه است.[۱۰۶] حیله ناکام در روایت ابن‌اعثم نیز شاید همین نقش را داشته است: به دلیل همین حیله ناکام، غنائم پس از

۱۰۰. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۹: ثم سار ابوموسی الی تستر بعد فراقه من امر السوس؛ قمی، تاریخ قم، ۲۹۵ (شوش پس از مناذیر آمده است).

101. Caetani, *Annali dell'Islam*, IV, 454.

۱۰۲. بلاذری، فتوح، ۳۷۸.

۱۰۳. همان، ۳۷۸-۳۷۹؛ همچنین نک. ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۳۲؛ قمی، تاریخ قم، ۲۹۵.

۱۰۴. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ٦-۷.

۱۰۵. قس. مسأله سوق‌الاهواز که بنابر گزارش ابن‌خیاط (تاریخ، ۱، ۱۰۶) فتح آن صلحاً و عنوةً بود.

۱۰٦. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵٦۵. قس.

Albrecht Noth, 'Zum Verhältnis von Kalifer Zentralgewalt und Provinzen in umayyadischer Zeit. Die 'Ṣulḥ-'Anwa' Traditionen für Ägypten und den Iraq' *WI* 14 (1973), 150-62.

امان دادن ضبط شدند.[107] واضح است منبع سریانی ما که ماجرای کشتار مسیحیان شهر را با تمام جزئیات شرح داده است، جایی برای ارائه چنین گزارش‌هایی در خود نمی‌دیده است. در هیچ‌یک از این گزارش‌های اسلامی ذکری از هرمزان نمی‌بینیم.

در گزارش سیف نیز هرمزان در جبهه دفاعی ساسانیان غایب است اما شاید بتوان بازتاب حضور او را یافت: شهریار که برادر هرمزان معرفی می‌شود، مسلمانان را در نبرد رهبری می‌کند. اینجاست که درمی‌یابیم چه چیزی واقعاً برای این مراجع مهم بوده است: سرنوشت اساوره یا سواره‌نظام ارتش ساسانی. موضوع اساوره مانند مسائل بسیار دیگری در تاریخ دوران اوایل اسلام، به‌تازگی مورد توجه قرار گرفته، و اگرچه گزارش فتوحات عموماً به‌تنهایی برای اقناع مورخان درباره اسلام آوردن اساوره در همان دوران اولیه کفایت می‌کرده‌اند،[108] اما مدارکی وجود دارد که نشان می دهد اسلام آوردن آنها به‌واقع در دوران اموی اتفاق افتاده است.[109] برای نخستین راویان مسلمان دستمزد بالای اساوره مهم بود نه موضوع اسلام آوردن آنان. اختصاص فصلی کامل به موضوع امر الاساوره و الزط توسط بلاذری نشان می‌دهد این مسأله حتی تا زمان او هم مهم بوده است.[110] از سویی، اساوره در جریان فتح شوشتر به‌عنوان نیرویی وفادار به ساسانیان معرفی شده‌اند. به این ترتیب ابن‌اعثم، که توالی وقایعی مشابه با متن سریانی ما ارائه می‌کند، نه‌تنها از مرازبه (مرزبانان)، بلکه از اساوره نیز در میان سپاه هرمزان، که در شوشتر در مقابل مسلمانان ایستادگی کرد، نام

---

۱۰۷. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۷.

108. Bertold Spuler, *Iran im frühislamischer Zeit* (Wiesbaden: Franz Steiner, 1952), 254; Morony, *Iraq*, 198.

برای بررسی کلی مسأله اساوره در دوران اوایل اسلام نک.

Mohsen Zakeri, *Sāsānid soldiers and early Muslim society: the origins of ʿAyyārūn and Futuwwa* (Wiesbaden: Harrassowitz, 1995), index, s.v.

109. Patricia Crone, *Slaves on horses: the evolution of the Islamic polity* (Cambridge: Camberidge University Press, 1980), 237, n. 362.

۱۱۰. بلاذری، فتوح، ۳۷۲-۳۷۳.

از جمله آثار منسوب به مدائنی کتاب الاساوره است؛ نک. ویرایش رضا تجدد از فهرست (تهران: مطبعه دانشگاه، ۱۳۴۹)، ۱۱۵؛

Bayard Dodge, *The Fihrist of al-Nadīm: a tenth-century survey of Muslim culture* (New York and London: Columbia University Press, 1970), I, 225

(فلوگل، فهرست، ۱۰۳، کتاب الاشاره خوانده است).

می‌برد.[۱۱۱] در روایت ابن‌سعد (و. ۸۴۴/۲۳۰) نیز هرمزان فرماندهی گروهی از سواران را در شوشتر به عهده دارد.[۱۱۲] از سویی دیگر، مدائنی دیدگاه عموماً مقبول‌تری را روایت می‌کند که بر اساس آن سیاه الاسواری از سوی یزدگرد برای دفاع از شوش و هرمزان برای نبرد در شوشتر مأمور شدند؛ و بر اساس منابع مورد استفاده بلاذری هنگامی که سیاه دریافت شوش سقوط کرده یا، به گفته مدائنی، پس از اینکه فهمید در مجموع نیروی مسلمانان بر ساسانیان برتری دارد، همراه با اساوره به سپاه مسلمانان پیوست.[۱۱۳] این جریان زمینه را برای مشارکت اساوره در شوشتر فراهم می‌کرد، مسأله‌ای که البته با اکراه پذیرفته و گزارش شده است.[۱۱٤]

در واقع تنها با این فرض که اساوره پیش از فتح شوشتر اسلام آورده بودند، می‌توانیم روایت سیف از وقایع را بفهمیم؛ چراکه به گفته او عمر به ابوموسی فرمان داد تا به آنها بالاترین دستمزد برابر با آنچه به اعراب داده می‌شد، بپردازد به‌رغم آنکه ابوموسی تلاش ضعیف ایشان در شوشتر را تحقیر می‌کرد. ابیات زیر به‌خوبی گویای آزردگی‌خاطر اعراب از این مسأله است:

هنگامی که عمر اوج شجاعت آنان را دید
و دریافت که این امر چه می‌تواند به‌دنبال داشته باشد،[۱۱۵]
برای آنان دستمزدی به اندازه دوهزار درهم در نظر گرفت
و برای عکّ و حمیر به سیصد درهم بسنده کرد.[۱۱٦]

گزارش‌هایی که سیناه/سینه را فردی خائن معرفی می‌کنند که شوشتر را به مسلمانان وانهاد، احتمالاً نشان‌دهنده همان تمایلات ضداساوره‌ای هستند که به خلق این ابیات منجر شدند.[۱۱۷]

---

۱۱۱. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۱۳.
۱۱۲. ابن‌سعد، فتوح‌الطبقات الکبیر، تصحیح ادوارد زاخائو و دیگران (لایدن: ۱۹۰۴-۱۹۴۰)، ۵، ۶۴.
۱۱۳. طبری، تاریخ، ۱، ۲٥٦۲-۲٥٦٤؛ بلاذری، فتوح، ۳۷۲-۳۷۳. دربارهٔ اعتبار «جماعة من اهل العلم».
۱۱٤. بلاذری، فتوح، ۳۸۲: یُقال ... و الله اعلم؛ طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۶۳-۲۵۶۴: و قوم یقولون.
۱۱۵. یعنی او نیروی بالقوه ایشان و نیز مخاطرات از سر باز کردن آنها را متوجه شده بود.
۱۱٦. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۶۳-۲۵۶۴.
۱۱۷. درباره مسأله خیانت در شوشتر به ادامه مقاله رجوع کنید.

در مورد دانیال دلایل محکم‌تری وجود دارد. ارتباط افسانه‌ای میان دانیال و شوش موضوعی نیست که پس از اسلام شکل گرفته باشد.[۱۱۸] ارتباط بین شوش و دانیال به دوران پیش از اسلام بازمی‌گردد[۱۱۹] و به‌نظر می‌رسد این موضوع در سده هفتم م. (و حتی پیش‌تر) رواج عام داشت. مثلاً در کتاب تاریخ ارمنی منسوب به سبئوس (نگارش در حدود ۶۶۰-۷۰ م.) آمده است که موریس امپراتور بیزانس (۶۰۲-۵۸۲ م.) تلاشی بی‌سرانجام برای انتقال پیکر دانیال از شوش به قسطنطنیه داشت. در اینجا نیز، همانند منبع سریانی ما، درباره هویت این جسد ادعاهایی متفاوت مطرح شده است.[۱۲۰] در سایه همین اطلاعات باید روایت متن سریانی‌مان را بررسی کنیم: «آنها {تازیان} به خانه‌ای که «خانه مار دانیال» نام دارد دست پیدا کردند و گنجینه‌ای را که در آنجا به دستور شاه از روزگار کورش و داریوش به امانت گذاشته شده بود تصاحب کردند». با در نظر داشتن همین اطلاعات است که باید گزارش‌های عربی درباره چگونگی کشف جسد دانیال در شوش را مطالعه و بررسی کنیم؛ این گزارش‌ها خوشبختانه در سنت روایی فتوحات موجود هستند.[۱۲۱]

دور از تصور نیست که مسلمانانِ فاتحِ یکتاپرست نسبت به دانیال که در آن زمان نزد مسیحیان و نیز برخی یهودیان از پیامبران دانسته می‌شد، علاقه نشان

---

۱۱۸. مسأله‌ای که از ترجمه تاریخ طبری ویلیام برینر استنتاج می‌شود،
The history of al-Ṭabarī, II: Prophets and patriarchs (Albany: State University of New York Press, 1987), 48, n. 129; and Georges Vajda, art. ‘Dāniyāl’ in *EI*², II (Leiden: E.J. Brill, 1965), 112b.

۱۱۹. نک. شواهد گردآوری‌شده توسط لوئیس گینزبرگ در
The legends of the Jews (Philadelphia: Jewish Publication Society of America, 1928), VI, 437, n. 20.

120. *Histoire d’Héraclius*, 29-30.
قس. بلاذری، فتوح، ۳۷۸: قیل انَّ فیه جثة دانیال.

۱۲۱. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵٦٦-۲۵٦۷؛ بلاذری، فتوح، ۳۸۷؛ ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ٦-۹؛ ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۳۱؛ قمی، ۲۹٦-۲۹۷؛ ابن‌زنجویه (و. ۲۵۱/۸٦۵)، کتاب الاموال، تصحیح شاکر ذیب فیاض (ریاض: مرکز الملک فیصل للبحوث و الدراسات، ۱۹۸٦) ۲، ۷۸٤؛ ابن‌ابی‌عدسه (زنده در قرن نهم/پانزدهم)، قصص‌الانبیاء، کتابخانه خالدی (بیت‌المقدس) نسخه Ar. 86, fol. 114r.
نیز نک.
M. Kevran and S. Renimel, ‘Suse islamique: remarques préliminaires et perspectives’, *Studia Iranica* 3 (1974), 256.

دهند.[۱۲۲] نام دانیال در قرآن نیامده، اما باید توجه کرد که نام بسیاری دیگر از انبیـاء خدا نیز در قران نیامده و فقط به‌وجود ایشان اشاره شده[۱۲۳] و نیز نظر به اینکه اجماع درباره این پیامبران به‌تدریج حاصل شد، می‌توان تصـور کـرد کـه مسـلمانان فـاتح جهت‌گیری عاری از تعصبی نسبت به مسأله دانیال داشتند.[۱۲٤]

اما برخلاف مسلمانان فاتح، موضع روایت‌نویسان بعدی تا حد زیادی مشـخص است. نخست اینکه پیشگویی‌های منسوب به دانیال در دوران اولیه تا حدودی مـورد توجه بودند و ایـن علاقـه‌منـدی نشـانگر محبوبیـت یکسـان متـون آخرالزمـانی نـزد مسیحیان آن دوران[۱۲۵] و نیز مسلمانان است.[۱۲٦] در واقع سیف (یا یکی از منابع مـورد

---

۱۲۲. نک.

John Barton, *Oracles of God: perceptions of prophecy in Israel after the exile* (London: Darton, Longman and Todd, 1986), 36-7, 99; Geza Vermes, 'Josephus' treatment of the Book of Daniel', *JJS*, 42 (1991), 158 with n. 14.

۱۲۳. نک. غافر (۴۰): ۷۸: و لقد ارسلنا رسلاً من قبلک منهم من قصصنا علیک و منهم مـن لـم نقصص علیک.

قس. یک بررسی نسبتاً متقدم در اثر عبدالملک‌بن حبیب (و. ۸۵۲/۲۳۸) با عنوان

Kitāb al-ta'rīkh, ed. Jorge Aguadé (Madrid: Consejo superior de investigaciones científicas, 1991), 26-7.

۱۲٤. در واقع عدم پذیرش پیامبری دانیال از سوی خاخام‌ها گاه و بی‌گاه در منابع اسلامی بازتاب یافته است. برای مثال کلمات منتسب به ابوصبره (طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۶۶) و علی(ع) که پرسش را این‌گونه پاسخ داد: «بلا هذا دانیال الحکیم و هو غیـر مرسـل» (ابن‌اعـثم، فتـوح، ۲، ۸) قـس. ابن‌ابی‌شیبه مصنف، ۸، ۳۱: فانّه نبی. برای یک بررسی مفصل درباره رسول و نبی نک.

Geo Widengren, *Muḥammad, the Apostle of God, and his Ascension* (*King and Saviour V*) (Uppsala: Almqvist and Wiksells, 1955), chapters 1-4.

۱۲۵. در خصوص استفاده از الگوی دانیال در تواریخ و روایات آخرالزمانی نک.

G.J. Reinink, 'Ps.-Methodius: a concept of history in response to the rise of Islam', in Averil Cameron and Lawrence I. Conrad, eds, *The Byzantine and early Islamic Near East*, I: *problems in the literary source material* (Princeton: Darwin Press, 1992), 161-6; و در همـان کتـاب H.J.W. Drijvers, 'The Gospel of the Twelve Apostles: a Syriac apocalypse from the early Islamic period', 201-08.

۱۲٦. نک. خطیب البغدادی (و. ۱۰۷۱/۴۶۳)، تقیید العلم، تصحیح یوسف العـش (دمشـق: دار احیاء السنة النبویه، ۱۹۴۹)، ۵۱، ۵۶-۵۷ (کاتبی از شوش کتاب دانیال را استنساخ کرده و بـرای این کار نکوهش می‌شود؛ این نکته نخستین‌بار مورد توجه کرون قرار گرفت: Crone, *Slaves*, 18. درباره محبوبیت دانیال نزد یهودیان ساسانی نک.

←

استفاده او) به‌گونه‌ای از پیروزی حتمی مسلمانان سخن می‌گوید که تنها در پرتو اندیشه‌های مسیحی باورمند به سلطنت هزارساله مسیح که فتح شوش را با دوران آخرالزمان مربوط می‌داند، قابل‌فهم است. بنا بر گزارش سیف، راهبان و کشیشان از فراز باروی شهر محاصره‌کنندگان مسلمان را مسخره می‌کردند و می‌گفتند: «ای اعراب، از میان آنچه پیشینیان و عالمان ما به آموخته‌اند، یکی این است که تنها دجّال یا سپاه تحت فرماندهی او شوش را تسخیر خواهد کرد. اگر دجّال فرمانده شماست، شما شهر را خواهید گشود، و اگر او راهبر شما نیست به خود زحمت محاصره شهر ما را ندهید!».[۱۲۷] و البته از دید عالمان مسلمان فتوحات نه کار دجّال، بلکه به‌دست خدا صورت می‌گرفت؛ و نه‌تنها نشانه آخرالزمان نبود، بلکه بالعکس آغاز دورانی نوین را رقم می‌زد. در نتیجه محاصره و تسخیر پیروزمندانه شوش بی‌اعتباری مسیحیان و اعتقاد نادرست آنها را نشان داد و آنچه را که می‌بایست باوری آشنا بوده باشد، یکسره بی‌اعتبار می‌کرد.[۱۲۸]

به‌نظر می‌رسد روایت‌های مربوط به دانیال از دغدغه‌های شمایل‌شکنانه نیز متأثر شده باشد.[۱۲۹] در این راستا جالب است که متن سریانی ما بر گزارش‌های منابع اسلامی درباره جابه‌جا کردن جسد دانیال به‌وسیله اعراب صحه نمی‌گذارد.

→ Jacob Neusner, *A history of the Jews in Babylonia*, II: *The early Sasanian period* (Leiden: E.J. Brill, 1966), 236-7.

۱۲۷. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۶۴، ۲۵۶۵.

۱۲۸. حضور ضدمسیح در یک ارتش محاصره‌کننده، سنتی پرسابقه در نوشتارهای مسیحی است. برای مثالی از سده چهارم نک.

Norman Cohn, *The pursuit of the millennium*, revised ed. (London: Pimlico, 1993), 27-8.

۱۲۹. بیزاری شدیدی از شمایل و آثار مقدس در یک منبع اوایل قرن هشتم از جنوب عراق گزارش شده است؛ برای روایت خلاصه‌ای از یک منازعه منتشرنشده میان یک عرب و راهبی از اهالی بت حالی نک.

G.J. Reinink, trans., *Die syrische Apokalypse des pseudo-Methodius* (Louvain: Peeters, 1993; *CSCO* 541, *Scr. syri* 221), xlviii. See also Hoyland, *Seeing Islam as others saw* it, 465-72;

برای شواهد باستان‌شناختی تقریبی درباره شمایل‌شکنی اسلامی نک.

Robert Schick, *The Christian communities of Palestine from Byzantine to Islamic rule: a histotical and archeological study* (Princeton: Darwin Press, 1995), 207-09.

اگرچه داستان این مواجهه در منابع به چندین صورت مختلف روایت شده،[۱۳۰] اما در همه آنها وجهی مشترک وجود دارد: مکان دفن جسد باید بر کسانی که مصمم به پیدا کردن ـ و شاید برگرداندن ـ بقایا بوده‌اند، مخفی بماند.[۱۳۱]

شوشتر ۱: خائنان و عهدنامه‌ها

باید گفت تاریخ‌نگاری فتح خوزستان عموماً از زمان ولهاوزن به‌بعد پیشرفت چندانی نداشته است؛ تنها استثنا در این میان موضوع محاصره شوشتر است.[۱۳۲] تاریخی بودن واقعه محاصره شوشتر مورد تأیید ولهاوزن و کتانی بوده[۱۳۳] و همچنان اقبال عام دارد. در مواردی نیز این محاصره با خیانت یکی از اهالی شوشتر که شهر را به اعراب تسلیم کرد آمیخته است.[۱۳۴] در این میان نوت اما نظر دیگری ارائه کرده است. نوت با اشاره به کثرت روایت‌های مربوط به محاصره در سنت اسلامی فتوحات به‌طور عام و روایت محاصره شوشتر به‌طور خاص، معتقد است که این روایت‌ها را باید

---

۱۳۰. بلاذری، فتوح، ۳۷۸؛ طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۶۷؛ ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۸-۹.

۱۳۱. ابن‌اعثم (فتوح، ۲، ۸) دلیل این مسأله را آشکارا این‌گونه بیان کرده است که «علی پیشنهاد کرد جسد دوباره در مکانی که مردم شوش قادر به یافتن آن نباشند، دفن شود». قس. ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۳۱-۳۲، درباره جسدی در شوشتر که در ادامه بحث آن می‌آید: «در جایی که تنها شما دو نفر از آن آگاهید». به گفتهٔ قمی تاریخ قم، ۲۹۷ تنها برخی از مردم قم که اتفاقاً در آن هنگام در شوش بودند، از مکان آن آگاهی یافتند.

۱۳۲. منابع اسلامی این محاصره را به‌خوبی گزارش کرده‌اند؛ نک. خلیفةبن خیاط، تاریخ، ۱، ۱۳۳، ۱۳۸-۱۴۲؛ ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۲۸-۳۲؛ طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۵۲-۲۵۵۶؛ بلاذری، فتوح، ۳۸۰؛ دینوری، اخبار، ۱۳۷-۱۳۸؛ ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۱۲-۱۵، ۱۸-۲۳؛ ابن‌سعد، طبقات، ۵، ۶۴؛ قمی، تاریخ قم، ۲۹۷-۲۹۸. نیز نک. بار هبرائوس (=ابن‌عربی)، تاریخ، ۱۷۴.

133. Wellhausen, 'Prolegonmen', 96; Caetani, *Annali dell'Islam*, IV, 457-8.

۱۳۴. برای مثال د.ر. هیل معتقد است: «اینکه دروازه به‌وسیله خیانت یک شهروند گشوده شده باشد کاملاً محتمل است چراکه مسلمانان در این هنگام در نبردهای محاصره‌ای مهارت چندانی نداشتند». نک.

The termination of hostilities in the early Arab conquests, A.D. 634-65 (London: Luzac, 1971), 134; *of Iran*, IV, ed. R.N. Frye (Cambridge: Cambridge University Press, 1975), 15:

«محاصره شوشتر طولانی شده بود، اما در نهایت خیانت یک ایرانی به نام سیا، ورود اعراب به شهر را ممکن ساخت».

یکی از شاخصه‌های گفتمان تاریخی تفسیر کرد و بـه ایـن ترتیـب اینهـا «گـزارش تاریخ نیستند، بلکه در عوض به‌کارگیری کلیشه‌هایی ادبی‌اند».[۱۳۵]

دیدگاه نوت در مجموع درست است: گزارش‌های محاصره/خیانت مـی‌تواننـد در قالبی کلیشه‌ای عمل کنند[۱۳۶] و از یک حادثه بـه واقعـه بعـدی مـی‌انجامـد.[۱۳۷] ممکن است ظهور این مضمون در ادبیات فتوحـات از جهـاتی بـه ظهـور یهـودی فریبکار در سیره مرتبط باشد.[۱۳۸] از آنجا که مجموعه منابع سریانی پـیش از اسـلام دربرگیرنده گزارش‌هـایی از وقـایع پرمـاجرای محاصـره‌هـای گونـاگون هسـتند[۱۳۹] می‌توان انگاشت که چنین موضوعی از چنان محبوبیتی برخوردار بود که به‌شـکلی گسترده در خاورنزدیک عهد باستان متأخر روایت می‌شد.[۱۴۰] به هر تقـدیر بـه‌نظـر می‌رسد ماجرای یک محاصره نیز درست مانند مـاجرای یـک تکبیـر[۱۴۱] مـی‌توانـد

---

135. Noth/Conrad, *Early Arabic historical tradition*, 19.

۱۳٦. کلیشه فرد خائن مورد توجه کانرد نیز قرار گرفته است. نک.

Lawrence I. Conrad, 'The conquest of Arwād: a sourcecritical study in the historiography of the early medieval Near East', in Cameron and Conrad, eds, *The Byzantine and Early Islamic Nar East*, I, 363.

۱۳۷. درباره این جریان وقایع از یکی به دیگری نک.

Noth/Conrad, *Early Arabic historical tradition*, 109.

138. Conrad, 'Arwād', 363, citing Wansbrough, *Sectarian milieu*, 18-21, 109 (on the motif of the treacherous Jew in the sīra tradition).

۱۳۹. برای نمونه‌ای از مثال‌های بسیار در این زمینه نک.

Ps.-Zacharias Rhetor (wr. c. 550), *Historia ecclesiastica Zachariae Rhetori vulgo adscripta*, ed. and trans,. E.W. Brooks (Paris: L. Durbecq, 1919-21; *CSCO* 83-84, *Scr. syri* 38-39), VII. Iii-iv (25-28/16-19), IX.cvii (132-33/90-91). Similary, The *Chronicle of Joshua the Stylite* (wr. c. 518), ed. and trans. William Wright (Cambridge: Cambridge University Press, 1882), 50/42

(نگهبانان به خواب رفتند): «به دلیل این بی‌مبالاتی چنان‌کـه مـا می‌پنـداریم یـا در اثـر خیانـت، آن‌طور که مردمان می‌گویند، یا بر اثر قهـر خداونـد...، (ترجمـهٔ رایـت)؛ و ۵۹/۶۸ (فـرد فـراری بیزانسی‌ها را علیه پارسیان یاری می‌کند). همچنین بخش آخر متن سریانی‌شده ترجمه‌شده در بالا را با یوشع دروغین ۵۹/۶۹-۶۰ مقایسه کنید: (مـدافعان خانـه‌هایی مـوقتی روی دیوارهـا سـاخته بودند)؛ آیا باید شریک خیانتکار را فردی از میان نیروی دفاعی تلقی کنیم؟

۱٤۰. داستان‌هایی از این دست سابقه‌ای بسیار طولانی دارند. قس. یوشع ،۲ که شرح می‌دهد چگونـه راحاب، فاحشه‌ای در اریحاء، جاسوسان اسرائیلی را پذیرا می‌شود و پناه می‌دهد و با آنها پیمانی می‌بندد که امنیت خانواده او را ضمانت می‌کند؛ برای بررسی این موضوع و کتاب‌شناسی مرتبط، نک.

J. Alberto Soggin, *Joshua: a commentary* (London: SCM Press, 1972), 34-43.

141. Crone, *Slaves*, 12.

به‌وسیله یک منبع سریانی قدیمی تأیید شود. در مورد شوشتر، گزارش‌هایی که میان محاصره و خیانت پیوندی ایجاد کرده‌اند به‌وضوح بازتابنده خاطره‌ای اولیه ـ و اصیل ـ از وقایع هستند. منبع سریانی نه‌تنها بر مسأله خیانت، بلکه بر مدت زمان ذکرشده محاصره (دو سال)[۱٤۲] و بر روایت نفوذ مسلمانان به شهر از طریق تونل‌های آب واقع در زیر باروی شهر نیز صحه می‌گذارد.[۱٤۳]

البته این بدان معنا نیست که می‌توان روایات متداول درباره فتح شوشتر را به‌طور تام و تمام پذیرفت. چراکه محاصره‌ها افسانه می‌آفرینند: افسانه شجاعت‌ها، سختی‌ها، وفاداری‌ها و خیانت‌ها، تکبرها و تعصب‌ها. همان‌طور که نولدکه اشاره کرده است،[۱٤٤] مدت زمان طولانیِ محاصره شوشتر به سهم خود به خلق داستان‌هایی منجر شده است و این داستان‌ها خود توضیحی هستند بر اینکه چرا این فتح به همان شیوه کلیشه‌ای روایت شده است.[۱٤٥] در مواردی حتی می‌توان به درکی اجمالی نسبت به بستر اجتماعی خلق برخی از این‌گونه داستان‌سرایی‌ها

---

۱٤۲. ابن‌سعد، طبقات، ۵، ۶۴ (روایت دیگری به ۱۸ ماه اشاره دارد)؛ خلیفةبن خیاط، تاریخ، ۱، ۱۳۹ (حدود یک سال)، ۱۴۱ (۲ سال یا ۱۸ ماه)؛ ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۲۸ (حدود یک سال).

۱٤۳. ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۲۸؛ فَاَدخله من مدخل الماء؛ خلیفةبن خیاط، تاریخ، ۱، ۱۳۹: فَاَدخله من مدخل الماء مدخلاً؛ ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۲۰: نهر تستر. به این‌ترتیب «پیوست» بر این عقیدهٔ یینبول که گفته‌های سیف متکی بر اطلاعات موثقی بوده، صحه می‌نهد طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۵۴-۲۵۵۵: مخرج الماء؛ نک. دومین پیوست در ترجمهٔ وی از تاریخ طبری

The history of al-Ṭabarī, XIII: *the conquest of Iraq, southwestern Persia and Egypt* (Albany: State University of New York Press, 1989), 227-9.

برای طرح دوباره (البته بر مبنای دلایلی متفاوت) این باور که اورشلیم به دلیل نفوذ اسراییلی‌ها به درون سیستم دفاعی شهر از طریق یک آبراهه سقوط کرد، نک.

Z. Abells and A. Arbit, 'Some new thoughts on Jerusalem's ancient water system', *PEQ* 127 (1995), 2.

144. Nöldeke, 'Chronik', 44, n. 1.

۱٤۵. مردان قبیله درباره حضورشان در نبرد بانگ می‌زدند و یک نفر لاف می‌زد که او در نبردهای قادسیه، جلولا، شوشتر، نهاوند و یرموک حضور داشته است؛ نک. فسوی (۸۹۰/۲۷۷) کتاب المعرفة و التاریخ، تصحیح اکرم ضیاءالعمری (بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۹۸۱) ۱، ۲۳۳. قس. ابن‌قتیبه (و. ۸۸۹/۲۷۶)، عیون الاخبار، تصحیح احمد زکی العدوی (قاهره: دارالکتب، ۱۳۴۳-۱۹۲۵/۱۳۴۸-۱۹۳۰)، ۳، ۲۴۵ (اصفهان، تستر، مهرجان، کور الاهواز، فارس).

رسید. در مقابل پرسش عمر درباره چگونگی فتح شوشتر، «زیاد (ابن‌ابیه) برخاست و با چنان مهارتی روایت‌پردازی کرد که مردم از مهارت او در شگفت شدند و او را خطیب خواندند!».[۱۴۶] به این‌ترتیب، روایت‌هایی از این دست نه به‌خاطر وفاداری بی‌کم‌وکاستشان نسبت به آنچه روی داده بود، بلکه به این دلیل که شنوندگان را منقلب می‌کردند، مورد توجه و ستایش قرار می‌گرفتند؛ آنچه مورد توجه واقع می‌شد میزان انطباق روایت با واقعیت تاریخی نبود، بلکه درجه فصاحت و بلاغت راوی در بیان ماجرایی جالب بود. با توجه به اینکه در دوران مورد مطالعه ما آمیختگی حافظه تاریخی و داستان‌سرایی امری متداول بوده، جست‌وجوی گزارشی در سنت اسلامی که از این قاعده مستثنا مانده باشد، بیهوده است: مطالب افسانه‌ای به‌وفور در گزارش‌های اولیه (ابن‌سعد، ابن‌ابی‌شیبه و خلیفه‌بن خیاط)[۱۴۷] و نیز روایت‌های متأخرتر حضور دارند.

برخی از این مطالب، مانند اوایل را می‌توان به‌راحتی کنار گذاشت، نه‌تنها به این خاطر که غیرواقعی بودن آنها اشکار است، بلکه به این دلیل که بسط‌پذیرند: هیچ‌کدام از تفاسیر جدی مربوط به فتح شوشتر حول این مسأله نمی‌چرخند که «چه کسی نخست بر دروازه شوشتر آتش افروخت».[۱۴۸] نکته‌ای که من می‌خواهم در اینجا بر آن تأکید کنم دشواری تمایز میان مطالب باارزش و مطالب بی‌اهمیت است. برای مثال بدون منبع سریانی‌مان متوجه نمی‌شدیم که ظاهراً تنها هویت فرد خائن بر مبنای دیدگاه جدلی پرورانده شده است. در بیشتر گزارش‌های اولیه فرد خائن بدون

---

۱۴۶. فقامَ زیاد فتکلّم فابلغ فاعجب الناس من بیانه و قالوا انّ ابن‌عبید لخطیب، نک. زبیری (و. ۸۵۱/۲۳۶) نسب قریش، تصحیح لوی ـ پرونسال، (قاهره: دارالمعارف، ۱۹۵۳)، ۲۴۴-۲۴۵. جایگاه اصلی طرح فصاحت زیاد خطبه مشهور بتراء وی خطاب به بصریان است؛ درباره شهرت وی در فصاحت نک.

Henri Lammens, 'Ziād ibn Abīhi, vice-roi de l'Iraq, lieutenant de Mo'āwiya', چاپ مجدد در:

Études sur le siècle des Omayyades (Beirut: Imprimerie catholique, 1930), 60.

۱۴۷. ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۳۱-۳۲؛ خلیفه‌بن خیاط، تاریخ، ۱، ۱۳۸-۱۴۲. نیز قس. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۱۸-۲۵ (برای قهرمانان).

۱۴۸. ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۳۱.

نام است.[۱۴۹] دینوری و ابوعبیده/ابن‌اسحاق (بر اساس روایت قمی از او) البته استثنا هستند. در روایت این دو در ابتدا شخص خائن بدون نام است (مردی از اشراف اهل مدائن، دهقانی از جمله بزرگان شوشتر)، اما در ادامه او با نام سینا/سینه (نام او سینه بود) معرفی می‌شود.[۱۵۰] همان‌طور که دیدیم، ظهور او در اینجا را احتمالاً باید در پرتو آثار جدلی درباره اساوره شرح داد؛ در اینجا صرفاً نمونه دیگری از این «توجه بیش از اندازه به نام‌ها» را نیز در سنت روایی اسلامی شاهدیم.[۱۵۱]

ما هرگز جزئیات هویت فرد خائن را درنخواهیم یافت[۱۵۲] چراکه منابع نسطوری نیز بالطبع در این‌باره در پی منافع خود بودند؛ در این آثار نیز مانند نوشته‌های عربی هویت فرد خائن بر مبنای دیدگاهی جدلی شکل گرفته است. خاستگاه فرد خائن در شوشتر به‌طرز مشکوکی با پطرس، که ذکر خیانت او و به دنبال آن گشایش اسکندریه به روی پارسیان در اوایل رویدادنامه آمده، یکی است و هر دو اهل بت قطرایه معرفی شده‌اند.[۱۵۳] هویت این مردان را نه در ماجرای اسکندریه و نه در شوشتر می‌توان تأیید کرد و برای اینکه بدانیم چرا بت قطرایه خاستگاه چنین افرادی معرفی شده است، باید به اختلافات کلیسای نسطوری در زمان نگارش منبع سریانی‌مان رجوع کنیم. در میانه سده هفتم م. اسقف‌های پارس و سپس بت قطرایه، از به‌رسمیت شناختن یشوع‌یهب سوم که از سال ۶۴۹ تا ۶۵۹ م.

---

۱۴۹. همان، ۸، ۳۴: دهقان تستر؛ طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۵۴: رجل؛ خلیفةبن خیاط، تاریخ، ۱، ۱۳۹: رجل من اهل تستر؛ بلاذری، فتوح، ۳۸۰: رجل من الاعاجم.

۱۵۰. دینوری، اخبار، ۱۳۸؛ قمی، تاریخ قم، ۲۹۷-۲۹۸. قس. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۲۰، که در آن «نصیبه» را باید گونه‌ای از این نام در نظر گرفت؛ همچنین ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۲۸، آن فرد خائن را برادر یکی از قربانیان هرمزان معرفی کرده است.

۱۵۱. نک.

Noth/Conrad, *Early Arabic historical tradition*, 126; also Crone, *Slaves*, 16.

۱۵۲. هیچ اشاره‌ای به خائن در روایت در اختیار ابن‌سعد وجود ندارد طبقات، ۵، ۶۴ اما در اینجا ابن‌سعد تنها به وقایع پس از تسلیم هرمزان علاقه‌مند است.

۱۵۳. نک. ۲۵/۲۲. درباره بت قطرایه نک.

Jean Maurice Fiey, 'Diocèses syriens orientaux du Golfe Persique', in *Mémorial Mgr Gabriel Khouri-Sarkis* (Louvain: Imprimerie Orientaliste, 1969), 209-12 (چاپ مجدد در: *Communautés*, ch. II).

جاثلیق کلیسای نسطوری بود، سر باز زدند.[۱۵۴] تعدادی از نامه‌های نوشته‌شده به‌وسیله یشوع‌یهب سوم به مشکل اسقف‌های سرکش بت قطرایه می‌پردازند.[۱۵۵] در یکی از این نامه‌ها که بین ۴۵۹ و ۴۶۹ نگاشته شده است، آمده که گیورگیس، اسقف شوشتر از جمله کسانی بود که برای مناظره با جاثلیق نام‌نویسی کرده بودند.[۱۵۶] همانند سنت اسلامی، اینجا نیز تاریخ برای بیان دیدگاه‌های مربوط به زمان حال به خدمت گرفته شده است: تهدیدی که اهالی بت قطرایه در زمان یشوع‌یهب سوم متوجه وحدت کلیسای نسطوری کرده بودند به زایش روایتی منجر می‌شود که در آن یک نفر از اهالی بت قطرایه در شوشتر به نسطوریان در برابر مسلمانان خیانت می‌کند.

منبع سریانی ما بر گزارشی که صلح شوشتر و رد آن (کفر) توسط اهالی شهر و پیرو آن فتح دوباره شوشتر به‌دست مهاجران را توصیف می‌کند،[۱۵۷] پرتوی مستقیم نمی‌افکند. این روایت در قدیمی‌ترین صورتِ قابلِ تاریخ‌گذاری‌اش، از سوی عبدالرزاق صنعانی (و. ۸۲۶/۲۱۱)[۱۵۸] و نیز بلاذری به ابن‌جریج (و. ۷۶۷/۱۵۰) و پیش‌تر از او به عطا خراسانی (و. ۷۵۰/۱۳۳)[۱۵۹] منتسب شده است. اگرچه تصدیق این روایت ناممکن است،[۱۶۰] اما می‌توان آن را در پرتو آثار جدلی

---

۱۵۴. برای بررسی این مشاجره نک. Fiey, 'Īšō'yaw le Grand'.

۱۵۵. نک. *Išō'yahb Patriarchae III Liber epistularum*, ed. and trans. Rubens Duval (Paris: L. Durbecq, 1904-1905; CSCO 11-12, *Scr. syri* 11-12), شماره‌های ۱۷–۲۰ در سومین سری تبادل‌نامه‌ها که هنگام جاثلیق بودن یشوع‌یهب نوشته شده‌اند.

156. *Liber epistularum*, 259/187.

۱۵۷. بلاذری، فتوح، ۳۸۲؛ ابن زنجویه، اموال، ۲، ۴۳۹.

۱۵۸. عبدالرزاق الصنعانی، مصنف، تصحیح حبیب‌الرحمن الاعظمی (بیروت: المجلس العلمی، ۱۳۹۰–۱۴۰۷/۱۹۷۰–۱۹۸۷)، ۵، ۲۹۳ (نخست پاتریشیا کرون به آن اشاره کرده است: 'The first-century concept of Hiğra', *Arabica* 41 [1994], 358).

۱۵۹. درباره ابن‌جریح و ابن‌عطا (که نباید با عطا ابن ابی‌رباح اشتباه گرفته شود) نک. Harald Motzki, *Die Anfänge der islamischen Jurisprudenz* (Stuttgart: Franz Steiner, 1991), 183-218.

۱۶۰. باور به اینکه منبع سریانی ما تصدیق کند مقامات نسطوری شوشتر توافقی قدیمی‌تر را زیر پا گذاشتند ـ البته مگر اینکه این عمل به‌عنوان مقاومتی قهرمانانه به تصویر کشیده شده باشد ـ همان‌قدر غیرمنطقی است که توقع داشته باشم روایات اسلامی کشتار گستاخانه مسیحیان محلی را ثبت کرده باشند (در این‌باره نک. پایین‌تر). هیل (*Termination*, 134) درباره مسأله کفر در اینجا تردید دارد و آن را به شهر (نامشخص) دیگری مربوط می‌داند.

پسافتوحات تبیین کرد. با توجه به اینکه مسأله مورد اشاره عطا در اصل مبحثی مالیاتی است ـ اینکه چرا عمر اولاد حاصل از پیوند مهاجران و زنان شوشتر را معاف کرد ـ می‌توان چنین پنداشت که این روایت در وهله نخست سبب‌شناسانه است. به همین ترتیب، اگر ادعای مشارکت مهاجران به قصد طرح سکونت این ساکنان بلندمرتبه در شوشتر باشد،[۱۶۱] گزارش‌های مبتنی بر فرض کفر یک شهر نیز ممکن است به قصد هماهنگ کردن گزارش‌های متضاد درباره تاریخ فتح آن انجام گرفته شده باشد. زیرا در حالی‌که سنت روایی فتوحات ترتیب صلح بعد از فتح را تصدیق می‌کنند،[۱۶۲] هر استدلالی درباره فتح بعد از صلح خام و ناشیانه می‌نمود، چراکه موجب ننگ مسلمانان فاتح می‌شد. در نتیجه گزارش‌های کفر به‌وجود می‌آیند که مسئولیت زنده کردن دشمنی‌ها را به گردن مغلوبان می‌اندازند.

اگر ذره‌ای حقیقت در تمام اینها باشد، احتمالاً این است که روند فتح خشن بوده است. سکوت منابع اسلامی درباره کشته شدن مسیحیان را نه‌تنها بر مبنای بی‌علاقگی نسبی آنها (و نیز نداشتن اطلاعات کافی) درباره دین و ایمان مغلوبان،[۱۶۳] بلکه می‌توان بر اساس شرایط سیاسی‌ای تبیین کرد که این سنت روایی در آن تحکیم شد. حقوق شرعی مشخص و نیز همزیستی مسالمت‌آمیزی که در سایه کلام نبوی درخصوص منع کشتار راهبان مطرح می‌شود،[۱٦٤] همگی

---

۱٦۱. نک. Noth/Conrad, *Early Arabic historical tradition*, 98, 210; و قس. Tarif Khalidi, *Arabic historical thought in the classical period* (Cambridge: Cambridge University Press, 1994), 46 (در شرح سازمان جغرافیایی و گاه‌نگارانه طبقات): «آنچه ممکن است مورد توجه بوده باشد یک نوع نظریه حقیقت ناظر به رسولان است که با تمسک به آن انصار پیامبر و اعقاب آنها در جایگاه کفیلان ایمان حقیقی در شهرهایی که در آنها ساکن بودند ایفای نقش می‌کردند» (نویسندگان درباره اعتبار منابع اولیه اختلاف‌نظر دارند). قس. C.F. Robinson, *Islamic historiography* (Cambridge: Cambridge University Press, 2003), 138 ff.

۱٦۲. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵٦۵؛ قس. بلاذری، فتوح، ۳۷۸.

۱٦۳. برای مثال‌های دیگری درباره کشتار در جریان فتوحات نک. Crone and Cook, *Hagarism*, 33.

۱٦٤. بدین‌سان ابویوسف، خراج، ۱۹۵: اصحاب الصوامع.

حاصل تحـولات دوران پسـافتوحـات هسـتند. مـی‌تـوان چنـین چیـزی را دربـاره سنت‌های روایی مسیحی نیز مطرح کرد: اگر منبع سـریانی مـا یـک سـده دیرتـر - هنگامی که فرهیختگـان مسـیحی روش زنـدگی بـا مسـلمانان را آموختـه بودنـد - نگاشته می‌شد، شاید این کشتار نیز به‌راحتی به فراموشی سپرده می‌شد.

و سرانجام باید گفت گزارشی که کشف جسد سالم پیامبر (ناشناس) دیگری را در شوشتر به‌دست می‌دهد به‌یقین ساختگی است.[۱٦۵] این ادعا احتمالاً در راستای عصبیات شکل‌گرفته میان مردم شوشتر و شوش درباره تابوت دانیال به‌وجـود آمـده بود.[۱٦٦] چنین مکان‌هایی به‌عنوان مایه افتخار محلی و جذب زائران، بی‌شک حـائز ارزش بودند.[۱٦۷]

•

شوشتر ۲: سازماندهی روایت‌ها

به‌منظور بازسـازی تاریخی، گزارش‌های مربوط به محاصره‌ای به رهبـری ابوموسـی و به‌دنبال آن خیانتی از درون شهر را می‌توان بازتابی از حافظه‌ای اولیه و اصیل از وقـایع مورد بحث دانسـت. «این حافظه چگونه منتقل شد؟» پرسشی اصولاً دشـوار اسـت اما در مورد شـوشتر مدارک کافی برای طرح پاسخ‌هایی موقت وجود دارد.

---

۱٦۵. ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۳۱-۳۲.

۱٦٦. از دوران بعـد دربـاره اینهـا گواهی‌هـایی وجـود دارد؛ نـک. مقدسـی (نگاشته‌شـده حـدود ۹۸۵/۳۷۵)، احسن التقاسیم فـی معرفـة الاقـالیم، تصـحیح دخویـه (لایـدن: ۱۹۰۶؛ *BGA3*)، ۴۱۷؛ همچنین ذکرشده در:

Claude Cahen, 'Mouvements populaires et autonisme urbain dans l'Asie musulmane du Moyen Âge', *Arabica* 6 (1959), 28.

[Forwarded from Negin Miri]

گفته می‌شود در زمان بنیامین تودلایی نیز بحث‌هایی درباره این ارامگـاه در میـان یهودیـان شـوش جریان داشته است؛ نک.

Benjamin of Tudela (fl. mid-12th c.), *Itinerary*, ed. and trans. Marcus Nathan Adler (New York: Philipp Feldheim, 1907), 52-3.

۱٦۷. در سدهٔ ششم هجری ادعا می‌شد آرامگاه ششـمین امـام شـیعیان، امـام جعفـر صـادق (و. ۷۶۵/۱۴۸) در شوشتر است. نک. هروی (و. ۶۱۱/۱۲۱۵) الاشارة الی معرفة الزیارة،

trans. Janine Sourdel-Thomine as *Guide des lieux de pèlerinage* (Damascus: Institut Français de Damas, 1957), 222-3.

ابتدا باید دید گزارش‌های مربوط به شوشتر در چه مجموعه‌هایی گنجانده شده‌اند. روایت‌های مربوط به فتح خوزستان ظاهراً در مجموعه‌هایی با محوریت این استان (مانند فتوح الاهواز مدائنی[۱۶۸] و ابوعبیده[۱۶۹]) و نیز مجموعه‌هایی با محوریت بصره (مانند خبر البصره و فتوحها اثر مدائنی)[۱۷۰] گردآوری شده بودند. توصیفات دقیقی از دسته اول در دست نداریم اما خوشبختانه اطلاعاتی اجمالی درباره محتویات دسته دوم موجود است. به روایت ابن‌ندیم، اثر مدائنی با محوریت بصره، چنین آغاز می‌شده است: «دستومیسان، حکومت مغیره‌بن شعبه، حکومت ابوموسی، خبر الاهواز، مناذیر، نهرتیرا، شوش، شوشتر،[۱۷۱] قلعه، هرمزان، ذبّه‌بن محصان،[۱۷۲] جندی‌شاپور». اینکه علاوه بر قالب مرسوم‌تر فتوح الاهواز، اطلاعات در این قالب نیز گردآوری شده‌اند دست‌کم تا حدی ریشه در اختلافاتی اداری دارد که اهل بصره را به جدال در برابر کوفیان واداشت؛ چراکه آنچه به‌واقع در اختیار ماست، مجموعه روایاتی است درباره پیشروی پیروزمندانه سپاهیان بصره در برابر باقی‌مانده سپاه ساسانی.

علاوه بر این، دو خصیصه بسیار مهم در گزارش ابن‌ندیم از اثر مدائنی وجود دارد:

نخست اینکه ترتیب عناوین ـ که در اینجا نمایانگر عنوان فصل‌ها هستند ـ آشکارا بازتابنده توالی وقایع و نبردها به همان صورتی است که (بیشتر) منابع موجود به‌دست می‌دهند: ابوموسی در پس مغیره‌بن شعبه می‌آید، و انتصاب او بعد از فتوحات در مناذر، نهرتیرا، شوش و شوشتر (جندی شابور به‌اشتباه پس از شوشتر

---

۱۶۸. ابن‌ندیم، فهرست، ۱۰۳؛ یاقوت، ارشاد، ۵، ۳۱۶.
۱۶۹. نک. یادداشت ۵۸.
۱۷۰. ابن‌ندیم، فهرست، ۱۰۳.
۱۷۱. فلوگل (فهرست، ۱۰۳) آن را دستوا قرائت کرده که مناسب نیز می‌نماید (نک. یاقوت، معجم، ۲، ۵۷۴)؛ اما من قرائت داج (*The Fihrist*, I, 225) و تجدد (فهرست، ۱۱۵) را ترجیح می‌دهم.
۱۷۲. نک. ابن‌اعثم، فتوح، ۲، ۲۸-۳۰؛ طبری، تاریخ، ۱، ۲۷۱۰-۲۷۱۳.

آمده) است.[۱۷۳] با توجه به کمبود منابع از سده دوم و اوایل سده سوم، خالی از فایده نیست که بدانیم کار دشوار تنظیم یک توالی کم‌وبیش درست، در این زمان دیگر به پایان رسیده بود.[۱۷۴]

دومین ویژگی مهم، جزئیات مربوط به فتح شوشتر و به‌ویژه نقش هرمزان در آن است.[۱۷۵] پرداختن مدائنی به موضوع هرمزان آشکارا انعکاسی از گرایش‌های گسترده‌تر در این زمینه است: به این‌ترتیب ابی‌شیبه فصلی طولانی با عنوان «آنچه در شوشتر گذشت» دارد که در آن نقش هرمزان بسیار پررنگ است و خلیفه‌بن خیاط که در دیگر موارد کم‌گویی پیشه می‌کرد، چهار صفحه را به وقایع شوشتر اختصاص داده است و در اینجا نیز هرمزان نقشی چشمگیر ایفا می‌کند.[۱۷۶] آنچه توصیف ابن‌ندیم از اثر مدائنی را جالب می‌کند، سازماندهی مطالب توسط او در سه بخش است: خبر شوشتر، خبر قلعه، و خبر هرمزان. خبر قلعه باید به یک سری روایت‌ها درباره محاصره شهر به‌طور عام و پناه گرفتن هرمزان درون قلعه آن به‌طور خاص مربوط باشد، اتفاقی که معمولاً، نه همیشه، به‌عنوان پیامد نفوذ مسلمانان به باروی شهر توصیف می‌شود. به‌دنبال آن خبر هرمزان مجموعه‌ای از گزارش‌های مربوط به تسلیم شدن وی و ملاقاتش با عمر در مدینه بوده است. یک روایت محبوب نیرنگی است که هرمزان به مدد آن توانست گذرگاهی امن بیابد.[۱۷۷] دغدغه‌های اصلی کاملاً مشخص‌اند: در تقابل نشان دادن ریاضت زاهدانه عمر و

---

۱۷۳. نبردهای بی‌نتیجه و اولیه‌ای که تقریباً به‌طور کامل در متن سریانی ما مورد غفلت قرار گرفته‌اند احتمالاً به شکل تلویحی در بخش مربوط به حکومت مغیره‌بن شعبه بیان شده‌اند.

۱۷۴. خلیفه‌بن خیاط که به اثر مدائنی دربارهٔ اهواز دسترسی داشته (تاریخ، ۱، ۱۰۴: قالَ ابوالحسن)، در پرداختن به مسأله جندی‌شاپور احتمالاً دلیل خوبی برای چشم‌پوشی از این توالی داشته است.

۱۷۵. کتانی (*Annali dell'Islam*, III, 908-09) احتمالاً نخستین کسی بوده که به نقش حیاتی هرمزان در روایت‌های فتوحات پی برده است. توصیه هرمزان به عمر درباره فتح اصفهان در اینجا بررسی شده است:

Albercht Noth, 'Iṣfahān-Nihāwand. Eine quellenkritische Studie zur frühislamische Historiographie', *ZDMG* 118 (1968), 283-4.

۱۷۶. همچنین باید توجه داشت که گزارش سیف، آن‌گونه که توسط طبری روایت شده است با اطلاعات زندگی‌نامه‌ای درباره هرمزان آغاز می‌شود. نک. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۳۴.

۱۷۷. خلیفةبن خیاط، تاریخ، ۱، ۱۴۲؛ بلاذری، فتوح، ۳۸۱.

خودنمایی متکبرانه هرمزان و به‌دنبال آن پیروزی خدای اعراب بر ساسانیان مشرک.[۱۷۸] به‌نظر می‌رسد استعاره غالب لباس‌های فاخر هرمزان باشد که در تضاد با لباس ساده عمر به تصویر کشیده شده‌اند، تصویری که تقریباً به مضمونی کلیشه‌ای بدل می‌شود.[۱۷۹] این مسأله مشکلی برای فهم خبر شوشتر ایجاد می‌کند؛ و اما اگر این عنوان درست باشد، خبر شوشتر احتمالاً به نبردهای منتهی به محاصره شهر می‌پرداخته است.

البته سازماندهی انبوهی از روایت‌های مربوط به شوشتر توسط مدائنی به این شیوه، بدان‌معنا نیست که آنها همیشه به این وضوح قابل تفکیک بودند. درک این نکته را مرهون یک محدّث، یعنی ابن‌ابی‌شیبه هستیم که اِسنادهای نسبتاً کاملی را ذکر می‌کند و از شیوه اخباریون در پاره پاره کردن و چینش دوباره اخبار اجتناب می‌کند. نخستین گزارش او از نبرد شوشتر و پیامدهای آن از قول قراد ابونوح (عبدالرحمن‌بن غزوان، و. ۸۲۲/۲۰۷)[۱۸۰] و در نهایت عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر (و. ۷۱۸/۱۰۰) نقل شده است.[۱۸۱] به‌نظر می‌رسد این گزارش منعکس‌کننده مراحل نسبتاً

---

۱۷۸. بدین‌سان طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۵۷-۲۵۵۸؛ ابن‌سعد، طبقات، ۵، ۶۴-۶۵: الحمد لله الذّی اذلّ هذا و شیعتَه بالاسلام، و غیره.

۱۷۹. برای مثال نک. al-Ya`qūbī, *Historiae*, II, 163
لورا وچیا واگلیری در مقاله‌اش
'al-Hurmuzān' in *EI*², III (Leiden: E.J. Brill, 1971), 586b
اذعان می‌کند که هرمزان «ورودش به مدینه با جزئیاتی توصیف شده که بیشتر آن را روایتی خیال‌پردازانه می‌نمایاند».

۱۸۰. ابن‌سعد، طبقات، ۷.۲، ۷۷؛ ابن‌حجر (و. ۱۴۴۹/۸۵۲)، تهذیب‌التهذیب (حیدرآباد: دائرةالمعارف النظامیه، ۱۳۲۵-۱۳۲۷)، ۶، ۲۴۷-۲۴۹؛ ذهبی (و. ۱۳۴۸/۷۴۸)، سیر اعلام النبلاء، تصحیح شعیب الارناءوط و دیگران (بیروت: مؤسسة الرسالة ۱۴۰۱-۱۴۰۴/۱۹۸۱-۱۹۸۴)، ۹، ۵۱۸-۵۱۹؛ صفدی (و. ۱۳۶۲/۷۶۴) الوافی بالوفیات)
ed. Helmut Ritter, Sven Dedering *et al.* (Istanbul and Wiesbaden: Deutsche Morgenländische Gesellschaft, 1931-proceeding), XVIII, 217.

۱۸۱. نک. بلاذری، فتوح، ۳۴۷؛ ابن‌سعد، طبقات، ۷.۱، ۱۳۸؛ ابن‌قتیبه، کتاب المعارف، تصحیح ثروت عکاشة (قاهره: وزارة الثقافه، ۱۹۶۰)، ۲۸۹؛ ابن‌خلکان، وفیات، ۶، ۳۶۶؛ ابن‌حجر، تهذیب، ۶، ۱۴۸-۱۴۹؛ صفدی، وافی، ۱۷، ۱۲۸؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴، ۳۱۹-۳۲۰؛ ابن‌العماد (و. ۱۶۷۹/۱۰۸۹) شذرات الذهب، تصحیح، عبدالقادر الحسنی الجزائری (قاهره: مکتبة القدسی، ۱۳۵۰)، ۱، ۱۲۲.

ابتدایی شکل‌گیری این روایت باشد. ماجرای محاصره، تسلیم و ملاقات هرمزان با عمر برای خواننده نقل می‌شود و به‌رغم اینکه برای هر یک از اینها داستانی پندآموز بیان می‌شود که در وهله نخست بر گرد آن گفت‌وگو شکل گرفته اما و به‌نحوی چاره‌ناپذیر مبهم است: تعداد زیادی شخصیت حضور دارند و تلاشی برای قراردادن وقایع در یک توالی گاه‌نگارانه صورت نمی‌گیرد. این گزارش را به‌درستی می‌توان نمونه‌ای از روایت‌های بصری اواخر سده اول یا اوایل سده دوم درباره این فتح به‌شمار آورد. خلیفه‌بن خیاط نیز به همین گزارش دسترسی داشت. او نیز این روایت را به‌واسطه علی‌بن عبداله به قراد ابونوح منسوب می‌کند.[۱۸۲] در حالی‌که ابن‌ابی‌شیبه این گزارش را به‌تفصیل نقل می‌کند، خلیفه‌بن خیاط اینجا در لباس یک اخباری، صورتی بسیار کوتاه از آن را به‌دست می‌دهد. این روایت جایگاهی خاص در روایت ابن‌خلیفه نیز دارد اما حال تنها هسته اصلی این گزارش به‌جای مانده است و روایت با پناه گرفتن هرمزان در قلعه قطع می شود. ظاهراً سنت روایی در حال جداجدا شدن بود، که در اینجا مطابق با دسته‌بندی ارائه‌شده در اثر مدائنی انجام گرفته است.[۱۸۳]

حاصل سخن

به گفته کانرد «اثبات تاریخی بودن گزارش‌های اولیه عربی کاری بس دشوار است نه رد آن».[۱۸٤] هدف من در این نوشتار این بود که نشان دهم بخش موردنظر در این متن سریانی را می‌توان هم برای اثبات و هم برای رد و انکار به‌کار گرفت. از آنجا که این مسأله در طول نوشتار به‌تشریح بررسی شد در اینجا فقط به ذکر چند نتیجه‌گیری اصلی بسنده می‌کنم:

۱. یک منبع محلی از سده هفتم م. که از دید تاریخ‌نگاری مستقل از سنت اسلامی است، بر گزارش‌های محفوظ در طیف گسترده‌ای از منابع عربی - اسلامی صحه می‌گذارد؛ منابعی که غالباً متعلق به سده‌های نهم و دهم (دوم و

---

۱۸۲. خلیفة‌بن خیاط، تاریخ، ۱، ۱۳۹-۱۴۰.

۱۸۳. انقطاع روایی (قالَ) در اینجا درخور توجه است و شاید نشانهٔ مرزبندی میان آنچه ذیل خبرالقلعه و خبرالهرمزان در ابن‌ابی‌شیبه، مصنف، ۸، ۲۹: ۴ آمده، باشد.

184. Conrad, ‘Arwād’, 339, n. 213.

سوم هجری)اند. از آنجا که این تصدیق گاه همراه با جزئیات دقیق است، بدون شک در مورد موضوع حاضر می‌تواند تا اندازه‌ای دال بر وجود پیوستگی و تداوم در سنت تاریخی نوپا باشد. در این راستا نتایج به‌دست‌آمده از پژوهش حاضر با مطالعه تطبیقی اخیر دیگری بر روی منابع سریانی و عربی در تضاد است. در پژوهش اخیر نشان داده می‌شود که منابع عربی تنها تصویری بسیار مبهم و کلی از فتح ارواد، جزیره‌ای کوچک در ساحل سوریه، به‌دست می‌دهند. در آنجا نتیجه وجود گسستی بنیادین بود.[۱۸۵]

این تضاد را می‌توان تا اندازه‌ای بر اساس نقاط قوت نسبی سنت‌های تاریخی عراق و سوریه تبیین کرد. اگرچه سوریه بیش از آنچه گمان می‌رود خاستگاه خلق منابع تاریخ‌نگارانه است، اما به‌هیچ‌روی از این نظر با عراق قابل‌قیاس نیست. آنچه در سوریه نگاشته می‌شد غالباً توسط نویسندگان عراقی متأخرتر و در راستای سنت‌های عراقی مختصر می‌شد.[۱۸۶] اما از آنجا که ابداع سنت روایی محدود به سوریه نبود[۱۸۷] و علاوه بر این گاه و بی‌گاه منابع برخاسته از سوریه نیز به‌صورت اصیل‌شان حفظ شده و در

---

185. *ibid.*, 388: به‌ویژه

«... واقعیت آن است که به‌خوبی و در هر موردی می‌توان این نکته را دریافت که روایت عربی - اسلامی درباره فتح ارواد به هیچ‌روی از گزارش‌هایی که در قالب یک روایت مستمر از زبان فاتحان عرب نسل به نسل انتقال‌یافتنی باشند، تشکیل نشده است. در عوض، خاستگاه روایت موجود درباره این واقعه را باید کار داستان‌سرایان اموی دانست که روایات موجود را تنها با بهره‌گرفتن از ساده‌ترین اطلاعات تاریخی غیراصیل، کنار هم گذاشته بودند تا روند بازسازی را هدایت یا مهار کنند».

۱۸۶. نک.

Fred M. Donner, 'The problem of early Arabic historiography in Syria', in Muḥammad 'Adnān al-Bakhīt, ed., *Proceedings of the second symposium on the history of Bilād al-Shām during the early Islamic period up to 40 A.H./640 A.D.* (Amman: University of Jordan, 1987), I, 1-27.

درباره سنت دمشقی نک.

Gerhard Conrad, *Abū'l-Ḥusain al-Rāzī (-347/958) und seine Schriften. Untersuchungen zur frühen Damaszener Geschichtsschreibung* (Stuttgart: Franz Steiner Verlag, 1991).

حال. نک.

J. Lindsay, ed., *Ibn 'Asājir and early Islamic history* (Princeton: Darwin Press), 2001.

۱۸۷. نک. Noth, 'Iṣfahān-Nihāwand'; Donner, *Conquests*, 198-9 (on Buwayb);

و اکنون Noth/Conrad, *Early Arabic historical tradition.*

دسترس بودند،[۱۸۸] این توضیح چندان راهگشا نمی‌نماید. بنابراین بهتر است این تضاد را از منظر دیگری ببینیم. این روایت به‌دست اهالی عراق، که سرنوشت جزیره مدیترانه‌ای ارواد برایشان اهمیت چندانی نداشت، تقریبا به‌طور کامل تکه و پاره شد.[۱۸۹] در مقابل دیدیم که مسأله فتح خوزستان به‌طور عام و شوشتر به‌طور خاص برای بصریان و کوفیان اهمیت زیادی داشت.[۱۹۰] در واقع اگر اختلافات میان بصریان و کوفیان پیش نمی‌آمد، بسیاری از اطلاعات مربوط به این ماجرا نیز از دست می‌رفت. اینکه آن دسته از مسائل تاریخی که بیشتر اهمیت دارند بهتر از آنهایی که اهمیت ندارند منتقل می‌شوند، نکته جدیدی نیست اما لازم است در اینجا به آن توجه کنیم. اگر فرض کنیم این روایت پس از حیات مشارکت‌کنندگان در فتح، به‌صورت شفاهی باقی مانده بود ـ که چنین باید کرد[۱۹۱] ـ وجود منافع پابرجای بصریان و کوفیان در سرنوشت شهرهای جنوب، بهترین توجیه برای حفظ این اطلاعات در سنت شفاهی‌اند. حیات سنن شفاهی به‌طور کلی نیز محدودیتی ندارد.[۱۹۲]

---

۱۸۸. نک. Donner, *Conquests*, 144.
(ظاهراً روایت سریانی، گزارش واقدی را تقویت می‌کند؛ هیچ شاهدی برای اتکای روایت سریانی بر روایات اسلامی در دست نیست).

۱۸۹. توجه کنید که این روایت سریانی است که شخص ثئوفیلوس ادسایی (و. ۷۸۵ م.) به‌طور طبیعی روایتی پذیرفتنی‌تر از وقایع را منتقل می‌کند.

۱۹۰. قس. یادداشت‌های لِکر دربارهٔ ابوعبیده ('Biographical notes', 17): «... فتوحات سواد و اهواز در همسایگی آن برای ابوعبیده بصری نوعی تاریخ محلی بودند».

۱۹۱. این مسأله که روایت اولیه پیش‌تر نوشته شده بود گاه و بی‌گاه مطرح شده اما ثابت نشده است (نک. Khalidi, *Arabic historical thought*, 14, 26-7)، به همان اندازه که تمایل وجود دارد تا نص‌گرایی اسلامی اولیه را کاتالیزوری برای نگارش تاریخی تلقی کنند (قس. نقش مسیحیت در گذر از طومار به نسخ خطی)، مدارک مربوط به این مسأله نادرند. برای دو پژوهش متأخر درباره مسألهٔ ریشه‌های تاریخ‌نگاری اسلامی، نک.
F.M. Donner, *Narratives of Islamic origins: the beginnings of Islamic historical writing* (Princeton: Darwin Press, 1998) and Robinson, *Islamic historiography*.

۱۹۲. درباره کارکرد اجتماعی سنت شفاهی نک.
John Kenyon Davies, 'The reliability of oral tradition', in L. Foxhall and J.K. Davies, eds, *The Trojan War: its historicity and context* (Bristol: Bristol Classical Press, 1984), 90; O. Murray, 'Herodotus and oral history', in Heleen Sancisi-Weerdenburg and Amélie Kuhrt, eds, *Achaemenid history*, II: *the Greek sources* (Leiden: Nederlands Instituut voor her Nabije Oosten, 1987), 99.

البته اگر انتقال حافظه تاریخی کاملاً گسسته هم نباشد، در هر صورت بی‌طرف نیست. واضح است که بخش قابل‌توجهی از اطلاعات متأثر و حتی زاییده جدل‌های پسافتوحات درباره غنائم و مسائل اداری بود. حتی از آن روایتی که در نگاه اول تنها یک روایت ساده از گونه اوائل به‌نظر می‌رسد ـ مانند اشاره به «نخستین کسی که بر دروازه شوشتر آتش افروخت» ـ[۱۹۳] نیز توسط ابویوسف در بحث تقسیم غنائم بهره‌برداری می‌شود.[۱۹۴] می‌توان با ارزیابی دنت از نظر بکر یا ارزیابی نوت از نظر دنت مخالف بود اما نمی‌توان بینشی را که عامل پیوند همه این کارهاست ندیده گرفت. به قول کالدر «گزارش‌های فتوحات باید به‌عنوان محملی برای انتقال پیام‌های عقیدتی و فقهی در نظر گرفته شوند».[۱۹۵] برای نمونه اگر سهم یک نفر از غنائم تا حدی متأثر از این باشد که آیا وی در نبرد پیاده بوده یا سواره و اگر سواره بوده چه مرکبی داشته،[۱۹۶] آن‌گاه چگونه باید روند تسخیر یک شهر را توصیف کرد؟

اما منبع سریانی ما نشان می‌دهد که روایت فتح خوزستان چیزی بیش از مجموعه‌ای از جزئیات اضافه‌شده توسط قصه‌گویان، مضامین و شیوه‌های بیان کلیشه‌ای یا سوابق فقهی فرافکنده‌شده به گذشته است. همه اینها البته به فراوانی وجود دارند و بدون شک در مواردی اطلاعات اصیل را از صحنه خارج کرده‌اند. اما تعدادی از این اطلاعات اصیل به‌خوبی باقی مانده‌اند و از آنجا که برخی از آنها در نگاه اول به‌ظاهر آشکارا رنگ و بویی کلیشه‌ای دارند، تمییز میان اطلاعات معتبر و نامعتبر بسیار دشوار است. در فتح شوشتر نشانه‌های زیادی وجود دارند که تأثیر تمهیدات ادبی را در روایت نشان می‌دهند؛ مثلاً عباراتی که قدرت دشمن،[۱۹۷] یک محاصره عظیم، رجزخوانی قبیله‌ای و اشارات فرجام‌شناسانه را وصف می‌کنند. اما نمی‌توان از اینها صرفاً به این خاطر که موضوعاتی کلیشه‌ای‌اند، گذشت.

---

۱۹۳. نک. یادداشت ۱۴۸.

۱۹٤. ابویوسف، خراج، ۱۹۸.

195. Norman Calder, *Studies in early Muslim jurisprudence* (Oxford: Clarendon Press, 1993), 151.

۱۹٦. طبری، تاریخ، ۱، ۲۵۵۶؛ ابویوسف، خراج، ۱۸؛ عبدالرزاق، مصنف، ۵، ۱۸۳-۱۸۷؛ قدامه‌بن جعفر (و. حدود ۹۲۲/۳۱۰)، کتاب الخراج، تصحیح حسین مونس (قاهره: دارالشروق، ۱۹۸۷)، ۵۹.

۱۹۷. برای مثال نک. بلاذری، فتوح، ۳۸۰: و بِها شوکَت العدو وحدُّهُم.

۲. حفظ اطلاعات اصیل بیشتر در سطح وقایع منفرد (مانند محاصره/خیانت در شوشتر؛ مقبره دانیال در شوش) قابل توجه است. البته این نوع اطلاعات نیز می‌توانند دربردارنده عناصر افسانه‌وار باشند (مانند نام فرد خائن در شوشتر). به این ترتیب دیدگاه نوت قابل تأیید است: اینکه سنت‌های روایی فتوحات به‌شکلی که به ما رسیده‌اند، بخش‌هایی از یک روایت منسجم از دست‌رفته نیستند، بلکه عموماً بازسازی‌هایی بر مبنای ترکیب بخش‌هایی مجزا هستند.[۱۹۸]

البته پس از درک این مطلب باید بگوییم، منبع سریانی ما همچنین بر دسته دیگری از اطلاعات در سنت روایی اسلامی که از جنس این وقایع منفرد نیز نیستند، صحه می‌نهد؛ مانند نقش ابوموسی اشعری در نبردهای طولانی‌مدت یا مسائل مربوط به توالی وقایع به‌ویژه تسلیم مجدد شوش یا شوشتر. این نکته به‌نوبه خود نشان می‌دهد دست‌کم برخی از گزارش‌ها درباره شوش و شوشتر بسیار زود به تصویر کلی موجود درباره فتح خوزستان راه یافته بودند یا گردآورندگان و مؤلفان سده‌های دوم و سوم برای غلبه بر محدودیت فقدان اطلاعات مآخذ، منابع تاریخ‌نگارانه‌ای در اختیار داشته‌اند یا ترکیبی از هر دوی این موارد. بنا به طبیعت مدارک و نیز وضعیت پژوهشی موجود، بیش از این چیزی نمی‌توان گفت. شاید خاطره ابوموسی توسط اعقاب وی در بصره و کوفه زنده نگاه داشته شده بود.[۱۹۹] علاوه بر این همان‌طور که گفته شد، در اوایل سده سوم توالی درست نبردها تثبیت شده بود. اما اینها تنها دو قطعه از یک پازل بزرگ‌تر هستند.

---

198. Noth/Conrad, *Early Arabic historical tradition*, 5.

درباره اخبار به‌طور کلی نک.

Stefan Leder, 'The literary use of the khabar: a basic form of historical writing', in Cameron and Conrad, eds, *The Byzantine and early Islamic Near East*, I, 277-315.

۱۹۹. نک. ابن‌حزم (و. ۱۰۶۴/۴۵۶)، جمهرة انساب العرب، تصحیح عبدالسلام محمد هارون (قاهره: دارالمعارف، ۱۹۷۷)، ۳۹۷-۳۹۸؛ ابن‌سعد، طبقات، ۶، ۹.

در خصوص اهمیت سنت‌های خانوادگی و دودمانی نک.

Michael Lecker, 'The death of the Prophet Muḥammad's father: did Wāqidī invent some of the evidence?', *ZDMG* 145 (1995), 11.

درباره سنت‌های خانوادگی در یک سنت شفاهی متفاوت نک.

Rosalind Thomas, *Oral tradition and written record in Classical Athens* (Cambridge: Cambridge University Press, 1989), ch. 2.

۳. مسأله خوزستان نمونه دیگری است بر شکست «نظریه مکاتب» {مختلف تاریخ‌نگاری} درباره سنت روایی اولیه.[۲۰۰] اگر به‌نظر می‌رسد در بیشتر موارد گزارش ابن‌اعثم صحیح است، از آن‌روست که هیچ منبع منفردی تاب مقاومت در برابر فشارهای تحریف کامل را نداشت یا تماماً منابع اولیه را در اختیار نداشت. در مواردی اجماع سنت روایی اسلامی و در مواردی (مانند فتح جندی‌شاپور) دیدگاه‌های اقلیت مورد تأیید قرار گرفتند. به‌نظر می‌رسد سیف‌بن عمر درباره نقش ابوصبره در شوشتر اشتباه کرده است[۲۰۱] اما از سوی دیگر او تنها مرجعی است که اطلاعات خوبی درباره آتش‌بس بین هرمزان و مسلمانان فاتح به‌دست می‌دهد. در واقع گزارش مبهم سیف از مسأله قرارداد خراج بین هرمزان و مسلمانان، به‌راحتی معیارهای نوت را در خصوص اعتبار و سندیت با توفیق کامل روبه‌رو می‌کند.[۲۰۲] فقدان گزارش‌های دقیق درباره خراج ویژگی بارز روایت‌های مربوط به فتح خوزستان است و فارغ از خاستگاه ایشان، در مورد همه راویان صدق می‌کند.

۴. تا جایی که به مسأله بازسازی تاریخ فتوحات مربوط است، تقریباً می‌توان مطمئن بود ابوموسی اشعری که آن هنگام در بصره بود، پس از نبردهای اولیه

---

۲۰۰. بحث درباره مکاتب تاریخ‌نگاری متفاوت مدت‌ها پیش به‌وسیله آلبرشت نوت به چالش کشیده شده است. نک. به این اثر او:

'Der Charakter der ersten grossen Sammlungen von Nachrichten zur frühen Kalifenzeit', *Der Islam*·47 (1971), 168-99.

۲۰۱. قس. با موضوع ابوعبیده ابن‌الجراح

(Albrecht Noth, 'Futūḥ-history and Futūḥ-historiography', *Al-Qanṭara* 10 [1989], 459)
که به‌نظر می‌رسد تنها به جهت ایفای نقش در الگوی نسبتاً متأخر صلح/عنوه در روایت‌های فتح دمشق ظاهر می‌شود.

202. 'Je weniger eine Abgabe Steuercharakter hat, umso eher kann sie als authentisch angesehen warden; je mehr sie einer Steuer ähnelt, umso mehr ist ihre Authentizität zu bezweifeln'.

نک.

Albrecht Noth, 'Die literarisch überlieferten Verträge der Eroberungszeit als historische Quellen für die Behandlung der unterworfenen Nicht-Muslime durch ihre neuen muslimischen Oberherren', in Tilman Nagel *et al.*, eds, *Studien zum Minderheitenproblem im Islam*, I (Bonn: Selbstverlag des Orientalischen Seminars der Universität Bonn, 1973), 300.

برای دیدگاهی متعادل‌تر درباره سیف نک.

Ella Landau-Tasseron, 'Sayf ibn 'Umar in medieval and modern scholarship', *Der Islam* 67 (1990), 1-26.

مسلمانان در خوزستان، فرماندهی ایشان را به‌دست گرفت. تسلیم شوش و شوشتر که تا حدودی می‌توانیم جزئیات آن را توصیف کنیم نقطه عطف نبردهای او بودند. تمرکز رویارویی نیروهای دفاعی ساسانیان و طلایه مسلمانان در این شهرها به دلیل اهمیت اداری آنها در دوران ساسانی بود.[۲۰۳] دست‌کم یک آتش‌بس شکسته شد و همانند دیگر نمونه‌هایی که در منابع بسیار قدیمی حفظ شده‌اند،[۲۰۴] فرماندهان دو جناح در میدان نبرد بر سر آن مذاکره کردند و این مذاکره به پرداخت خراج و تعیین یک مرزبندی منجر شد. منبع ما بر تاریخ‌گذاری موجود در سنت اسلامی صحه نمی‌نهد اما برای تردید در سقوط شوشتر به سال ۲۲ یا ۲۳ نیز شاهدی به دست نمی‌دهد.

بلافاصله پس از عباراتی که پیش‌تر ترجمه کردم، گزارشی درباره فتح سوریه و مصر وجود دارد. ترجمه این قسمت را برای علاقه‌مندان به این موضوع در زیر می‌آورم:[۲۰۵]

> بعد از آن مردی به نام خالد از میان تازیان آمد و به طرف غرب رفت و نواحی و شهرها تا «عرب»[۲۰۶] را تسخیر کرد. شاه روم هرقل این خبر را شنید و لشکری بزرگ به مقابله آنها فرستاد تحت فرمان فرماندهی به نام سکلاریوس.[۲۰۷] اما تازیان آنها را شکست دادند و بیش از صدهزار

---

۲۰۳. نک.
Rika Gyselen, *La géographie administrative de l'empire sassanide: les témoignages sigillographiques* (Paris: Groupe pour l'étude de la civilization, du Moyen-Orient, 1989), *passim*; J. Markwart, *A catalogue of the provincial capitals of Ērānshahr* (Rome: Pontificio Istituto Biblico, 1931), 19.

۲۰۴. نک. ps.-Sebēos, *Historie d'Héraclius*, 147, 164.

۲۰۵. این بخش از ۳۷: ۳۱/۱۵: ۳ آغاز و در ۳۸: ۳۱/۳: ۲۰ پایان می‌یابد.

۲۰۶. غالباً به بخش غربی شمال بین‌النهرین تحت حکومت بیزانس اشاره دارد؛ نک.
Nöldeke, 'Chronik', 14, n. 4; *Synodicon orientale, ou receuil de synods nestoriens*, ed. and trans. J.-B, Chabot (Paris: Académie des Inscriptions et Belles-Lettres, 1902; Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque Nationale, 37), 617.

۲۰۷. ۱۹: ۳۷ که باید با بازسازی نولدکه و براک به‌صورت سـ [اک[لا]ریوس] در متنی که پالمر آن را «گزارش مربوط به ۶۳۷» خوانده، مقایسه شود.
Palmer, *Seventh century*, 3; and Theophanes, *Chronographia*, ed. Karl de Boor (Leipzig: B.G. Teubner, 1883-85), AM 6125: *sakellarios*; trans. C. Mango and R. Scott, *The Chronicle of Theophanes confessor* (Oxford, 1997), 468 f. →

> رومی را از میان بردند و فرماندهشان را کشتند. همچنین «یشوع‌داد» اسقف حرت را کشتند؛ او نزد «عبد مسیح»[۲۰۸] زندگی می‌کرد که به سفارت میان تازیان و رومیان می‌رفت. بدین‌طریق تازیان همه قلمرو سوریه و فلسطین را به اختیار درآوردند. می‌خواستند به مصر هم وارد شوند اما نمی‌توانستند چون مرزهایش به‌دست لشکر بزرگ بطریق اسکندریه حفاظت می‌شد که تمام راه‌های ورودی منطقه را بسته[۲۰۹] و در کنار نیل و جاهای دیگر دیوارهای بلندی کشیده بود. تنها بعد از قبول زحمت بسیار و با توجه به بلندی‌شان[۲۱۰] بود که تازیان توانستند به قلمرو مصر و واسط و آفریقا وارد شوند.

حتی صرفاً به‌خاطر اشاره‌ای احتمالی به مسأله مبهم و مرموز مقوقس، این قسمت شایسته توجه و بررسی است.[۲۱۱]

← برای بحث نک.

Donner, *Conquests*, 145-6; Walter Kaegi, *Byzantium and the early Isalmic conquests* (Cambridge: Cambridge University Press, 1992), 99-100.

۲۰۸. حضور یشوع‌داد در سوریه جالب است و شاید این جمله مربوط به اینجا نباشد؛ به‌نظر می‌رسد فی‌یه مکان این واقعه را شوشتر می‌داند. (Fiey, 'L'Élam... (suite)', 137))، منظور از عبدمسیح قطعاً عبدالمسیح‌بن عمر/عمربن عبدالمسیح، یک عضدی اهل حیره است که در روایات اسلامی نام آن آمده است. نک. بلاذری، فتوح، ۲۴۳؛ برای آگاهی از کارهای بیشتر نک.

Donner, *Conquests*, 183, 331, n. 83.

۲۰۹. تحت‌اللفظی: «ورودی‌ها و خروجی‌ها».

۲۱۰. قس. با بخشی که از ۳۰: ۲۶/۲۵: ۱۵ شروع می‌شود. دیوارها معمولاً دفاعی مؤثر در برابر اعراب دانسته می‌شوند (در مقابل ارتش‌های محاصره‌کننده سلطنتی)؛ نک.

Procopius (wr. 550), *The history of the wars*, ed. and trans. H.B. Dewing (Cambridg, MA: Harvard University Press, 1961 reprint), II.xiv.12; and 'Joshua the Stylite', *The Chronicle of Joshua the Stylite*, 63/54.

۲۱۱. به شهادت رویدادنامه خوزستان در ویرایش بازنگری‌شده باتلر اشاره شده اما به متن اصلی راه نیافته است.

(Alfred J. Butler, *The Arab conquest of Egypt*, ed. P.M. Fraser, 2nd ed. [Oxford: Clarendon Press, 1978], ix),

درباره مقاقیس نک.

K. Öhrnberg, art. 'al-Muḳawḳis' in *EI*², VII (Leiden: E.J. Brill, 1993), 511a-513a; and Butler, *Conquest*, Appendix C;

درباره دیوار بزرگ مصر نک. Butler, *Counquest*, 197-8;

برای بررسی کلی دیوارها و باروهای دفاعی نک.

Wladislaw Kubiak, *Al-Fustat: its foundation and early urban development* (Cairo: American University in Cairo Press, 1987), 50-57.

پیوست ۲

متن سریانی

ܫܪܒܐ ܡܕܡ ܡܢ ܩܠܣܝܣܛܝܩܐ ܗܘ ܕܝܢ ܬܫܥܝܬܐ ܥܕܬܢܝܬܐ ܘܕܩܘܣܡܘܣܛܝܩܐ ܗܘ ܕܝܢ ܬܫܥܝܬܐ ܥܠܡܢܝܬܐ ܕܡܢ ܡܠܬܗ ܕܗܘܪܡܝܙܕ ܒܪ ܟܣܪܘ: ܘܥܕܡܐ ܠܫܘܠܡ ܡܠܟܘܬܗܘܢ ܕܦܪܣܝܐ.

ܗܘܪܡܝܙܕ ܐܡܠܟ ܬܪܬܥܣܪܐ ܫܢܝܢ. ܘܐܡܪܝܢ ܕܐܦ ܟܠ ܪܘܪܒܢܘܗܝ: ܘܟܠ ܥܠܡܐ ܥܠܘ. ܘܗܘ ܡܢ ܒܬܪ ܫܠܡܘܬܗ ܕܐܒܘܗܝ ܡܢܗ ܠܛܝܒܐ ܕܦܘܠܚܢܐ. ܡܛܠ ܥܠܘܗܝ. ܘܫܒܩܗ ܘܪܘܪܒܢ̈ ܙܕܝܩܐ. ܘܒܬܪ ܫܠܡܘܬܐ ܗܝܡܢܘܬܐ ܘܐܬܦܠܓ ܠܦܪܣܐ ܕܥܡ ܡܠܟܐ. ܒܗ ܕܝܢ ܥܕܢܐ ܪܘܪܒܢܐ ܕܒܝܬܐ ܕܡܠܟܘܬܐ ܕܐܦ ܗܘܢ ܗܢܝܢ ܗܘܘ ܠܗ ܠܗܘܪܡܝܙܕ ܥܠ ܡܪܕܗ ܕܪܘܪܒܢ̈: ܐܬܚܙܝܘ ܥܡ ܫܕܪܐ ܘܐܡܣܟܘ ܠܗܘܪܡܝܙܕ ܡܢ ܟܘܪܣܝܗ. ܘܐܦ ܠܒܢܘܗܝ ܒܪܗ ܐܚܝܕܘ. ܘܐܘܬܒܘܗ ܒܕܘܟܬܗ ܠܟܣܪܘ ܒܪܗ. ܒܗ ܡܛܠ ܥܒܕܐ ܠܦܪܣܝܐ: ܐܬܚܫܒܬ ܛܒ ܠܗ ܥܠ ܕܢܫܩܘܢ ܗܘܐ ܠܗܘܪܡܝܙܕ. ܐܠܐ ܥܠ ܕܠܐ ܗܘ ܗܦܟܗ ܠܒܗܬܐ. ܘܦܠܓ ܫܠܡܘܬܗ ܘܐܬܬܟܠ ܠܦܪܣܐ ܥܡ ܟܣܪܘ. ܘܐܫܩܠ ܘܐܬܐ ܥܠ ܟܣܪܘ. ܘܟܕ ܕܚܠ ܟܣܪܘ ܕܢܟܣ ܒܟܐ ܕܗܘܪܡܝܙܕ ܡܢ ܕܠܗ. ܥܪܩ ܡܢ ܩܕܡܘܗܝ. ܘܐܙܠ ܠܘܬ ܡܘܪܝܩܐ ܡܗܝܡܢܐ. ܗܘ ܕܝܢ ܥܠ ܦܪܘܣ ܥܒܕܗ ܘܣܒܗ ܘܩܪܒܗ ܘܦܪܣܝܐ: ܘܐܙܠ ܐܚܕ ܠܗܘܡܐ ܒܡܘܪܝܩܐ ܡܠܟܐ ܕܪܗܘܡܝܐ. ܘܟܕ ܕܗܘܬ ܡܠܟܘܬܗ ܒܪܗܘܡܝܐ. ܦܫ ܡܪܝ ܡܫܒܚܝܢ ܡܬܠܘܬܐ ܡܢ ܗܘ ܕܢܗܘܐ ܒܗܘܢ. ܘܐܦ ܗܘ ܡܪܗܘܡܝܐ ܗܦܟ ܒܠܗ ܠܟܣܪܘ ܒܗ ܕܠܐ ܐܬܠܗ ܡܢ ܦܠܝܓܘܬܐ ܕܡܠܟܘܬܗ.

ܘܬܪܐܬ ܒܗ ܕܢܒܝܐ ܗܘܐ ܡܪܝ ܡܫܒܚܝܢ ܐܘܓܪܝܐ ܣܦܝܩܐ ܘܡܗܝܡܢܐ. ܘܗܟܢ ܗܟܢܬܐ ܡܢܐ ܟܣܪܘ ܠܡܘܪܝܩ ܡܬܠܘܬܐ ܒܗ، ܕܠܐ ܐܙܠ ܒܒܗܘ. ܘܬܬܪܝܢ. ܒܗ، ܕܟܕ ܥܒܕ ܕܢܗܘܢ ܠܗ ܡܪܘܡܝܐ ܫܠܡܘܬܐ

ܘܢܦܩ ܠܡܥܪܬܐ. ܠܐ ܐܫܟܚܘܗ̇ ܒܐܘܪܚܐ. ܗܘ ܕܝܢ ܡܬܛܫܝܐ ܒܗ̇، ܕܢܦܩ
ܗܘܐ ܒܡܥܪܬܗ ܕܗܘܪܡܙܢ ܕܢܦܩ ܒܬܪܐ ܘܢܚܪ ܪܕܘܦܐ ܥܠ ܒܪܘܛܝܢܐ.
ܦܫ ܡܢ ܗ̇ܝ ܕܢܫܟܚܘܗ̇ ܠܡܠܟܐ. ܡܗܪܡܐ ܝܗܒ ܠܒܗܪܘ ܫܠܘܬܐ
ܗܢܝܐܐ ܘܐܫܬܠܡ ܠܥܪܒܝܐ. ܘܒܬܪ ܫܢܝܢ ܬܪܬܝܢ. ܐܫܬܠܡ ܡܢ ܡܫܝܪܐ
ܡܢ ܫܠܘܬܗ. ܘܒܬܪ ܠܐܕܘܪܒܝܓܢ. ܘܐܫܟܚܘܗ̇ ܒܗܪܘ ܒܫܠܘܬܐ
ܕܦܪܣܝܐ ܘܕܘܪܗܡܟܐ ܘܫܠܘ ܙܗܘܡܟܐ ܘܒܬܪܬܐ. ܘܐܬܚܡܣܬ ܠܒܘܕܗ
ܕܗܘܪܡܙܢ ܘܣܦܩ ܒܗܪܘ ܒܫܘܕܬܐ ܪܒܬܐ. ܡܬܐܡܪܐ ܕܝܢ
ܕܡܬܚܫܒܐ ܗܘܬ ܠܗ ܠܒܗܪܘ ܕܡܬܚܫܒܐ: ܕܒܪܢܐ ܗܟܢܐ ܗܝ ܠܒܢܝ
ܒܦܘܪܬܐ ܕܗܘܡܣܢ ܘܒܟܠ ܠܦܪܟܐ. ܗ̇ܝ ܕܟܕ ܗܦܟ ܡܢ ܦܪܟܐ ܘܐܬܚܒܫ
ܠܥܪܒ ܐܬܬܗ ܐܡܪܬ ܠܗ. ܕܗܢܐ ܗܦܪܫܘܒ ܐܦܣܩܘܦܐ ܕܠܫܘܫ
ܐܬܬܗ̇، ܘܦܓܪܗ ܒܪܝܫܗ ܘܫܠܡ܀

ܒܗܘ ܙܒܢܐ ܢܦܩܘ ܡܢ ܒܝܬ ܐܡܘܪܐ ܒܢܝܗ̇، ܘܒܗܦܟܐ ܐܣܝܐ: ܕܚܫܝܫܝܢ
ܗܘܘ ܠܗܘܪܡܙܢ ܘܗܦܟܘ ܡܕܝܢ ܗܘܘ ܠܒܗܪܘ ܒܗ̇، ܕܡܢ ܒܝܫܬܐ
ܕܐܡܪܗ ܐܬܬܗܘܢ ܗܘܘ. ܗܕܝܢ ܠܒܗܦܟ ܫܕܪܘܗ ܥܡ ܫܠܚܐ ܗܦܟܐܐ
ܠܬܪܒܐ ܕܦܘܪܝܐ ܒܝܢܘܗܝ، ܕܝܢ ܥܒܕܘܗ ܒܬܪܗ ܘܒܝܬ ܕܫܒܘܗ ܗܘܐ ܠܗ
ܒܝܢܘܗܝ، ܠܒܗܪܘ ܡܛܠ ܒܠܠܬܐ ܕܡܠܟܘܬܐ ܐܬܚܫܒ ܠܡܩܛܠܗ ܘܒܬܪ
ܕܐܙܠ ܒܝܢܘܗܝ، ܠܘܬ ܒܗܦܟ ܐܣܘܗܝ، ܘܒܪ ܒܪ ܗܘܐ ܟܐܬܪܐ
ܕܐܕܘܪܒܝܓܢ ܥܒܕ ܡܪܘܒܐ ܕܬܘܡ ܘܒܪܟ ܠܗ ܢܫܒܚܬܐ ܘܢ̈ܝ ܕܗ. ܘܫܕܪܗ
ܠܒܗܪܘ ܒܪ ܥܒܕ ܕܝܢ ܐܣܘܗܝ،: ܒܫ ܫܠܘܬܐ ܕܦܘܪܝܐ ܘܕܕܘܠܡܢܐ
ܘܐܬܬܐ ܒܕܝܢܐ ܠܒܝܫܝܐ ܘܐܬܒܠ ܒܠܘܗܝ، ܒܪ ܦܘܪܝܐ ܘܡܛܠܗ
ܘܫܕܪ ܙܒܗ ܠܒܗܪܘ ܠܒܝܢܘܗܝ، ܕܝܢ ܦܩܕ ܡܠܟܐ ܘܒܗܪܘ ܒܠܘܗܝ، ܗܕܝܢܘܗܝ،
ܕܢܟܣܘܢ ܘܫܕܪܗ ܠܒܝܠܦܐ ܘܦܩܘܗ ܬܘܡ ܘܐܦ ܠܝܫܗ ܕܒܗܦܟ ܬܠܐܘܗܝ،
ܒܫܬܠܗ ܕܫܒܩܘ ܒܪ ܒܪܘܙ ܗܘ ܕܡܚܪ ܒܠܘܗܝ، ܘܐܒܪܗܘܗܝ، ܒܒܠܐ
ܘܐܒܪܗܘܗܝ، ܒܬܪܟܐ ܕܡܠܟܐ.

ܡܫܒܚܢܢ ܕܝܢ ܪܫܐ ܕܒܪܘܛܝܢܐ ܒܗ̇، ܕܫܟܝܬܐ ܪܒܬܐ ܡܠܐ ܒܗܪܘ
ܒܠܘܗܝ، ܒܗ̇، ܕܠܐ ܐܙܠ ܒܒܗ ܠܒܝܬ ܗܘܪܡܙܢ. ܘܐܣܝܪܬܐ ܡܛܠ
ܡܟܠܡܢܝܢ ܗ̇ ܕܦܘܠܛܐܘܗܝ ܢܝ ܡܟܢܐ ܐܟܪܘܦܝܐ ܗܦܟ ܢܦܪ ܗܘܐ
ܢܦܫܗ ܡܢ ܡܠܟܐ ܒܬܪ ܡܠܝܠ ܘܒܢܐ ܒܪ ܢܫܬ ܗܘܐ ܦܪܙܒܐ ܠܫܪܬܐ
ܕܦܘܪܝܐ ܠܫܬܗ ܕܢܒܡܢ ܡܠܟܐ ܕܦܘܪܝܐ ܕܒܪܒܪ ܘܗܘܐ ܒܪܘܛܝܢܐ ܡܢ
ܕܡܛܠ ܠܗܒܪܡ ܐܕܫܝܪܬܐ ܐܬܟܪܗ ܘܡܫܬ ܒܦܪܬܐ ܕܫܒܚܗ ܒܫܬ ܡܘܫ
ܒܪ ܕܝܢ ܥܡܟܬ ܗܘ ܫܬܗ ܕܢܒܡܢ ܢܦܫܬ ܒܪ ܒܝܬܐ ܘܡܗܝܡܢܐ ܕܫܪܬܐ
ܘܐܒܠܘܗܝ، ܒܝܘܡܐ ܪܒܐ ܠܦܝܪܗ ܕܝܡܬܐ ܘܡܬܝܬܗ ܗܘ ܒܪܕܪܐ ܫܪܬܐ
ܕܒܬܐ ܘܗܘܬ ܒܪܬܐ ܘܒܬܐ ܕܠܐ ܡܪܕܝܢܐ ܘܗܘܝܢ ܐܬܒܫܬ ܦܘܪܝܢܘܦ
ܡܢ ܦܘܪܝܐ ܕܡܠܟܐ ܕܢܒܡܢ ܪܫܐ ܘܒܠܝܢ ܠܗܘܢ ܡܠܟܐ ܕܐܬܘ

ܠܣܢܚܪܝܒ ܕܠܥܣܡ ܘܡܫܚܐ ܠܗܘܢ ܪܫܐ. ܘܐܬܬܘܗܝ، ܘܠܠܐܬܬ
ܘܡܫܚܗ، ܠܗܘܢ ܪܫܐ ܘܡܫܚ ܐܬܬܪ ܟܠܗܘܢ ܘܡܚܗ، ܡܢ ܡܠܟܐ
ܘܡܢ ܬܪܬܝܢ ܢܫܘܗ، ܟܕ ܦܫܬܐ ܗܘܐ ܕܝܢ ܡܢ ܥܒܕܝܢ ܐܪܡܝܘܬܐ ܘܡܢ
ܡܢܢ ܪܘܚܢܝܘܬܐ❖
ܒܬܪ ܝܘܡܝܢ ܕܝܢ ܐܝܟ ܗܘܐ ܡܬܦܠܦܠܝܢ ܒܪܒܘ ܪܘܪܒܐ ܒܥܒܕܐ ܗܘ
ܕܠܥܣܡܐ ܘܣܘܪܝܐ ܗܦܟܬܐ ܕܐܟܒ ܗܦܟܬܐ ܒܥܠ ܗܠܝܢ ܬܪܝܢ ܒܒܢܐ
ܦܬܟܪܐ ܠܒܢܐ ܕܢܬܚܟܐ ܠܗ ܡܥܒܕ ܡܢ ܡܕܡ ܒܪܓܘܪ ܕܝܢ ܗܘܐ
ܒܠܝܠܝܐ ܕܝܢ ܐܚܐ ܘܠܠ: ܒܒܝܬ ܒܪ ܙܘܦܐ. ܗܘ ܕܒ ܡܓܕ ܡܓܕ، ܗܘܐ
ܒܬܪ ܕܒܒܐ ܘܕܡܠܫܐ ܦܬܓܡܘܗܝ، ܘܫܠܦ ܐܬܬܘܗܝ ܠܒܪܓܘܪ
ܐܦܣܩܘܦܐ ܕܒܥܕܬ ܠܝܫܘܥ ܕܝܢ ܕܗ، ܐܬܬܘܗܝ ܐܢܦܠܝܐ ܕܡܓܕܘܢܐ
ܕܡܓܠ ܒܢܝܐ ܘܦܪܙܘܡܐ ܕܒܗ ܡܬܒܢܝܐ ܗܘܢ ܒܗ ܕܐܬܬܘܗܝ ܗܘܬ
ܒܬܘܡܐ ܕܦܪܘܣܐ ܘܦܪܫܘܡܝܐ ܐܬܒܢܝܘ ܠܗ ܐܢܫܐ ܡܟܠܐ ܘܡܓܢܐ
ܘܣܘܪܝܐ ܡܢ ܟܠ ܐܬܪ ܘܡܬܪܐܬ: ܡܓܠ ܐܘܡܢܐ ܡܫܬܡܥܐ ܕܒܗ❖
ܡܬܚܫܒܐ ܕܝܢ ܐܬܘܗܝ، ܗܘܐ ܚܝܠܐ ܫܘܒܚܐ ܗܘ ܕܒ ܡܕܡ ܡܕܡ ܘܠܐ
ܠܡܬܚܫܒܐ ܬܐܒܠܐ ܒܡܠܒܘܬܗ ܗܘܐ ܒܠܝܐ ܒܪܓܘܪ ܠܗ ܡܒܪ
ܠܗܕܐ ܘܐܦ ܠܦܠܘܣܐ ܕܡܒܠܝܢ ܗܘ ܒܕܘܒܪܗܘܢ ܒܡ ܫܪܟܐ
ܕܡܗܡܢܐ ܝܕܥ ܠܡܬܪܝܨܘ ܘܠܐ ܐܬܕܢܘ ܠܗ ܠܐܒ ܕܝܢ ܡܫܡܫܢܐ
ܕܒܬܪܟܐ ܡܬܟܠܐ ܗܘܐ: ܐܫܬܡܥܘܗܝ، ܒܕ ܡܕܒܪ ܬܪܓܡܐ ܚܘܪܐ
ܒܒܟܐ ܕܠܒܪ ܡܢ ܡܕܝܢܬܐ ܘܦܢܝܗ، ܘܡܫܢ ܒܪܫܐ ܘܐܦ ܐܢܫܐ ܕܝܪܐ
ܕܒܡܒܪܝܐ ܢܕܝܐ ܫܕܪ، ܦܠܘܪܐ ܕܡܫܪܐ ܒܡܪܝܢ ܗܘܘ ܘܐܬܬܘܗܝ ܗܘܘ
ܡܢ ܠܝܠܐ ܦܘܫ ܘܦܠܓ. ܐܢܘܢ ܠܟܠ ܐܬܪ ܘܡܢ ܗܢܝܢ ܡܫܡܫ ܒܠܘܗܝ،
ܘܦܠܓ ܒܐ ܕܝܢ ܡܢܝܐ ܘܕܠܒܪ ܘܡܕܪ ܡܠܟܐ ܘܐܬܬܘܗܝ ܘܦܩܕ ܠܗ ܕܢܬܠܒ
ܒܕܝܪܐ ܕܡܫܡܫܬ ܒܕ ܢܦܩ ܒܠ ܬܪܥܐ ܕܝܢ ܚܠܐ ܠܝܠܐ ܪܕ ܒܠܗܘܢ،
ܘܗܢܝܢ ܥܠ ܡܪ، ܣܢܚܪܝܒ ܕܝܢ ܟܕ ܕܢܚܒ ܡܬܪܦܣ ܕܒܪܓܘܪ ܘܠܐ
ܐܬܦܫܘܩ ܠܗ ܐܦܣܩܘܦܐ ܗܢܝܢ ܦܩܕ ܠܗ ܡܠܟܐ ܕܢܐܙܠ ܠܐܬܪܗ
ܘܐܙܠ ܒܟܐ ܠܗ ܕܢܪܐ ܒܐܬܪܐ ܕܒܥܒܪ ܒܕܘܒܬܐ ܕܡܬܢܪܐ ܒܪܐ
ܕܢܗܪܬܐ ܘܟܕ ܒܗ ܕܢܪܐ ܘܢܦܓܥܐ ܡܪܒ ܠܕܝܠܗ ܐܠܗܐ ܐܡܪܝܢ
ܒܪ ܡܢ ܒܬܪ ܡܫܬܐܠܢܘܬܗ ܕܒܪܓܘܪ ܠܐ ܐܬܬܡܗܬ ܠܗ ܠܒܪ،
ܣܢܚܪܝܒ ܗ، ܕܢܡܒܪ ܚܝܠܐ ܐܝܟ ܕܡܢ ܡܕܡ❖
ܗܢܝܢ ܡܕܝܢܬ ܕܝܢ ܟܠ ܒܦܘܣܪ ܘܒܪ ܫܒܘܪ ܡܠܟܐ ܫܕܪ ܒܠܗܘܢ
ܠܒܗܪ ܒܢ ܫܠܝܛܐ ܕܡܠܟܘܬܐ ܒܡ ܚܠܐ ܗܦܟܐ ܘܦܫܠܐ ܘܐܦ ܠܒܪ،
ܣܢܚܪܝܒ ܒܒܗ. ܘܐܚܘ ܒܒܪܝܗ ܕܡܢܝܬܐ ܬܪܒܐ ܡܕܡܗ،
ܘܗܢܝܢ ܒܕ ܫܕܪܐ ܕܬܠܡܝܕܐ ܘܡܢܐ ܠܗܘܢ ܢܒܪܓ ܕܠܐ ܦܪ

---

۱. این واژه تنها در نسخه Ming. 586 آورده شده است.

ܠܗܘܢ ܒܫܢܬܐ. ܦܬܚܘ ܠܗ ܬܪܥܐ ܘܥܠܐ ܕܟܠ ܗܦܟܝܢ ܒܡܫܡܫܗ ܘܠܛܝ̈ܝܐ
ܕܥܡܗܘܢ ܠܟܢ ܘܐܫܬܠܛ ܒܗܘܢ ܘܒܙ ܒܬܚܘܡܗܘܢ ܘܟܠ ܕܡܫܚ ܐܘܚܕ:
ܘܠܫܪܟܐ ܒܡܚܘܬܐ ܕܟܠ ܚܪܒ ܐܡܚܬ ܐܢܘܢ ܘܥܠܡܬ ܚܠܝܦܘܢ
ܠܦܬܓܡܗ ܕ ܚܪܝܒܘܪ ܘܐܦ ܗܘ ܡܪܝ، ܗܪܡܝܙܕ ܡܪܕ ܒܗܕܐ܀
ܐܝܬ ܗܘܐ ܕܝܢ ܒܗ ܒܙܒܢܐ ܚܣܝܐ ܕܪܘܡܝܬܐ: ܫܒܝܪܐ ܐܪܟܝܦܘܣ
ܘܐܬܪܘܣ ܡܢ ܡܠܟܐ ܒܗܢܐ ܫܪܒܐ ܕܫܒܡ ܠܐܪܬܢ ܕܡܟܐ ܡܢ ܕܪܟܗ
ܘܗܘܐ ܠܗ ܒܪܐ ܘܩܪܬ ܫܒܗ ܡܪܕܫܗ ܒܪ. ܡܢ ܩܕܡ ܠܐ ܗܘܝܢ ܗܘܘ ܠܗ
ܒܢܝܐ ܘܒܪ. ܠܒ ܡܢ ܩܕܡ ܗܪܦܛܐ ܗܘܐ ܚܪܒܠ ܝܒܐ ܕܠܬܡܟܐ
ܟܪ̈ܟܐ ܕܐܬܪܘܟܝܡܐ ܘܒܙ ܕܐܝܡ ܐܢܬܬܐ ܢܒܡܫܬܐ ܕܠܒܢܝ
ܗܘܐ: ܘܐܬܬܗ ܗܘܬ ܡܒܕܝܢܬܐ ܡܢ ܦܘܠܡܟܐ ܙܒܢܐ: ܘܢܫܒ ܐܬܪܗ
ܢܟܐ ܫܒܬܐ ܘܫܟܐܬ ܒܒܡܝܢ ܡܬܗܦܝܢ ܗܘܐ ܐܦܝܣܩܘܦܗ ܡܬܠܝܟܐ
ܕܢܒܡ ܫܒܬܐ ܘܢܫܒ ܢܒܡܫܬܐ ܘܠܐ ܐܬܦܠܒܘ ܗܕܝܡ ܗܦܟܝܢ ܘܗܘܐ
ܡܢ ܚܪܒܐ ܕܗܪܦܛܐ ܘܗܦܟ ܒܫܢܬܐ ܐܗܒܠ ܠܒܢ ܚܪܬܐ ܕܐܠܝ ܢܥܡܢ
ܕܝܢ ܡܠܟܐ ܕܛܝ̈ܝܐ ܕܒ. ܒܪܡ ܟܣܪܘ ܠܒܫܬ ܪ̈ܗܘܡܝܐ ܡܢ
ܩܕܡ ܘܪܗܪܘܢ ܬܒܒܗ ܕܐܪܠ ܒܒܗ ܘܠܐ ܐܬܦܠܒܘ ܘܐܦ ܗܘܣܟܐ ܒܟܐ
ܡܒܗ ܕܗܦܟ ܡܒܠܡ ܗܘܐ ܘܠܐ ܢܗܒ ܠܗ ܘܐܦ ܠܒܪܬܗ ܕܢܥܡܢ ܕܗܦܟ
ܥܦܪܐ ܗܘܬ ܬܒܒܗ ܟܣܪܘ ܘܠܐ ܥܠܡ ܢܥܡܢ ܘܡܠܚ ܠܗ ܕܠܚܒܪܐ
ܕܒܫܪܬܐܢܬ ܡܒܕܘ ܟ ܠܐ ܢܗܒ ܐܢܐ ܒܬܪ، ܘܒܫ ܟܣܪܘ ܠܒܠܗܡ
ܗܠܡ ܘܟܠܒܗ ܦܬܪ ܐܢܫ ܡܟܐ ܕܝܢ ܕܗܘܐ ܠܗ ܠܟܣܪܘ ܢܦܐܟܐ ܡܢ
ܪܘܡܟܐ ܝܟܐ ܕܒܬܢܣ ܡܢ ܒܠܕܒܒܗܘ، ܘܒܒܗܘܢ ܐܦ ܡܢ ܢܥܡܢ
ܘܒܫ. ܡܢ ܢܗܡܢ ܡܪܗ، ܠܢܗܡܢ ܠܫܒܒܬܐ ܘܫܠܦ ܠܫܡܟܐ ܦܬܐ ܕܡܢ
ܚܠܟܐ ܦܬ ܡܪܒܗܘ، ܘܗܦܟ ܐܬܡܪܪ ܢܥܡܢ ܘܡܠܚ ܠܗܬ ܡܒܕܘܟܐ ܒܢ
ܫܪܒܬܗ ܘܐܬܪܘܬܐ ܗܦܟܝܟܐ ܫܒܗ ܘܐܫܪܒܗ ܡܢ ܟܣܪܘ ܘܡܦܠܗ
ܒܕܡܟܐ ܠܒܪ ܘܒܪ. ܫܒܒ ܟܣܪܘ ܐܬܕܠܢ ܘܒܗܦܟܝܟܬܐ ܫܕܠܗ ܕܢܟܬܬܐ
ܠܬܬܗ ܘܠܐ ܐܬܦܠܒܘ ܢܚ. ܕܝܢ ܡܢ ܬܐ ܚܪܒܐ ܕܢܥܡܢ ܡܢ ܕܡܝܢ ܚܪܬܬܐ
ܕܫܒܗ ܡܒܟܐ ܡܦܪ ܐܙܙܐ ܒܡ ܟܣܪܘ ܘܐܡܪ ܠܢܥܡܢ ܕܡܠܟܐ ܗܦܟ
ܪܝܡ ܠܝ ܘܡܟܐ ܠܗ ܒܐܘܚܠܘܗ ܕܠܐ ܡܒܟܐ ܠܝ ܡܠܟܐ ܘܐܦ ܡܒܘܗ
ܐܢܬܬܗ ܕܢܥܡܢ ܐܡܪܬ ܠܗ ܕܕܘܡ ܠܝ ܕܬܬܒܘܬ ܒܫܡܟܐ ܕܡܠܟܘܬܐ. ܒܪ.
ܕܝܢ ܡܦܠ ܠܬܪܒ ܡܠܟܐ ܠܐ ܡܦܠܗ ܐܠܐ ܦܡܕܗ ܕܒܬܪܒ ܢܗܘܐ ܘܒܬܪܡ
ܐܝܟ ܕܡܬܐܡܪܐ ܒܫܡ ܡܒܬܐ ܡܦܠܗ ܠܗܢܐ ܡܒܕܝܢܐ ܠܝ ܡܫܟܐ܀
ܗܕܝܢ ܡܒܪ ܚܠ ܡܒܗܘܢܐ ܡܠܟܐ ܕܪ̈ܗܘܡܝܐ ܚܪܒܐ ܫܚ ܕܫܒܗ ܦܘܡܐ
ܘܡܦܠܗ ܠܗ ܘܠܒܗܘܢ، ܘܠܐܢܬܬܗ. ܘܒܪܘ ܫܚ ܡܢ ܒܗܘܢ، ܕܫܒܗ
ܬܐܕܗܝܣ ܘܐܬܬܐ ܠܘܬ ܟܣܪܘ ܘܟܐܝܡܪܐ ܪܟܐ ܐܬܡܒܠ ܡܢ ܡܠܟܐ
ܘܦܩܕ ܠܬܘܠܝܟܐ ܕܢܒܠܗ ܠܒܬܬܐ ܘܢܬܬܗܝܡ ܬ ܚܪܐ ܕܡܠܟܘܬܐ ܚܠ
ܡܒܒܢܟܐ ܘܗܕܝܢ ܢܬܬܗܝܡ ܒܪܫܗ ܐܝܟ ܦܠܡܟܐ ܕܪ̈ܗܘܡܝܐ ܘܡܒܒ ܠܗ

ܒܦܘܪܘ ܫܠܝܐ ܘܐܙܠ ܥܠ ܪܘܡܝܐ ܘܒܙܙ ܐܦ ܦܘܠܐ ܫܠܝܛܘܬܐ
ܡܠܟܘܬܐ ܘܒܙܙܘ ܥܠ ܟܢܫ ܘܦܩ ܠܗܠ ܡܢ ܕܪܐ ܡܕܢܚܝܬܐ ܘܐܬܪܘܬܗ ܟܠܗ
ܬܐܕܘܣܝܣ ܘܣܪܒ ܠܫܠܝܛܘܬܗ ܘܫܠܡ ܠܒܦܘܪܘ ܕܠܝܬ ܒܗ ܫܠܝܐ ܠܡܦܩ
ܡܢ ܪܘܡܝܐ ܘܐܫܬܠ ܒܦܘܪܘ ܡܢ ܡܕܝܢܬܐ ܒܗ ܫܠܝܛܘܬܐ ܡܠܟܘܬܐ
ܒܟܬܒܐ ܘܫܡܥܢ ܥܠ ܐܪܥܐ ܕܪܘܡܝܐ ܘܡܬܩܠܣܐ ܒܟܠܗ ܘܢܦܫܗ
ܫܠܝܛܘܬܐ ܕܦܘܠܐ ܒܠܝܫܘ ܘܢܦܠ ܒܓܕܐ ܒܚܪܒܐ ܘܐܬܡܠܠ
ܡܠܟܘܬܐ ܡܢ ܬܪܝܨܘ ܒܓܠܐ ܘܐܦ ܒܒܦܘܪܘ ܥܒܕ ܒܗ ܫܠܝܐ ܘܫܪ ܡܢ
ܒܒܪܘܗܝ ܕܢܥܒܕܘܢ ܗܘܐ ܡܥܒܕ ܦܫܝܩ ܘܡܠܬ ܚܡܝܐ ܐܣܛܪܬ ܪܝܫܐ
ܘܐܩܠܘ ܪܘܡܝܐ ܡܢ ܡܕܡ ܦܪܝܫܐ܀
ܘܐܬܚܬܡ ܡܠܟܐ ܒܗ ܕܪܐ ܘܟܠܗ ܠܩܘܒܠܐ ܘܚܒܪܘ ܫܠܝܐ ܬܪܝܨܬ
ܫܪܝܐ ܘܐܬܕܠܝܘ ܢܘܪܐ ܘܒܦܘܪܘܬܐ ܡܠܟܘܬܐ ܕܚܒܪܘ ܬܪܝܨܘܗܝ ܠܦܘܠܐ
ܘܐܫܦܟܘ ܒܗ ܕܡܠܟܐ ܐܝܟ ܡܢܐ ܐܦܣܩܘܦܐ ܕܝܢ ܕܠܝܗ ܕܕܪܐ ܡܚܝܢܗ
ܠܦܪܕܐ ܕܡܬܩܪܐ ܘܬܬܠܝܢܗ ܕܡܠܟܐ ܒܦܘܪܐ. ܘܫܕܪܐ ܢܦܫܗ ܥܠ
ܒܪܘܗ ܘܐܬܡܠܟ ܕܒܗ ܘܡܢܗ ܡܛܠ ܕܕܚܠ ܡܢ ܡܠܟܐ ܕܡܢܐ ܕܐܪܒܥܝܢ
ܡܬܚܡ ܡܚܢܗ ܐܢܐ ܠܗ ܘܡܢ ܗܘ ܐܒܠܐܢܘܬ ܠܗ ܠܒܦܘܪܘ ܡܥܠܝܘܬܐ
ܥܠ ܐܪܥܐ ܕܪܘܡܝܐ ܐܬܒܥܢܬ ܕܝܢ ܕܪܐ ܒܥܢܬ ܐܪܒܥܝܢ ܫܢܝܢ
ܕܒܦܘܪܘ܀
ܒܪ ܕܝܢ ܡܠܟܐ ܒܗ ܕܪܐ ܡܬܚܬܡ ܗܘܐ ܢܦܫ ܕܪ ܚܕ ܥܠ ܒܪܬܐ
ܕܦܣܝܪܘܪ ܘܒܡܪ ܐܝܟ ܘܚܕ ܡܠܟܝܢ ܚܘ ܡܫܡܫܢܐ ܒܗ ܬܪܝܨܐܝܬ
ܐܦܣܩܘܦܘܗܝ ܠܐ ܫܕܪܘ ܠܗܕܐ ܘܡܦܩܘ ܥܠ ܪܕ ܘܦܪܕܘܗܝ ܘܐܬܐ
ܠܚܝܡܢ. ܠܗܬ ܒܦܘܪܘ ܘܕܠܝܗ ܘܡܪ ܠܗ ܕܐܝܬ ܡܬܚܬܡ ܐܝܬ ܫܠܦ
ܒܪܦܠܝܢܐ ܘܐܝܟ ܙܕܩ ܐܝܟ ܡܢ ܒܪܦܠܝܢܐ ܘܕܠܐ ܒܦܢܝܐ ܫܕܪ ܡܠܟܐ
ܘܐܡܬܗ ܠܬܪܝܨܐܝܬ ܐܦܣܩܘܦܐ ܕܦܣܝܪܘܪ ܘܦܩܕ ܘܣܒܥܘܗܝ، ܫܬ ܫܢܝܢ
ܘܒܬܪܗ ܘܦܘܩ ܡܛܠ ܕܐܦ ܒܐܘܡܢܐ ܡܫܘܐ ܗܘܐ ܒܦܘܪܘ ܘܗܘܐ ܫܡܥܐ
ܠܒܪܦܠܝܢܐ. ܡܛܠ ܡܪܘܡܐ ܐܠܗܐ ܫܘܒܚܐ ܐܡܬܗ، ܗܘܐ ܠܒܢܝܢ܀
ܡܪ، ܦܪܘܫܘܒ ܕܝܢ ܐ ܬܒܗ ܒܠܝܡܢ ܒܪܘܡܝܐ ܒܫܡܐ ܘܫܕܪ ܡܠܟܐ
ܘܬܒ ܡܢܗ ܕܢܥܕܘܗܝ، ܠܓܒܪܠ ܡܢ ܚܪܡܗ ܘܠܐ ܐܬܦܠܣ ܘܚܒܪ
ܕܬܡܐ ܘܫܬܩ ܘܦܩܕ ܕܠܕܪܗ ܢܒܠܘܢܗ، ܠܝܡܢܐ ܕܝܢ ܝ ܒܗ ܕܢܫܡܥܘܢ
ܠܦܓܪܐ ܕܡܕܝܢܬܐ ܒܕܬܗܘܢ ܘܠܐ ܐܬܦܠܣ ܠܗܘܢ ܡܠܟܐ܆ ܒܪ ܫܡܥ
ܦܘܩܕܢܗ ܕܡܬܩܠܣܐ ܘܣܡܗܘܢ، ܠܦܓܪܗ ܥܠ ܓܒܠܐ ܬܠܡܝܕܘܗܝ܇
ܘܐܘܒܠܘܗܝ، ܠܕܝܪܗ܀
ܗܕܝܢ ܐܬܬܣܝܡ ܡܬܩܠܣܐ܆ ܦܓܪܗ ܦܬܝܬܐ ܒܡܒܪܟܘܬܗ ܕܥܙܪܐ،
ܕܐܬܬܘܗܝ، ܗܘܐ ܒܪ ܐܬܬܗ ܒܪ ܝܡܐ ܒܗ ܒܪܬܐ ܒܠܚܘܕ ܒܗ ܡܠܟܐ
ܠܦܓܪܐ ܒܥܒܪܐ ܕܐܬܦܪܕ ܡܢ ܠܝܡܢ ܒܗܝܢ ܗܘܘ ܘܒܪܟ ܒܪܫܢܝܬܗ
ܕܡܒܪܐ ܕܠܐ ܫܦܝܢ ܫܢܐ ܕܝܢ ܫܢܝܐ ܩܠܝܠ ܘܡܢܗ ܘܡܛܠ ܚܪܒܘܬܗ

ܘܫܐܬܗ ܕ ܒܪܢܫ ܕܠܐܘܡܝܠ ܒܡܕܝܢܬܐ ܘܒܢܝܐ ܡܠܬ ܒܡܕܝܢܬܐ ܕܠܐ
ܡܕܒܪܢܐ. ܘܐܦ ܡܠܬܐ[1] ܐܬܡܠܟܬ ܠܗ ܡܢ ܩܘܠܦ ܒܗܘܢ ܕܒܪܝܒܪ.
ܘܗܟܢܐ ܒܗ ܒܡܕܝܢܬܐ ܕܫܘܫܬܪ ܡܢ ܐܒܗܝܗ ܐܒܪܗܡ ܡܢ ܩܘܠܝܣܘܢ.
ܒܢܝܐ ܢܚܟܐ ܘܫܟܝܚܐ. ܘܗܟܢ ܐܦ ܗܝ ܗܘܬ ܒܡܕܝܢܬܐ ܕܠܐ ܝܕܥܐ.
ܒܢܝܐ ܕܝܢ ܥܒܝܕܐ ܗܟܢ ܠܫܡ ܗܘܐ ܥܠ ܐܬܪܘܬܗܘܢ. ܘܐܦ
ܠܗܠܝܢ ܕܠܝ ܡܢ ܕܡܪܐ ܕܡܪܝ، ܦܩܘܕܘܢ ܘܡܢ ܕܡܪܐ ܕܥܒܪܝ ܘܡܢ
ܐܪܡܝܘܬܐ: ܘܐܡܪܝ ܒܗܝ ܠܒܪ ܒܒܢܐ ܕܡܬܦܠܡܐ❖

ܝܫܘܥ ܗܘܘ ܕܝܢ ܒܡܕܝܢܬܐ ܒܗܘ ܙܒܢܐ. ܡܘܢܒ ܕܚܝܪܬ. ܗܢܐ ܕܒܝܬ
ܦܪܗܣܢܐ ܕܗܢܐ ܗܘܐ ܡܢܝܢ ܐܠܗܐ ܘܟܘܚܒܗ ܕܠܘܬ ܡܠܟܐ. ܥܡܠ
ܗܡܪܐ ܡܢ ܡܠܟܐ. ܕܫܬܠܛ ܥܠ ܟܠܗ ܦܪܣܐ ܗܘ ܕܚܙܝܢ ܒܗ ܕܟܢܫܬ
ܡܠܝ. ܡܦܠܚܢܐ ܕܗܘܡܝܕ. ܘܒܙ ܡܢ ܡܠܟܐ ܐܫܬܡܠܟܬ ܝ ܒܝܬܗ. ܕܢܦܪܘܙ
ܘܫܪܘܦ ܐܝܟ ܟܠܠ ܙܘܥ. ܡܕܪܫܘܬܗ ܕ ܒܪܢܫ. ܠܐ ܥܒܕܬ. ܦܬܓܡ
ܗܘܐ ܕܝܢ ܒܗܝܡܢܘܬܐ ܒܪ ܣܥܒܕܐ ܕܣܠܩ ܘܒܕܘܒܪܐ ܕܡܬܦܪܘܬܐ
ܝܘ ܗܘܐ. ܥܡܒܠܢܪ ܕܒܪܟܐ ܕܒܢܬ ܗܠܘܟ ܘܐܦܪܘܣ ܕܐܪܟܐ
ܘ ܒܪܢܫ ܕܝܘܪ ܒܢܠ. ܒܢܝܐ ܪܒܐ ܘܗܕܪ ܫܠܝܐ❖

ܗܠܝܢ ܐܝܟ ܒܪܢܫ ܒܠܝܢ ܠܡܠܟܐ. ܕܐܝܬܝܐ ܠܕܪܫܐ ܕܒܗ ܒܢ ܒܢܗ.
ܘܒܢ ܕܡܬܠܝܡܐ ܠܝܬ ܗܘܐ ܒܕܝܬܐ. ܫܠܘ ܡܢ ܝ ܒܢܬ ܢܦܫܗܘܢ
ܠܕܪܫܐ. ܡܘܕܒ ܡܦܪܦܠܝܦܐ ܕܫܡܒ. ܘܡܒܠܢܪ ܕܒܪܟܐ ܕܒܢܬ
ܗܠܘܟ. ܘ ܒܢܝܢ ܒܢܗ ܡܢ ܦܪܣܐ ܕܐܢܫܐ. ܘܐܦܣܩܘܦܐ ܕܝܘܪ ܒܢܠ.
ܘܗܝ ܒܢܗ ܒܒܪܢܐ ܡܢ ܬܠܩܝܢܐ. ܘܒܒܢܘ ܕܫܪܐ ܒܬܪܬܐ ܕܡܠܟܐ.
ܘܐܬܩܝܡܘ ܒܪܢܫ ܘܒܢܝ ܒܢܗ. ܘܐܬܠܝܢܘ ܐܪܬܕܘܟܫܐ ܕܠܝ.
ܘܐܟܢܗ ܡܠܟܐ ܠܒܪܢܫܐܠ ܕܢܦܫ ܡܢ ܗܕܐ ܠܬܘܐ ܘܠܐ ܐܬܦܠܡܘ.
ܘܝܘ ܐܝܟ ܒܪܢܫ ܠܐܪܬܕܘܟܫܐ ܝܘܫܛܐ ܡܕܝܢܬܐ. ܘܐܦ
ܠܒܢܪܢ ܒܢܗ ܕܐܝܠܝܐ ܩܦܝܠ ܒܗ ܡܢܡ ܡܠܟܐ. ܕܥܒܕ ܠܢܝ ܕܡܬܒܥܕܘܬܐ
ܘܗܘܐ ܒܪܗܦܝܢܐ. ܘܡܢ ܝܘܡ ܠܗܘܪܡܝܙܕ ܘܠܒܗܘܢ. ܘܥܕܪ ܡܠܟܐ ܘܫܟܒܗ.
ܥܢܬܐ ܝܘܐ. ܘܗܠܝܢ ܗܦܩ ܒܒܗܐܕܫܪ ܒܡܢ ܒܬ ܥܡܘܩܐ ܕܬܒܢܐ.
ܡܗܡܢܢܐ ܕܝܢ ܝܠܦܘܗܝ ܠܒܦܪܗ. ܘܗܟܢܗܘܢ ܒܢܬ ܡܪܝ ܗܪ ܒܢܗ
ܕܡܒܪܬܐ . . ܐܝܬ ܗܘܐ ܕܝܢ ܒܗܘ ܙܒܢܐ ܢܕܒܢܐ ܒܬܪܒܐ ܕܡܠܟܐ.
ܢܕܝܢ ܡܢ ܒܪܟܐ ܕܒܢܬ ܒܪܡܪ. ܘܗܢܐ ܕܐܝܬܘܗܝ ܗܘܐ ܠܒܕܬܐ
ܗܢܐ ܒܪܐ. ܐܝܟ ܡܩܛܠܝܢܘܗܝ ܘܐܬܕܫܝܢ ܘܒܢܝܐ ܒܕܬܐ ܘܕܢܬܐ

---

۱. در هر دو نسخهٔ مجموعهٔ مینگانا این واژه به صورت ܡܠܟܐ ضبط شده است.

ܒܥܠܡܐ ܟܠܗ. ܠܦܘܣܐ ܕܐܘܪܫܠܡ ܕܒܫܡܝܐ. ܘܐܝܟ ܡܗܘܦ ܒܒܝܬ
ܦܪܒܘܢ ܘܬܪܝ. ܗܟܢ ܐܚܝܕ ܗܘܐ ܠܒܣܪܗ. ܕܡܢ ܗܕܐ ܡܫܡܗܐ
ܐܝܬܘܗܝ ܗܘܐ ܒܬܪܬܝܗܝܢ ܡܠܟܘܬܐ ܕܦܪܣܝܐ ܘܕܪܗܘܡܝܐ.
ܡܬܐܡܪܐ ܕܝܢ ܕܒܠܘܡ ܡܢ ܓܦܪܐ ܠܓܦܪܐ ܐܠܦ ܐܣܬܪܝܢ ܡܥܕܪ
ܗܘܐ ܠܡܠܟܐ ܗܘ ܡܕܡ❖

ܡܓ ܡܫܚ ܗܘܘ ܕܝܢ ܒܗܘ ܙܒܢܐ ܒܡܕܝܢܬܐ ܕܡܠܟܘܬܐ ܡܪܝ ܒܒܝ
ܕܐܝܠܟܐ. ܗܢܐ ܕܒܬܪ ܙܒܢ ܡܪܝ ܐܒܪܗܡ ܒܥܒܪܝܐ. ܗܘ ܒܗܘܢ ܠܗܘ
ܒܡܕܝܢܬܐ. ܘܗܦܟܐ ܐܝܟܢܐ ܒܡܠܬܐ ܢܦܩ ܡܢ ܗܘ ܒܡܕܝܢܬܐ.
ܐܡܪ ܐܢܐ ܕܝܢ ܡܪܝ ܡܫܡܫ ܕܠܓ ܒ ܒܡܕܝܢܬܐ ܕܒܝܬ ܒܒܐ[1]. ܘܡܪܝ ܐܠܟܐ
ܕܒܢܐ ܒܡܕܝܢܬܐ ܥܠ ܓܒܒܝ ܕܡܠܬ ܠܘܬ ܫܡܟܐ ܒܒܪܢܐ: ܘܡܪܝ ܒܒܝ ܒܪ
ܓܡܒܢܐ. ܗܢܐ ܗܒܝܠ ܠܦܘܒܢܐ ܥܒܕ ܥܠ ܕܡܢܐ ܗܘܐ. ܘܗܠܡ ܗܘܐ
ܡܫܡܫܢܐ ܒܡܕܝܢܬܐ ܕܡܪܝ ܐܒܪܗܡ. ܘܠܫܪܬܐ ܢܚܡ ܡܢ ܬܡܢ: ܘܐܙܠ ܒܢܐ
ܒܡܕܝܢܬܐ ܐܦ ܗܘ ܒܥܒܕܘܬܐ ܕܠܗ ܕܒܡܕܝܢܬܐ. ܘܥܒܕ ܠܘܬܗ
ܗܘ ܓܒܐܐ ܕܐܚܘܬܐ. ܘܟܕ ܦܓ ܡܢ ܡܕܝܢܐ ܕܒܟܠܝܐ. ܐܬܘܗܝ ܗܘܐ.
ܓܒܐ ܠܗ ܒܟܠܗ ܡܥܢܐ ܕܐܒܝܠܘܬܐ ܢܬܗܦܟ. ܕܒܪܝܗܝ ܕܝܢ ܒܒܪܝܢ
ܗܘܐ ܠܡܠܬܐ. ܗܝ ܕܟܕ ܥܒܕ ܡܕܝܢ ܡܛܠܬܗ ܐܬܐ ܠܫܬܗ. ܗܝ ܕܟܕ
ܫܡܗ ܒܟܠܗ ܗܘ ܗܘܡܟܠܐ ܘܒܦܓܪܐ ܡܥܬܐ. ܟܕ ܩܐܡ ܗܘ ܡܕܝܢ ܥܠ
ܪܓܠܘܗܝ. ܫܪܝܗܝ ܗܘ ܡܕܝܢܐ. ܗܝ ܕܒܬܪ ܘܒܢܐ ܐܝܬܝ ܠܗ ܗܘ ܡܕܝܢ
ܓܠܡܐ ܕܕܗܒܐ. ܕܡܠܟܝܢ ܒܗ ܗܘ ܓܒܐܐ ܕܗܘܢܐ ܘܡܪܝ ܓܒܐ
ܗܓܒܐ ܕܡܥܢܐ. ܘܒܡܢܝ ܓܠܬܗ ܗܫܡܟܐ ܡܢܬܐ ܡܢ ܡܫܡܟܐ ܡܪܝܢܐ ܕܪܘܡܦܘܗ
ܕܦܪܘܡ. ܒܡ ܒܠܠܬܐ ܐܫܪܬܐ ܐܝܟ ܕܠܬܝ ܒܥܬܐ ܕܒܡܕܝܢܬܗ. ܗܦܠܟܐ
ܕܝܢ ܐܚܕ ܗܘܪܬܐ. ܥܫܡܟܐ ܗܓܒܐܐ ܘܫܪܫܬܐ ܪܘܪܒܐ ܐܒܕ. ܒܥܫܬ
ܗܠܝܢ ܬܪܝܢ ܡܓܒܠܐ ܡܡܪܕܐ ܕܕܫܠܬ ܐܠܗܐ. ܘܠܐ ܚܕ ܘܥܠ ܒܕܡܟܐ
ܠܥܡܠ ܐ ܒܗܢܘܢ. ܗܠܝܢ ܕܝܢ ܕܒܥܬ ܡܪܝ ܒܒܝ ܪܒܐ. ܠܐ ܥܒܕܝܢ ܐܝܟ
ܕܠܒܡܪܗܘܢ ܢܒܠ. ܒܡܕܡܟܐ ܕܡܫܪܡ ܗܘܐ ܠܡܫܬܪܐ ܡܪܝ ܒܒܝ
ܓܡܒܢܐ. ܒܕ ܒܢܘ ܠܗ ܥܡܟܐ ܒܒܝ ܐܒܘܪܐ. ܗܠܝܢ ܐܡܪܝܢ ܒܦܫܘܬܐ.
ܡܛܠ ܕܡܬܪ ܡܢ ܥܡܡܐ ܓܠܝܢ ܘܕܢܚܢ ܕܒܪܝܗܘܢ. ܘܗܘܕܝܢ ܗܫܡܟܐ
ܗܓܒܐܐ ܕܐܝܬ ܗܘܢ: ܥܠ ܬܘܕܝܬܗܘܢ ܘܕܒܥܘܬܐ ܕܡܢܝܢ ܗܘܘ: ܗܡ
ܕܝܢ ܡܪܝ ܒܒܝ ܪܒܐ. ܗܫܡܟܐ ܗܓܒܐܐ ܘܕܪܥܐ ܘܦܘܫܩܐ. ܗܡ ܕܝܢ ܐܦ

---

۱. در نسخهٔ خطی Ming. 47 در این قسمت، جمله چنین ادامه پیدا می‌کند:
ܐܝܟ ܒܪ ܒܕܬܐ ܕܠܓ ܒ ܒܡܕܝܢܬܐ ܡܢ ܡܕܢܚܗ ܕܦܠܘܪܐ ܕܐܠܦܐ...

ܘܢܦܫܐ ܣܓܝ̈ ܒܒܝ ܠܝܒܢܐ. ܟܠܗܝܢ ܕܥܠ ܕܘܟܝܐ ܕܐܝܣܛܪܐ. ܕܗܟܢ
ܡܬܗܪܝܢ ܠܥܡܡܝܗܘܢ. ܒܗ̇ ܡܐܡܪܐ ܕܬܫܒܘܚܬܐ ܕܟܬܒܝܢ ܠܗ
ܒܡܫܒܚܘܬܐ܀

ܗܕܝܢ ܒܬܫ ܒܡܦܘܪ ܫܠܘܬܐ ܘܥܠ ܠܐܪܥܐ ܕܗܘܡܝܐ. ܘܟܕ ܗܘܝ ܐܟ
ܫܠܐ ܘܫܒܩ ܠܡܕܝܢܬܐ. ܘܟܒܫܗ ܠܡܪܕܐ ܘܠܐܡܕ. ܘܠܡܝܦܪܩܛ ܘܠܐܘܪܗܝ.
ܘܡܟܒܕܘ ܥܒܕܐ ܒܦܘܬ. ܘܡܚܒܘ ܠܡܦܩܛ ܡܟܒܫ ܠܗ. ܫܢ ܕܝܢ ܡܢ ܐܟ ܫܠܐ
ܕܥܡܗ ܥܡܪܒܪ. ܐܡܝܢ ܫܐܦܗ ܥܠ ܐܘܪܫܠܡ. ܘܐܬܟܬܫ ܕܢܬܚܝܘܢ
ܠܗ ܛܝܝܐ ܘܠܐ ܐܬܦܠܓܘ. ܘܡܕܪ ܟܠܗ ܡܪܝܐ. ܘܒܬܪ ܟܠܗ
ܘܠܩܘܡܐ. ܘܬܪܥܗ ܠܥܒܪܐ ܘܥܠ ܟܠܗ. ܘܐܟܫ ܠܐܦܣܩܘܦܐ ܘܠܡܪܝܐ
ܕܡܕܝܢܬܐ. ܘܐܫܬܥܝ ܒܗܘܢ ܡܛܠ ܡܫܟܐ ܕܙܘܦܐ. ܘܡܟܐܒܐ ܕܒܝܬ
ܓܒܐ. ܘܡܛܠ ܕܫܠܐ ܐܠܗܐ ܗܦܟ ܐܝܟ ܠܪܘܡܝܐ ܡܢ ܦܘܪܥܢܐ:
ܥܠ ܕܐܫܕܘ ܕܡܐ ܙܟܝܐ ܕܡܠܟܐ ܡܘܪܝܩܐ ܘܕܒܢܘܗܝ. ܠܐ ܥܒܕ ܐܠܗܐ
ܕܢܬܠܐ ܡܫܩܠܬܐ ܕܠܐ ܫܘܝܘ ܠܗܘܢ. ܘܫܘܘ ܠܗܘܢ ܡܫܟܐ ܕܙܘܦܐ.
ܟܕ ܗܦܟ ܘܡܦܠܓ ܒܡܕܝܢܬܐ ܕܪܘܡܝܐ. ܘܡܒܕܘ ܡܒܘܬܐ ܘܫܒܝܬܐ. ܘܠܗ
ܒܗ ܡܐܢܐ ܫܒܝܬܐ ܘܡܢ ܒܢܬܐ ܩܘܪܝܬܐ ܙܒܢܘ ܠܒܝܬܗܘܢ. ܘܟܕ ܡܛܐ
ܠܗܬ ܡܕܝܢ: ܟܕ ܒܐܪܐ ܐܟܐ. ܘܟܕ ܦܫܩܐ ܕܡܢ ܡܠܟܐ. ܥܡܠ ܡܟܝܠܬܐ
ܡܢܗ. ܘܠܗ ܥܕܪ ܠܗܬ ܡܠܟܐ. ܗܟܢ ܕܝܢ ܡܠܟܐ. ܐܝܟ ܕܠܐܡܪܐ ܒܗ
ܡܐܢ ܘܢܦܫܐ. ܒܟܢܬ ܓܪܐ ܫܢܬܐ ܕܒܝܢ ܒܦܠܣܛܝܢ܀

ܗܕܝܢ ܫܠܘܬܐ ܕܦܘܪܥܢܐ. ܢܦܩܘ ܥܠ ܐܠܟܣܢܕܪܝܐ: ܗܝ ܕܠܓܒܝܬ
ܒܡܨܪܝܢ. ܘܡܛܠ ܕܢܝܠܘܣ ܟܪܝܟ ܠܗ. ܘܬܪܥܐ ܫܡܝܢܐ ܐܝܬ ܠܗ. ܗܝ
ܕܐܠܟܣܢܕܪܘܣ ܒܢܗ. ܒܡܠܟܗ ܕܐܪܝܣܛܛܠܝܣ ܪܒܗ. ܘܪܒܢܐ
ܐܬܟܒܫܐ ܟܠܗ ܘܠܐ ܐܬܡܨܝ ܠܡܠܟܗ. ܗܕܝܢ ܢܦܩ ܠܘܬܗܘܢ
ܒܪܐ ܕܥܡܗ ܦܩܝܕܘ ܕܢܫܬ ܡܢ ܒܢܬ ܡܦܪܝܐ ܡܢ ܦܠܛܝܢܘܗ
ܠܐܠܟܣܢܕܪܝܐ. ܐܝܟ ܕܬܬܕܪܫ ܒܦܝܠܣܘܦܘܬܐ. ܘܐܡܪ ܠܗܢ ܫܠܐ
ܕܦܘܪܥܢܐ. ܕܐܝܟܐ ܡܫܠܡ ܐܢܐ ܠܟ ܡܕܝܢܬܐ. ܗܢܐ ܕܝܢ ܦܠܛܝܢܘܗ ܐܥܒܕ
ܒܝܕ ܡܢ ܢܘܡܝܢ ܒܒܝܬ ܐܪܒܐ ܕܡܕܝܢܬܐ. ܒܥܠܡ ܟܠܗܝܢ ܕܟܠܗܝܢ
ܗܒܢܐ. ܕܡܢܐ ܕܗܐܡܢ ܐܘܠܝܢܐ ܥܠ ܐܠܟܣܢܕܪܝܐ. ܡܢ ܛܝܝܐ ܡܒܪܢܝܐ
ܕܠܡܦܩ ܡܢܐ ܐܠܟܣܢܕܪܝܐ. ܡܢ ܛܝܝܐ ܡܒܪܢܝܐ ܕܠܡܦܩ ܡܢܐ
ܡܬܬܫܝܐ ܘܐܬܬܟܠܘ ܦܘܪܥܢܐ ܘܐܚܕܘ ܐܠܦܐ ܕܒܪܝܬܐ ܕܝܢ ܡܢܐ
ܘܡܠܟܘ ܒܗܝܢ. ܘܟܕ ܝܦܘܐ ܟܕ ܫܥܘܬܐ: ܒܗ ܗܘܢܐ[1] ܕܝܢ ܡܢܐ

۱. در نسخهٔ خطی Ming.47 این واژه به صورت ܗܘܢܝܐ ضبط شده است.

ܐܫܬܘܬܦܘ ܒܗ ܥܡ ܝܗܘܕܝܐ ܘܟܠܗ ܠܡܕܝܢܬܐ. ܘܦܠܓܘ ܠܬܠܬܐ ܦܠܓܐ ܕܐܬܪܐ
ܘܦܬܚܘ ܠܡܟܪܙܘܗܝ ܘܐܟܪܙܘ ܕܢܦܩܘܢ ܥܠ ܣܘܪܐ. ܘܐܫܬܕܪܬ
ܕܫܠܬܐ ܠܐܪܥܐ ܟܠܗܘܢ. ܘܐܦ ܐܠܦܐ ܡܣܬܟܠܬܐ ܕܗܘܝ ܗܘܐ ܒܗܘܢ
ܓܒܐ ܕܒܢܬܐ ܘܕܪܘܪܒܢܐ ܕܒܪܘܡܝܘܗܝ ܒܝܬܐ. ܣܠܩܬ ܐܝܟ ܪܘܥܐ
ܘܐܬܬ ܠܡܫܪܝܬܐ ܕܦܪܣܝܐ. ܘܕܒܪܘ ܐܝܟ ܠܒܣܘܪܐ ܥܡ ܡܠܟܐ
ܕܡܕܝܢܬܐ. ܗܟܢ ܕܝܢ ܕܡܠܟ ܐܝܣܓܪܐ ܠܘܩܒܠ ܡܠܟܐ ܠܘܬ ܝܘܡܝܢ܆ ܒܗ
ܒܠܠܝܐ ܒܒܪ ܡܠܟܐ ܕܕܡܟܐ ܣܠܩܘܗܝ ܘܟܕܪ ܠܡܠܟܐ. ܕܝܬܪ
ܢܓܪܓܘܗܝ ܠܡܠܟܐ ܠܒܝܬܡܠܟܘܬܗ܀ ܒܪ ܕܝܢ ܐܬܟܒܫܬ ܐܘܪܫܠܡ. ܫܕܪ
ܡܘܕܥܢܐ ܗܝܟܢ ܢܘܪܐ ܒܟܠܗܘܢ ܡܕܝܢܬܐ ܕܒܗ. ܒܗ ܕܝܢ ܒܥܕܢܐ ܡܥܕܢܐ
ܐܟܘ ܐܦ ܡܠܟܐ ܕܒܒܠ ܡܫܬܐ܆ ܗܘ ܕܡܢ ܦܝܠܝܦܘܣ ܘܡܠܟܐ
ܐܬܟܢܫ܆ ܘܐܝܟ ܓܠܝܬ ܒܥܒܕܐ ܘܒܡܦܩܢܐ ܕܠܬ ܠܗܘܢ ܕܒܥܝܐ. ܘܐܦ
ܠܘܬ ܐܦ ܚܝܠܐ ܕܦܪܣܝܐ܆ ܘܢܦܠܘ ܒܗ ܓܠܝܢܐ ܘܐܣܪܘ ܠܗ. ܕܒܠܗ ܕܗܕܐ
ܘܡܐܟܠܐ ܘ ܓܒܐ ܕܐܘܪܫܠܡ. ܗܐ ܡܫܒܚ ܐܬܟܫܦ ܡܪܝܐ ܕܫܡܝܐ. ܗܘ
ܕܝܢ ܥܠ ܗܝ ܕܢܣܒܘܢ ܕܢܚܬ ܡܪܝܐ ܡܢ ܫܡܝܐ ܗܘܘ. ܘܟܕ ܡܛܝ ܠܗܘܢ
ܐܬܪܐ܆ ܘܣܓܝܘ ܐܝܟ ܬܠܬ ܐܠܦܝܢ ܢܦܫܬܗ܆ ܐܫܬܒܩܘ ܒܓܘܪܐ ܚܕ ܒܪ
ܒܬܪ ܟܠܗܘܢ܆ ܕܗܘܢܐ ܓܘܪܐ ܐܬܬܘܗܝ܆ ܕܡܛܦ ܒܟܠܦܠܓܐ܆ ܗܘ ܕܡܛܒ
ܡܪܝܐ ܠܦܓܪܗ ܕܡܫܒܚ. ܒܪ ܕܝܢ ܫܡܥܘܒ ܪܒ ܚܝܠܐ ܥܠ ܝܚܬܘܗܝ
ܕܗܘܕܝܐ܆ ܦܪܙ ܐܝܟܢ ܒܫܟܢܬܗ. ܗܝ ܕܒܪ ܫܡܥܘܢ ܚܕܝܢ ܐܘܪܚܗ ܠܡܠܟܐ.
ܘܦܩܕ ܥܠ ܡܘܕܥܢܐ. ܕܢܣܒܘܢ ܢܬܩܛܠ. ܘܡܚܘܢ ܢܬܥܒܕܘܢ. ܦܓܪܗ ܕܝܢ
ܕܡܫܒܚ. ܗܘ ܦܩܕ ܡܢܗ ܡܚܬܗ. ܕܢܬܬܚܫܒ ܦܓܪܗ ܥܠ ܓܒܐ ܡܪܝܗ
ܕܡܪܢ܀ ܗܝܕܝܢ ܐܬܒܪ ܚܕܝܢ ܡܢ ܡܠܟܐ. ܕܢܒܥܐ ܐܝܟܢ ܠܗܡܠܟܐ
ܕܐܘܪܫܠܡ. ܘܫܕܪ ܒܫܦܝܐ ܕܠܐ ܒܪܚܡܪ. ܘܫܕܪܬ ܐܝܟܢ ܒܟܠܗܘܢ ܫܦܝܪܐ.
ܒܟܐ ܕܝܢ ܐܦ ܒܢܬܐ ܘܕܪܬܐ. ܒܟܠܗܘܢ ܐܬܪܘܬܐ܀
ܫܡܥ ܕܝܢ ܐܪ ܚܝܠܐ ܕܦܪܣܝܐ܆ ܘܐܦ ܥܠ ܒܢܬ ܡܪܝ܆ ܒܥܪܒܫܐ ܕܠܗܕ
ܕܒܬܪܐ ܡܣܟܢܐ ܐܝܬ ܒܗ. ܘܫܕܪ ܗܘܓܠܐ ܡܢ ܦܠܣܘܗܝ܆ ܘܠܐ
ܐܬܡܢܝܘ ܠܡܚܠ. ܒܕܡܬܚܠܡ ܗܘܘ ܡܢ ܚܝܠܐ ܐܠܗܝܐ. ܠܚܪܬܐ ܕܝܢ
ܐܝܟ ܗܘ ܒܫܡܬܐ ܡܣܟܢܬܐ. ܘܒܪ ܡܠܟܐ ܠܬܪܥܐ ܕܡܚܠܐ. ܣܒܝܢ ܗ
ܠܗܡܣܗ ܕܢܒܠ. ܦܪܘܣܝܐܬ. ܗܝܕܝܢ ܕܒܗ ܪ ܓܠܗܘܢ، ܕܗܡܣܐ ܒܐܪܥܐ.
ܘܠܐ ܠܡܕܒܗܘܢ، ܐܝܟ ܗܘܐ ܘܠܐ ܠܒܣܬܪܗ. ܘܣܒܝܗ ܐܠܗܐ. ܕܐܝܦ
ܫܒܩܗ ܕܢܒܠ ܠܐܘܪܫܠܡ. ܠܗ ܣܠܩܗ ܡܣܝܠ ܗܘܐ. ܐܠܐ ܕܢܕܪܐ ܐܝܟܢ
ܠܗܘܡܒܝܐ ܕܐܡܪܝܢ ܗܘܘ ܕܠܐ ܡܢ ܐ ܒܗܣܪܘ ܕܢܫܠܛ ܒܐܘܪܫܠܡ. ܘܢܕܪ
ܐܢ ܡܫܬܘܒ ܐܝܟܐ. ܒܪܕ ܐܝܟܐ ܡܟܝܢܐ ܕܗܟܝܟܐ ܒܕܡܘܬ ܕܗܡܠܟܐ

ܕܡܪܝ, ܓܢܒܘܗ. ܘܫܩܠܘ ܒܒܪܢܐ. ܘܗܘܐ ܬܠܐ ܗܘ ܡܣܟܢܐ ܕܬܫܪܬܐ.
ܒܗ ܒܡܚܝܠܐ ܒܕܡܐ ܠܡܫܐ.
ܒܬܪܟܢ ܕܝܢ ܒܗܕܐ ܒܕܘܟܬܐ ܕܡܠܟܐ ܐܡܪ ܒܙܥ ܗܪܡܙܐ ܚܙܐ ܗܘܐ ܫܠܝܛܘܬܐ
ܗܓܡܘܢܐ ܘܢܣܒ ܟܠܗܘܢ. ܘܐܬܬܚܝܕ ܒܫܘܫܬܪ ܡܢ ܡܕܒܪܢܘܗܝ. ܘܗܘܐ
ܒܝܠܬܐ ܙܒܢܬܐ. ܘܢܣܒ ܗܪܡܙܐ ܒܐܬܘܪܬܐ ܒܪܚܝܐ. ܘܐܘܒܕ
ܘܐܚܪܒ ܘܫܒܐ ܠܗܘܢ ܐܬܘܪܬܐ ܒܪܚܝܐ. ܘܐܘܒܕ ܘܐܚܪܒ ܘܫܒܐ
ܟܠܗܘܢ ܐܬܘܪܬܐ ܒܪܚܝܐ. ܘܒܬܪ ܡܢܐ ܠܡܕܝܢܬܐ. ܒܢܘ ܒܗܘܢ ܡܢ
ܡܕܝܢܬܗ܇ ܘܐܙܠ ܠܫܘܫܬܪ. ܡܬܐܡܪܐ ܕܝܢ ܕܒܕ ܝܘܡܐ ܠܐ ܠܡܒܢܐ ܡܢ
ܕܫܘܫܬܪܐ. ܥܡܘܪ ܡܠܐ ܕܢܫܟܐ. ܘܐܬܬܚܝܕ ܘܢܦܩ ܚܝ ܗܘ ܘܐܫܬܒܩܬ
ܒܝܬܗ. ܘܐܡܪܬ ܠܗ ܥܡܪܝ. ܠܐ ܬܕܚܠ ܐܠܗܐ܇ ܘܐܡܪ ܠܗ. ܐܝܟ
ܐܝܬ, ܐܠܗܐ: ܘܗܘܐ ܡܢ ܡܫܟܐ ܚܕ ܡܬܕܪܦ ܐܢܐ. ܗܕܐ ܕܝܢ ܐܡܪ. ܟܠ
ܕܫܡܥ ܕܗܘܪܡܙܐ ܕܪ ܓܒܐ ܕܒܗܘܢܬܐ ܫܡܠ ܗܘܐ. ܘܡܟܐ ܕܐܢ ܗܘܢܐ
ܠ ܐܒܘܬܐ: ܠܐ ܒܕܬܐ ܥܒܡ ܐܢܐ ܘܠܐ ܢܡܫܟܐ ܒܟܠܗ ܫܘܠܛܢܐ.
ܘܒܬܐ ܕܝܢ ܘܕܘܠܬܐ ܕܐܚܪܬܗ ܡܢ ܟܠ ܢܡܫܟܐ. ܒܕܐܬܬܚܝܕ
ܕܗܘܡܢܐ ܐܝܟ ܕܐܝܬ ܒܗܘܢ ܢܡܫܟܐ. ܘܗܘܐ ܡܚܠܡ ܠܕܗܘܪܬܐ.
[ܗܘܪܡܙܐ ܕܝܢ ܡܢ ܕܡܠܠ ܠܕܗܘܪܬܐ][1] ܥܡܠ ܥܠܗ ܓܒܝܐ ܕܡܠܟܘܬܐ.
ܘܫܒܐ ܘܐܚܪܒ ܐܬܘܪܬܐ ܗܓܡܘܢܐ. ܘܗܦܟ ܠܒܝܬܗ܀
ܗܕܝܢ ܡܕܝܢ ܥܠ ܒܗܘܙܝ. ܗܘ ܓܒܪܐ ܕܫܠܝܛܘܬܐ. ܘܐܦ ܫܒܝܠܐ ܒܪܗ
ܕܝܢ ܘܫܗܪܒܪܙ ܘܐܡܠܟܘ ܡܠܟܐ ܠܫܝܪܘ, ܒܪ ܟܣܪܘ. ܘܟܢܫܘ ܠܘܬܗ
ܫܠܝܛܘܬܐ ܗܓܡܘܢܐ. ܒܕ ܕܝܢ ܥܒܕ ܒܗܘܪܙ. ܐܚܘܗܝ, ܝܘܪܢܐ ܘܡܠܟܘ
ܥܠܘܗܝ, ܒܪܬܐ ܕܟܣܪܐ. ܘܫܒܩܘ ܠܡܠܟܘܬܗ ܒܠܚܘܕܝܗ ܘܒܪܘ. ܗܘ ܘܬܪܝܢ
ܦܠܝܟܐ ܐܒܘܪܐ ܒܢܬܗ. ܕܐܬܬܠܘܘ ܠܗ ܡܢ ܒܬܪ ܒܢܬܗ. ܘܟܪܘܗ ܘܦܠܛܘ
ܒܒܪܟܐ ܕܡܠܟܐ. ܘܒܕ ܫܢܐ ܠܫܠܝܛܘܬܐ ܕܐܪܕܫܝܪ, ܗܘ ܘܗܠܟ ܦܠܝܟܐ
ܠܗܘܦܠ ܫܘܕܐ ܒܝܢ ܗܘܘ. ܘܫܕܪܐ ܐܡܪܗ ܥܠ ܗܝܟܠܐ ܕܒܒܪ ܠܗܘ ܒܝܬܐ
ܘܒܪܘܗ. ܘܗܘ ܕܫܠܛܬܗ ܠܐ ܐܬܡܪܚ, ܕܒܒܪ ܘܐܚܘܗܝ, ܘܐܬܡܠܘ
ܫܟܘܗܝ, ܒܒܝܬܐ ܕ ܓܒܪܐ ܕܫܒܥܗ ܡܣܡܪܗܘܢ. ܘܠܫܡܫܐ ܡܠܟ ܢܫܐ
ܡܫܟܢ ܗܘܘ ܠܗ. ܗܕܝܢ ܛܒܒܐ ܫܡܥܠܐ ܘܫܗܪܒܪܙ ܡܢ ܫܝܪܘ, ܡܠܟܐ
ܒܪ ܟܣܪܘ ܕܡܠܠܘܗܝ, ܠܒܗܘܪܙ. ܘܒܕ ܐܟܦܐ ܠܗܘܢ ܟܠܗ ܟܠܗܘܢ,
ܐܡܟܐ ܕܢܣܒܢ ܗܘܐ. ܘܐܬܪܡ ܫܒܩܠܐ ܗܦܟܐ ܕܢܝܫܘܗܝ. ܘܡܟܐ
ܒܗܘܪܙ ܠܗܘܦܠܗ ܘܐܡܪ ܠܗ. ܡܟܐ ܣܠܩܬ ܠܝ ܕܐܬܦܠܠ. ܘܠܐ ܡܫܡܥ,

۱. این عبارت تنها در دو نسخهٔ مجموعهٔ مینگانا آمده است و در ویرایش گوییدی وجود ندارد.

ܫܡܥܘܢ. ܘܡܫܝܚܝܐ، ܢܘܗܪܝܗܘܢ ܕܒܪܝܬܐ ܥܠ ܟܠܗܘܢ. ܘܬܠܬܐ ܥܠ
ܐܚܪܬܐ. ܘܐܡܪ ܥܠܘܗܝ ܫܒܘܪ، ܒܪܗ. ܘܡܕܒܪܢܘܬܗ، ܒܡܒܪܐ ܕܡܠܟܐ.
ܘܗܕܐ ܗܢܐ ܫܡܥܘܢ. ܥܠ ܕܒܪ ܡܢܬ ܚܕܝܢ ܐܒܘܗܝ، ܒܪܗ ܒܗܪܡ
ܠܒܝܬܗ. ܠܐܒܗܬܗ ܕܝܢ ܕܐܝܠܝܢ ܫܒܪܐ ܡܫܝܚܝܐ ܐܡܗܠܗ ܘܢܗܘܪܝܗܘܢ:
ܥܠ ܕܡܠܠܗ ܠܐܒܘܗܝ، ܐܡܠܟ ܕܝܢ ܒܗܪܡ ܒܪ ܗܘܪܡܝܙܕ. ܬܠܬܝܢ
ܘܬܡܢܐ ܫܢܝܢ.
ܘܗܘܐ ܫܠܡܐ ܘܫܝܢܐ ܒܝܘܡܝ ܫܒܘܪ، ܒܪܗ. ܠܟܠܗܘܢ ܒܝܫܢܐ: ܙܘܪܥܝܢ
ܡܠܟܐ ܕܝܢ ܡܢ ܫܡܥܘܢ ܒܪܗ ܐܦܘܣܩܐ. ܘܡܠܠ ܠܟܠܗܘܢ ܒܝܘܡܝ،
ܕܒܗܪܡ. ܘܠܡܕܝܢܬܗ ܒܝܬ ܕܫܢܝ ܒܝܘܡܘܗܝ. ܘܟܬܒ ܐܬܦܪܫ ܠ
ܫܡܥܘܢ ܡܕܒܪܢܘܬ،: ܕܟܠܐ ܕܢܝܠܘܦ ܡܠܟܘܬܐ. ܘܫܕܪ ܐܢܬܬܗ ܘܒܢܝܗ.
ܗܕܝܢ ܒܪܗ ܫܡܥܘܢ. ܘܐܙܠ ܐܫܬܥܝܘܗܝ، ܒܡܕܝܢܬܐ ܕܩܛܝܢܐ. ܘܫܘܝܘ
ܡܠܟܐ ܠܐܒܘܗܝ ܕܡܫܝܚܐ. ܘܫܕܪܗ ܒܝܬ ܐܦܘܣܩܐ*
ܒܫܢܬܐ ܕܝܢ ܐܬܬܣܝܡܬ ܪܫܐ ܡܫܝܚܝܐ ܒܚܕܒܐ. ܗܘ ܕܒܪ ܒܟܠܠܗܬܗ
ܢܗܒ ܐܚܪܬܐ. ܠܐ ܐܬܟܬܒܘܢ ܡܢ ܗܕܐ. ܘܐܬܬܣܝܡ ܐܦܝܣܩܘܦܐ
ܠܟܠ ܡܕܝܢܬܐ. ܘܫܪܝܬܐ ܐܬܬܪܝܡ ܠܒܝܬܐ ܕܡܬܠܡܕܢܘܬܐ. ܡܢ ܟܬ
ܗܘܐ ܕܝܢ ܒܒܢܠܝ ܡܫܬܪܝܬܐ*
ܫܒܘܪ، ܕܝܢ ܡܢ ܕܡܠܟ ܠܒܢܐ ܕܡܠܟܐ ܘܐܡܝܢ ܒܪܐ ܕܡܠܟܐ ܐܫܬܠ ܠܒܝܬ
ܡܕܝܢܐ. ܐܝܪܒܗ ܒܐܒܐ ܕܒܝܫܐ. ܘܡܢܬ ܒܐܘܪܚܐ. ܐܡܠܟ ܕܝܢ ܬܫܥܝܢ
ܘܫܒܥ*
ܘܗܕܝܢ ܐܡܠܟܘ ܫܠܝܡܘ،: ܠܐܪܕܫܝܪ ܒܪܗ: ܒܪܗ ܕܐܒܘܗܝ، ܘܪܘܡܝܬܐ. ܒܪ
ܠܒ ܠܝܬܐ ܕܒܘܪܐ ܐܬܬܣܝܗܝ، ܗܘܐ. ܫܢ ܕܝܢ ܡܢ ܐܒܘ ܫܠܝܚܐ ܕܦܪܣܝܐ:
ܕܒܝܬ ܗܘܐ ܠܡܪܝܐ ܗܝܢ ܕܫܡܥܗ ܦܪܨܘܦܗ: ܒܪ ܫܡܥܘܢ ܥܠ ܐܪܕܫܝܪ
ܡܠܟܐ ܕܐܡܠܟ. ܒܟܠ ܫܠܝܡܘܬܐ ܕܪܘܡܝܬܐ ܘܕܦܪܣܝܐ. ܘܐܬܬܐ
ܠܡܫܘܪܐ. ܘܐܟܐ ܠܫܠܝܚܐ ܕܦܪܣܝܐ. ܘܥܠ ܘܡܠܠܗ ܠܐܪܕܫܝܪ. ܘܫܡܥܘܢ ܒܪ
ܚܕܝܢ ܐܦܝܣܩܘ ܡܢ ܟܬܒ ܐܦܘܣܩܐ. ܘܦܩܕܗ ܡܕܡ ܬܪܟܐ ܕܒܝܬܐ ܕܟܬܒ
ܢܦܣܘ[1]. ܥܠ ܕܟܕ ܡܢ ܡܢܝܢ ܝܗܒ ܠܟܪܝܘܬܗ ܕܗܘܐ ܐܝܟܢܐ ܘܫܪܐ
ܐܝܟ ܠܡܫܘܡܠܐ ܕܐܬܗ ܒܚܝܗ ܘܐܡܠܟ ܠܗܬ ܡܠܟܘܬܐ. ܒܪ ܫܢܝ ܒܝܘܡܘܗܝ
ܠܡܠܟܘܬܐ ܗܘܐ ܡܢܝܢܐ ܕܡܫܝܚܐ ܡܢ ܐܪܕܫܝܪ. ܘܗܢܘܢ ܗܘܐ
ܒܝܬ ܟܢܐ ܕܦܪܣܝܐ. ܒܝܬ ܡܘܫܐ ܫܡܘܐܝܠ ܕܠܐ ܗܘܐ. ܐܡܠܟ ܕܝܢ
ܐܪܕܫܝܪ ܫܢܝܐ ܘܬܫܥܐ ܘܫܬܐ. ܘܗܘܐ ܦܪܨܘܦܗ ܠܟܢܝܫܐ ܕܡܠܟ

---

۱. در نسخهٔ Ming. 47 به‌صورت ܡܢܦܣܘ.

ܠܐܪܕܫܝܪ. ܐܡܠܟ ܐܪܒܥܝܢ ܝܘܡܝܢ. ܘܚܕ ܡܢ ܝܘܡܝܢ ܟܕ ܢܦܩ ܡܢ
ܡܚܘܙܐ. ܚܕ ܡܢ ܪܘܪܒܢܘܗܝ، ܡܚܝܗܝ، ܡܢ ܒܣܬܪܗ ܒܣܝܦܐ ܘܩܛܠܗ.
ܘܐܬܬܕܝܫ ܡܢ ܟܠܗ ܥܡܐ܀
ܘܐܡܠܟܘ ܟܠܗܘܢ ܦܪܣܝܐ ܠܒܘܪܐܢ ܐܚܬܗ ܕܫܝܪܘ، ܗܕܐ ܕܝܢ ܟܕ
ܐܡܠܟܬ܆ ܒܫܝܢܐ ܥܒܕܬ ܠܘܬ ܗܪܩܠܝܐ܆ ܠܡܪܝ، ܝܫܘܥܝܗܒ ܩܬܘܠܝܩܐ
ܐܝܟ ܕܢܥܒܕ ܠܗ ܥܡܗ ܫܝܢܐ. ܟܕ ܐܬܐ، ܠܗ ܘܝܩܪܗ ܕܐܝܟ ܡܠܟܝܢ.
ܘܒܛܘܠ ܕܒܥܘܬܐ ܕܒܥܬ ܝܗܒ. ܘܨܠܝܒܐ ܕܩܘܫܬܐ. ܘܗܦܟ
ܫܝܢܐܝܬ ܐܬܦܢܝ ܡܢ ܡܠܟܐ ܗܪܩܠܝܐ. ܘܟܕ ܠܗܬܗܘܢ ܚܠ ܕܝܢ ܒܗ.
ܒܘܪܐܢ ܐܚܬܗ ܫܝܪܘ، ܕܐܡܠܟܬ ܥܠ ܦܪܣܝܐ. ܠܫܢܬܐ ܒܥܡܬܐ
ܕܫܢܝܐ ܡܫܬܬ܀
ܘܐܡܠܟܘ ܒܐܣܦܝܪ ܡܢܝܬܐ. ܠܚܕ ܓܒܪ ܡܢ ܙܪܥܐ ܕܡܠܟܘܬܐ. ܗܢܐ
ܕܟܕ ܫܠܛܬ ܡܠܟܘܬܐ ܕܦܪܣܝܐ. ܘܐܫܟܚ ܘܐܬܐ ܠܚܘܙܝܐ ܘܥܒܕ ܠܗ
ܐܒܝܠܐ ܕܫܢܝܗ ܐܘܣܛܐ. ܗܢܘܢ ܐܢܫ ܒܠܚܘܕܝܗܘܢ ܐܠܗܐ ܒܕ
ܐܫܬܒܫ ܐܝܟ ܚܠܐ ܕܟܠ ܫܦܠ ܡܟܐ. ܘܡܕܒܪܢܘܬܗܘܢ ܐܬܬܘܗܝ، ܗܘܐ
ܡܫܠܡ. ܕܠܐ ܫܘܪܐ ܘܡܣܬܪܢܘܬܗܘܢ ܡܢܗܝܢ ܗܘܘ ܘܠܐ ܬܪܥܐ. ܘܠܐ ܐܢܫܐ
ܘܠܐ ܫܒܪܐ ܘܐܫܬܠܛܘ ܒܟܠܗ ܐܪܥܐ ܕܦܪܣܝܐ. ܒܪ ܓܒܪ ܕܝܢ ܫܕܪ
ܠܗܘܡܠܘܢ ܚܠܝܬܐ ܕܠܐ ܡܛܝ. ܘܫܪܒ ܦܠܐ ܠܟܠܗܘܢ ܘܦܠܓܗ ܐܦ
ܠܪܗܘܡ. ܘܡܢ ܒܪ ܫܒܥ ܢܦܩܘ ܦܠܓܐ ܡܢ ܫܢܬܐ ܕܚܕܘܬܐ. ܘܠܚܪܬܐ
ܟܪܘܗܝܐ ܐܬܦܠܓ ܘܐܙܠ ܠܐܬܪܘܬܐ ܕܚܘܙܝܐ ܘܕܦܪܣܝܐ ܘܬܡܢ ܫܠܛ
ܫܘܗ، ܘܐܫܬܠܛܘ ܦܠܓܐ ܒܚܘܙܝܐ ܘܒܟܠܗܘܢ ܐܬܪܘܬܐ. ܐܝܠܐ ܕܝܢ
ܐܦ ܠܐܬܪܘܬܐ ܕܗܘܡܙܝܐ. ܘܟܕ ܘܐܬܘܬܐ ܠܟܠܗܘܢ ܐܬܪܘܬܐ
ܕܗܘܪܐ. ܘܥܕܪ ܟܠܗܘܢ ܗܘܪܡܙܕ ܡܠܟܐ ܕܗܘܡܙܝܐ ܫܠܛܬܐ. ܘܦܠܓ
ܡܢܗܘܢ ܦܠܓܐ ܠܐܪܥܐ ܡܢ ܡܠܟܐ ܐܠܦܝܢ. ܡܫܡܫܢ ܕܝܢ ܡܬܠܝܡܐ܆ ܒܕ
ܫܐ ܠܡܫܘܪܐ ܕܐܬܫܪܒܬ ܡܢ ܦܠܓܐ܆ ܘܬܪܥܝܗ ܕܐܘܟܠ ܐܝܟܢ
ܠܡܘܠܐ܆ ܘܕܦܫܘ ܒܗ ܡܢ ܒܦܫܐ ܡܬܕܢܝܢ ܗܘܘ. ܐܝܠ ܒܬܪ ܒܒܫܬ
ܓܘܢ ܒܒܪܟܐ ܡܢܬܐ܀
ܘܩܘܪܩܘܣ ܕܒܝܬ ܥܒܕ. ܘܟܕ ܗܠܐܬܗܘܢ ܕܒܝܬ ܡܫܟܐ ܕܠܘܬܗ.
ܡܐܬܝܢ ܠܐܠܡܘܕܘܗܝ، ܘܢܩ ܐܡܝܪܐ ܕܡܕܝܢܬܐ. ܘܥܕܪ ܫܟܪ ܐܝܘܢ.
ܘܒܝܘ ܐܦ ܠܡܠܘܬܗ ܕܩܘܪܩܘܣ. ܘܒܟܘܢ ܐܦ ܠܓܪܐ ܕܒܝܬ ܐܒܘܢܬܐ
ܕܝܢ ܡܟܝܢ. ܘܐܫܟܚܘ ܒܡܠܘܬܗ ܕܩܘܪܩܘܣ. ܟܐܢܐ ܘܒܘܬܢܐ ܦܓܪܐ ܐܝܟܐ
ܕܕܘܠܐ ܘܕܫܐܪܐ ܘܦܪ ܓܒ ܕܕܘܡܒܐ. ܗܘ ܕܝܢ ܕܠܐ ܠܣܝܡܝܢ ܠܐܠܡܘܕܘܗܝ،
ܕܡܫܝܚܐ. ܗܢܘܢ ܫܕܪ ܡܪܝ، ܡܫܡܫܢ ܡܬܠܝܡܐ܆ ܘܐܝܟ، ܠܒܪܝ ܘܡܟܐ

ܡܦܩܢܐ ܕܚܐܪܬܐ. ܘܗܟܢ ܡܬܦܪܢܣܢܘܬܐ ܒܕܝܪܐ ܕܡܪܝ, ܗܘ ܓܝܪ ܕܠܒܪ
ܡܢ ܡܕܝܢܬܐ ܐܝܟ ܕܢܫܬܠܛܘܢ ܒܗ ܘܢܩܛܠܘܢܝܗܝ܆ ܘܠܐ ܐܫܬܟܚܘ܀
ܕܟܕ ܕܝܢ ܦܛܪܝܪܟܘܬܐ ܡܪܝ, ܫܡܥܘܢ ܕܡܬܩܪܐ ܥܠ. ܘܐܬܬܫܝܡ
ܦܬܪܗ ܒܒܝܬ ܫܗܪܐ ܕܒܕܬܐ ܕܟܪܟܐ ܕܒܝܬ ܓܪܡܝ. ܘܐܬܬܫܝܡ
ܒܟܪܟܐ ܦܛܪܝܪܟܘܬܐ ܡܪܐܝܬܗ. ܗܢܐ ܕܝܢ ܐܬܬܘܗܝ, ܗܘܐ ܡܢ ܐܬܪܐ
ܕܐܪܙܘܢ ܘܦܢܝܬܗ ܡܩܪܝܢ. ܘܐܬܬܫܝܡ ܗܘܐ ܡܛܪܦܘܠܝܛܐ ܠܒܝܬ
ܠܦܛ. ܠܒܪ ܕܝܢ ܐܦܣܩܘܦܐ ܕܫܘܫܛܪ ܒܟܢܫܐ ܕܡܪܝ, ܐܒܪܗܡ
ܕܐܝܠܡ. ܘܗܟܢ ܡܬܬܠܝܩ ܗܘܐ ܒܫܘܫܛܪ ܘܒܦܛܪܝܪܟܘܬܗ.
ܘܡܢ ܕܐܬܬܫܝܡ ܥܠ ܡܕܝܢܬܐ ܕܡܛܪܦܘܠܝܛܘܬܐ: ܐܬܬܩܪܝ ܡܢ ܟܠܗܘܢ
ܡܕܝܢܬܐ ܕܐܦܣܩܘܦܐ܀
ܐܡܪܝܢ ܓܝܪ ܕܡܢܬܐ ܚܕܐ ܐܝܬ ܕܐܬܬܘܗܝ ܕܡܫܝܚܐ ܟܠܗ. ܘܬܘܒܐ
ܒܝܬ ܡܫܘܚܐ ܠܫܘܪܬܐ. ܘܗܟܢ ܡܬܐܡܪܐ. ܘܟܕ ܚܙܐ ܗܘܐ ܚܕ ܡܢ
ܘܡܢ ܐܦܣܩܘܦܐ ܚܕ ܬܡܢ: ܐܡܪܗ ܚܕ ܡܢ ܒܢܝ ܓܠܝܐ ܘܐܡܪܘ
ܠܡܠܟܐ. ܘܟܬܒܐ ܠܗ ܕܟܬܒܐ ܐܡܪܗ ܕ ܦܩܕ ܒܗ ܙܒܢܐ. ܗܘܝܢ
ܒܡܩܪܒܐ ܕܡܠܟܐ ܐܬܬܪܝ ܒܪܦܠܝܢܐ ܚܕ ܠܗ ܦܢܝܬܐ ܒܡܒܪܢܐ ܡܕܝܢ.
ܘܒܡܦܪܢܣܢܘܬܐ ܕܐܠܗܐ ܥܠ ܫܪܐ ܒܗ ܒܟܬܒܐ. ܘܟܕ ܚܙܝܗܝ, ܗܘ
ܐܦܣܩܘܦܐ ܐܡܠܠ. ܘܐܚܝܕܗ ܗܘ ܒܪܦܠܝܢܐ ܠܟܘܪܗ ܕܟܬܒܐ. ܘܟܠܐ ܠܗ
ܟܠܗ ܫܪܪܐ. ܘܐܡܪ ܠܗ. ܕܐܢ ܫܒܩ ܐܢܬ ܠܝ ܗܕܐ ܡܠܬܐ. ܟܠܐ
ܐܢܐ ܠܟ ܥܠ ܡܫܬܘܬܐ ܡܢܝܢܬܐ. ܘܫܘܝ ܠܗ ܕܟܬܒܐ ܒܟܬܒܐ. ܕܩܫܝܢ
ܗܘܘ ܒܗ ܦܓܪܝܗܘܢ ܕܐܠܦܐ ܚܫܝܐ ܘܩܕܝܫܐ, ܘܗܕܐ ܕܗܘ ܐܦܣܩܘܦܐ
ܐܠܗܐ ܦܪܝܫܐ. ܐܝܟ ܕܬܬܐ ܟܠܐ ܫܡܥܬܐ ܕܦܓܪܝܗܘܢ ܕܐܠܦܐ܀
ܡܬܐܡܪܐ ܕܟܫܪ ܡܢ ܩܕܝܡ. ܟܕ ܐܙܠ ܗܘ ܡܪܐܡܗ ܡܢ ܡܫܘܪܐ
ܠܫܪܬܐ. ܐܫܬܡܥ ܠܗ ܒܟܬܒܐ. ܒܗ ܕܒܗ, ܦܢܝܬܐ. ܘܟܕ ܕܫܠܡܘܢ
ܕܡܢܗ ܒܐܝܕܐ ܪܟܐ ܡܟܠܗܘܢ.
ܟܕ ܕܝܢ ܗܘ ܡܪܐܡܗ ܡܫܠܡ ܕܕܝܪܐ ܕܡܪܝ, ܗܘ ܓܝܪ ܕܡܒܪܟܬܐ ܕܝܢ.
ܘܡܢܟܝܬ ܒܒܠ ܫܦܝܪ. ܗܟܢ ܓܝܪ ܡܫܠܡ ܗܘܐ ܗܢܐ ܡܕܝܢܬܐ
ܒܫܦܪܗ, ܡܟܠܝܐ܀ ܠܒܝܬ ܠܦܛ ܕܝܢ ܡܫܝܚ ܘܡܕܪ ܠܗܘܢ ܙܒܢܐ.
ܠܗܘ ܓܝܪ ܐܦܣܩܘܦܐ ܕܢܦܪ ܓܠܠ. ܓܒܪܐ ܡܫܠܡܐ ܘܕܝܢܐ. ܘܐܦ
ܠܒܝ ܡܢܢ ܗܠܝ ܡܪܐܡܗ ܐܝܟ ܕܢܩܘܡ ܠܡܥܡܪܗ. ܒܗ ܡܬܦܪܢܣܢܘܬܗܘܢ
ܘܠܐ ܐܬܬܟܒܪܘ ܘܫܕܪ ܐܢܫ, ܠܐܦܣܩܘܦܐ ܕܐܪܙܘܢ ܘܗܟܢ
ܟܠܗܘܢ ܓܒܪܐ ܢܟܦܐ ܘܡܫܠܡܐ. ܘܟܠܗܘܢ ܫܡܠܝܐ ܕܫܟܝܢ, ܠܐ
ܐܟܠ ܠܚܡܐ ܡܢ ܟܕܘܬܐ ܕܒܝܬ ܡܢ܆ ܘܠܐ ܐܬܦܫܩ ܒܡܫܝܚܐ. ܐܠܐ ܡܢ
ܐܬܪܗ ܡܫܠܐ ܗܘܐ ܡܫܝܚܘܬܗ ܠܐ ܘܬܬܠܝܚܘܗܝ܀

ܒܗ ܕܝܢ ܒܗܘ ܙܒܢܐ. ܢܦܩ ܓܒܪܐ ܚܕ ܡܗܘܕܢܐ ܡܢ ܒܝܬ ܐܪܡܝܐ: ܡܢ ܩܪܝܬܐ ܕܫܡܗ ܦܠܘܓܬܐ· ܐܝܟܢܐ ܕܡܬܦܠܓܝܢ ܡܢܗ ܕܦܪܬ ܠܥܡܩܐ ܕܐܪܒܝܐ: ܘܐܡܪ ܕܐܬܐ ܡܫܝܚܐ. ܘܒܥܐ ܠܡܬܗ ܙܡܪܐ ܘܓܒܪܐ ܘܡܢ ܪܐ ܐܝܟ ܐܪܒܥܡܐܐ ܓܒܪܝܢ. ܕܐܘܩܕܘ ܬܠܬ ܥܕܬܐ. ܘܩܛܠܘ ܠܥܠܡܢܐ ܕܐܪܬܐ. ܗܝܕܝܢ ܐܬܐ ܥܠܝܗܘܢ ܚܝܠܐ ܡܢ ܒܡܘܠܐ ܘܩܛܠ ܐܢܘܢ. ܠܗܘܢ ܘܠܢܫܝܗܘܢ ܘܠܒܢܝܗܘܢ. ܘܠܙܥܘܪܝܗܘܢ. ܘܦܫܘ ܒܗ ܒܦܪܥܬܗ❖

ܘܬܘܒ ܐܬܪܐ ܕܒܗܘܢ: ܐܬܬܠܝ ܕܝܢ ܡܫܝܚܐ ܒܦܪܬܐ ܕܫܡܗ ܥܓܪܘ. ܐܡܪܝܢ ܓܒܪ ܕܝܚܝܕܝܢ ܗܘܘ ܓܒܪܐ ܡܢ ܪܫܗ ܕܫܒܬܐ ܒܒܫܬܐ. ܒܓܒ ܐܪܒܥܐ: ܘܡܒܠܝܢ ܗܘܘ ܠܗ ܒܠܗ ܫܒܬܐ ܒܠ ܕܪ ܓܒܐ ܢܦܫܗ. ܘܗܝܕܝܢ ܡܛܠܝܢ ܗܘܘ ܠܗ ܕܒܝܬܐ ܠܥܐܕܐ. ܘܒܪܫܗ ܡܢ ܡܢܗ ܗܘܘ ܡܬܢܝܚܝܢ: ܫܒܬܐ ܒܠܗ. ܘܒܠ ܫܒܬܐ ܚܕ ܢܦܫܝܢ ܗܘܘ . . ܘܬܘܒ ܡܫܬܝܢ ܗܘ، ܒܬܘܠܬܐ ܕܠܐ ܫܒܩܗ ܓܒܪ. ܘܕܡܒܝܢ ܗܘܘ ܚܒܝܗ ܒܠܗܘܢ. ܘܗܘ ܕܡܬܠܠ ܗܘܐ ܡܢܗ. ܒܪ ܫܒܬܗ ܡܒܥܠܝܢ ܗܘܘ ܠܗ. ܒܕܡܟܐ ܕܒܫܢܬܗ ܘܓܪܡܗ، ܐܝܟ ܡܫܝܚܐ ܗܘܘ. ܘܒܕ ܕܡܟܝܢ ܗܘܘ ܠܗ ܒܡܕܡܬܐ ܘܦܠܚܝܢ ܗܘܘ ܠܗ ܒܡܫܝܚܐ. ܘܡܒܕܝܢ ܗܘܘ ܡܢܗ ܫܝܪܬܐ ܕܒܝܪܬܐ. ܘܒܠ ܕܡܬܕܒܪ ܗܘܐ ܠܗܘܢ. ܡܒܠܝܢ ܗܘܘ ܠܗ ܚܕܐ ܫܘܪܬܐ. ܘܠܒܠܝܢ ܠܐ ܒܦܪ ܗܘܐ ܒܟܐܢ. ܘܐܬܬܚܕܘ ܒܠܗܘܢ ܒܡܕܒܪܢܘܬܐ ܐܠܗܝܬܐ. ܒܪ ܐܫܬܠܝܐ ܚܕ ܕܒܝܬ ܕܢܐܚܕܘܢܘܗܝ، ܘܐܬܦܠܛ ܡܢܗܘܢ. ܘܐܙܕܗܪܘ ܒܡ ܢܝܐ ܥܠܬܐ ܕܫܒܝܥ ܗܘ، ܠܗܘܢ ܘܡܫܬܠܠܝܢ ܗܘܘ ܒܡܢ. ܗܘܝܢ ܗܘܘ ܕܝܢ ܐܝܟ ܥܒܕܝܢ ܢܦܫ❖

ܪܐܡܗ ܕܝܢ ܕܒܪ ܙܒܢܬܐ ܬܠܬ ܫܢܝܢ، ܘܦܠܓܗ ܘܡܝܬ. ܘܐܬܬܚܫܒ ܦܓܪܗ ܒܒܝܬܐ ܕܒܪ، ܗܘ ܓܒܪ ܕܡܒܪܒܬܐ❖

ܡܬܢܝܚܝܢ ܗܘܘ ܕܝܢ ܒܗܘ ܙܒܢܐ. ܡܦܫܩܢܐ: ܘܐܦܝܣܩܘܦܐ ܡܪܝ، ܗܒܪܐܫܘܥ ܕܒܪܟܐ. ܗܘ ܕܐܡܒܠܬܗ ܕܙܒܢܐ ܗܘܬ. ܒܠ ܡܕܡ ܚܟܝܡ، ܘܐܦܝܣܩܘܦ ܕܝܢ ܡܚܡ. ܘܡܦܫܩܢܐ ܕܚܝܪܬܐ. ܘܝܘܚܢܢ ܕܒܫܪ. ܘܐܪܣܛܘܛܠܘ ܕܒܝܪ ܓܒܠ. ܘܡܒܫܟܐ ܕܫܠܘܐ. ܘܡܘܫܐ ܕܢܐܒܐ. ܘܡܦܫܩܢܐ ܕܓܪܡܗ. ܘܦܪ ܓܝܫ ܕܒܝܬ ܠܦܛ❖

ܐܠܝܐ ܕܝܢ ܡܛܪܦܘܠܝܛܐ ܕܡܪܘ. ܒܢܝܐ ܡܗܝܡܢܐ ܬܠܬܝ ܡܢ ܛܘܪܟܝܐ ܘܡܢ ܒܒܒܐ ܐܫܢܝܐ. ܘܥܡܕ ܓܒܪ ܢܗܘܪܐ ܐܬܘܗܝ، ܘܒܠ ܥܡܗ ܐܬܦܪܝܬ ܡܕܝܢܬܐ. ܘܐܬܬܪܐ. ܐܡܬܝܢ ܓܒܪ ܕܐܬܚܘܪ ܦܘܪܣܝܐ ܗܘܐ ܒܗܘܢ. ܘܠܒܗ ܡܢ ܥܘܪܐ ܒܪܝܐ. ܐܝܟ ܡܕܝܢܬܐ ܘܥܡܐ ܡܓܝܐܐ.

ܣܦܠܐ ܘܚܡܪܐ. ܘܓܠܠܐ ܘܦܪܕܝܣܐ. ܟܠܗܝܢ ܕܝܢ ܠܐܠܟܣܢܕܪܘܣ ܒܪ
ܦܝܠܝܦܘܣ. ܘܗܘܐ ܐܠܟܣܢܕܪܘܣ. ܘܟܕ ܚܙܐ ܘܫܡܥ ܚܡܝܡܐ ܡܓܢܝܢܐ
ܒܡܕܢܚܐ. ܐܫܬܠ ܕܢܦܩ ܠܐܬܪܗ. ܘܐܬܛܠܠ ܒܫܡܫ ܡܗܠܬܐ ܡܢ
ܚܕܪܘܗܝ. ܥܠ ܢܗܪܐ ܦܪܬ. ܒܪܘܚܬܐ ܕܡܬܦܪܫܐ ܒܓܘܫܡܐ ܒܐܪܥܐ
ܕܒܒܠ. ܐܡܠܟ ܕܝܢ ܥܠܝܗ ܬܬܚܡܪܐ ܘܢܝܚܐ ܫܠܐ܀ ܥܠ ܗܠܐ ܕܝܢ
ܐܠܝܐ ܡܦܪܣܠܦܐ ܕܡܢ ܡܬܐܡܪܐ. ܕܟܕ ܡܬܒܪܢ ܗܘܐ
ܒܐܬܪܘܬܐ ܕܒܘܫܡܐ ܒܢܝܐ ܕܠܓܒ ܡܢܗܘܢ. ܦܓܕ ܒܗ ܡܠܟܘܬܐ ܚܕ.
ܕܐܙܠ ܗܘܐ ܠܡܦܪܥ ܥܡ ܡܠܟܐ ܐܚܪܢܐ. ܘܟܕ ܒܡܓܢܝܬܐ ܬܒܥܗ
ܐܠܗܐ ܕܢܦܫ ܡܢ ܦܪܥܐ. ܐܡܪ ܠܗ. ܕܐܢ ܡܢܫܐ ܐܝܬ ܠܝ ܐܬܐ
ܐܢܬ ܕܡܢܫܡ ܒܡܠܝܗܘܢ ܕܐܠܗܐ. ܡܫܡܫ ܐܢܐ ܒܐܠܗܝ. ܘܦܩܕ
ܡܠܟܘܬܐ ܗܘ ܠܒܡܪܢܐ ܦܠܚ ܠܐܬܪܐ ܕܒܥܘ. ܘܦܩܕ ܠܐܬܪܐ ܕܠܗܘܢ
ܦܠܚ ܗܘܘ ܘܟܕ ܫܡܥܗ ܐܬܟܒܝ ܐܬܪ ܟܠܗܐ.ܘܪܘܚܐ. ܘܪܘܡܐ ܘܟܪܘܒܐ
ܬܒܥܝܢ ܗܘܘ. ܘܗܘܝܢ ܐܬܬܘܕ ܒܫܠܐ ܐܠܗܐ ܗܘ ܐܠܗܐ. ܘܟܕ
ܐܬܐ ܕܝܢ ܠܒܒܠ ܫܡܝܐ ܘܐܠܨܗ ܠܦܠܫܬܐ ܗܝ ܕܒܒܒܠ ܫܕܪܐ
ܡܪܘܕܐ. ܘܐܬܦܠܠܓܬ ܡܢ ܥܠ ܓܒܪܘܬܗ. ܗܘܝܢ ܒܪ ܚܝܐ ܡܠܟܘܬܐ ܗܘ
ܡܢܗ ܕܫܒܪ ܦܓܪܐ ܐܠܗܐ. ܢܦܠ ܘܫܟܒ ܡܢܒܗܘܢ. ܘܗܘܝܢ ܗܘ ܘܟܠܗ
ܡܫܪܝܬܗ. ܘܐܝܬܝܗ ܐܢܘܢ ܠܢܗܪܐ ܚܕ. ܘܐܚܒܪ ܐܢܘܢ ܠܟܠܗܘܢ
ܘܐܫܡܫ ܠܗܘܢ ܒܗܝܐ ܘܡܫܒܚܢܐ. ܘܗܦܟ ܠܐܬܪܗ܀
ܣܠܘܩܘܣ ܕܝܢ ܐܡܠܟ ܬܠܬܝܢ ܘܬܪܬܝܢ ܫܢܝܢ. ܘܒܢܐ ܠܐܢܛܝܘܟܝܐ
ܘܠܠܕܩܝܐ. ܘܠܣܠܘܩܝܐ. ܘܠܐܦܡܝܐ ܕܗܝ ܐܝܪܘܗܝ.
ܘܠܒܪܘܐܐ ܕܗܝ ܚܠܒ܀ ܒܒܠ ܓܒܪ ܗܕܐ ܕܫܢܐ ܡܬܡܠܟܐ ܫܒܪܝܢ
ܒܢܝܬܗ. ܒܒܠ ܕܝܢ ܡܕܝܢܬܐ ܐܡܝܢܐ ܕܐܬܒܢܝ ܡܓܕܠܐ ܐܬܝܗ܀ ܢܝܢܘܐ
ܒܪ ܒܠܘܣ ܒܢܐ ܐܢܝܢ ܕܗ ܐܬܘܪܝ. ܘܐܡܪ ܕܐܬܝܗ ܠܝ ܡܕܝܢ. ܘܒܠܝܐ
ܕܗܝ ܡܠܝܫܘܣ. ܘܟܠܝܕ ܕܐܬܝܗ ܣܦܪܐ ܕܡܦܪܘܢ. ܘܢܝܢܘܐ
ܘܪܚܘܒܘܬ ܗܘ ܒܢܐ ܐܢܝܢ܀
ܟܕ ܕܝܢ ܒܗܢܐ ܘܟܠܐ ܕܡܢ ܠܟܠ ܐܡܪܝܢ: ܡܢܐ ܕܟܬܒܘ ܦܠܢܐ ܠܟܠܗܘܢ
ܐܬܪܘܬܐ ܕܦܪܣܐ ܘܪܗܘܡܝܐ. ܗܢܘ ܘܟܠܗ ܐܦ ܠܒܝܬ ܗܘܕܝܐ.
ܘܟܬܒܘ ܠܟܠܗܝܢ ܡܕܝܢܬܐ ܒܫܢܬܐ. ܗܢܘ ܕܝܢ ܠܒܝܬ ܠܐܦ ܘܠܒܢܝܐ
ܕܠܗܝ ܘܠܫܒܥ ܒܢܝܬܐ. ܘܦܫܬ ܫܘܫ ܘܫܘܫܬܐ ܕܡܚܐ ܣܗܝܢ ܗܘܝ.
ܒܪ ܡܢ ܟܠܗܘܢ ܦܪܫܐ ܠܗ ܦܘܡ ܕܐܡܫܗ ܓܒܐ ܠܗܘܒܠ ܦܠܢܐ. ܐܠܐ
ܐܢ ܗܘ ܕܡܓܒܪ ܡܠܟܐ: ܘܚܕ ܡܢ ܪܒ ܚܝܠܘܬܗ. ܕܟܬܒܗ ܗܘܪܡܝܙܕ
ܡܕܝܢܐ: ܕܟܬܒ ܠܗ ܫܠܝܛܐ ܘܐܚܕ ܠܟܘܫ ܘܠܟܘܫܬܐ܀ ܗܕܐ ܕܝܢ

ܘܫܘܫܬܪܐ ܗܝ ܪܘܝܚܐ ܒܡܬܚܗ. ܘܡܬܪ ܡܟܝܫܐ ܒܟܘܪܬܐ ܒܢܝܢܐ
ܘܥܫܝܢܐ: ܕܐܝܬ ܦܘܪܣܐ ܡܢ ܟܠ ܓܒܝ ܒܪܩܝܥ ܠܗ. ܚܕ ܡܢܗܘܢ
ܡܬܩܪܐ ܐܪܕܫܝܪܓܢ. ܥܠ ܫܡ ܐܪܕܫܝܪ ܗܘ ܕܗܘ ܚܦܪܗ. ܘܐܚܪܢܐ
ܕܒܗ ܒܢܐ. ܘܡܬܩܪܐ ܫܡܝܪܡ. ܥܠ ܫܡ ܡܠܟܬܐ. ܘܐܚܪܢܐ ܕܐܒܢܝ ܥܠ
ܫܡ ܕܪܝܘܫ. ܘܪܒܐ ܕܟܠܗܘܢ ܐܝܬܘܗ̇ ܪ ܓܠܬܐ ܒܥܒܕܬܐ ܕܫܒܝܬܐ ܡܢ
ܛܘܪܐ ܓܒܝܢܐ❖ ܗܝܕܝܢ ܫܠܡ ܟܠ ܗܘܪܡܝܙܕܢ ܡܕܝܢܐ: ܐܢܫܐ ܚܕ
ܕܩܛܪܝܐ ܕܡܬܬܒܐ ܒܗ ܡܥܡܪܐ. ܗܘ ܕܒܝܬܐ ܒܝ ܪܐ ܠܡܬܬܒܗܘܢ
ܕܩܛܪܝܐ. ܐܡܪܐ ܕܢܦܠ ܕܥܠܬ ܥܠ ܡܢܐ ܪܒܐ. ܘܡܫܚܬܐ ܒܥܠܬ ܥܒܕܐ
ܠܫܘܪܐ. ܐܝܟ ܕܒܠܐ ܚܦܪ ܒܪ ܘܡܝ̈ܐ ܐܦ ܗܘ ܒܡܘܠܐ ܡܕܝܢܬܐ:
ܡܬܬܒܐ ܐܚܪܢܐ ܠܗܘܢ ܠܛܝܝܐ. ܘܐܫܬܘܕܝܘܗ ܒܡܦܩܐ ܥܠ ܫܡ
ܒܡܦܩܬܗ ܕܦܪܬ. ܟܕ ܕܝܢ ܫܠܡ ܐܒܘ ܡܘܣܐ ܠܡܦܠ ܗܘܪܡܝܙܕܢ. ܐܝܟ
ܗܢܐ ܗܘܪܡܝܙܕܢ ܦܘܪܣܐ. ܕܐܡܪܬ ܢܦܠܐ ܐܒܘ ܡܢ ܦܪܟܐ ܕܟܡܗ: ܒܕ
ܕܡܕܥ ܠܗ ܚܝܠܐ. ܘܫܠܚ ܠܗ ܠܐܒܘ ܡܘܣܐ. ܕܢܬܠܐ ܡܢ ܫܒܝܐ ܘܫܘܪܐ.
ܘܥܒܪ ܠܗ ܡܕܝܢܬܐ ܒܒܠܐ ܕܪܘܚܝܢ ܒܠܗܘܢ. ܘܫܘܘ ܗܢ ܒܬܪܗ ܥܠܝܗ.
ܘܗܕܝܢ ܒܝܕ ܬܘܟܠܢܗ ܕܗܘܪܡܝܙܕܢ. ܕܥܠ ܫܘܪܐ ܢܦܠܗ ܠܫܝܢܐ
ܕܒܝܬܗܘܢ. ܘܠܐܢܫܐ ܕܡܬܠܠܝܢ ܗܘܘ ܐܝܟ ܒܕܘܬܐ ܒܝܬܗܘܢ ܘܟܠ.
ܕܚܕ ܡܢܗܘܢ ܐܬܬܘܗܝ ܗܘܐ ܒܓܪܒܗ ܐܦܣܩܘܦܐ ܕܐܗܘܙ.
ܘܠܐܒܘܪܡܣ ܒܡܬܦܠܦܠܬܐ ܕܦܪܬ ܣܒܥܗ. ܘܫܕܪ ܚܝܠܬܐ ܡܓܢܐܐ ܥܠ
ܛܝܝܐ ܘܣܪܒ ܐܝܟ ܛܝܝܐ ܠܟܠܗܘܢ. ܘܪܗܛܘ ܛܝܝܐ ܘܫܬܒܘ ܥܠ
ܫܘܫ. ܘܟܡܘܟܬܐ ܐܒܘܪܐ ܒܥܫܡܗ. ܘܡܛܠܠ ܠܟܠܗܘܢ ܦܪܫܐ ܕܟܡܗ.
ܘܠܒܝܬ ܕܟܡܗ ܕܡܬܩܪܐ ܒܝܬ ܡܪܝ ܕܢܝܐܝܠ ܐܚܕܘ. ܘܠܓܪܐ ܕܣܒܥܝܢ ܗܘܐ
ܬܡܢ ܢܛܪܘ. ܗܘ ܕܢܛܪ ܗܘܐ ܒܩܘܕܫܐ ܕܟܠܗܐ ܡܢ ܡܘܬܐ ܕܪܘܫ
ܘܒܘܪܫ. ܘܠܓܠܘܣܩܘܡܐ ܕܐܣܐܐ ܕܟܡܗ ܫܡܝܐ ܗܘܬ ܥܠܝܐ ܗ̇ܝ
ܣܝܡܬܐ: ܕܗܝ ܡܓܢܐܐ ܡܬܐܡܪܐ ܗܘܬ ܕܕܢܝܐܝܠ ܐܝܬܘܗ̇. ܘܐܚܪܢܐ
ܕܪ̈ܘܡ ܡܠܟܐ. ܬܒܪܘ ܘܫܩܠܘ. ܘܫܬܒܘ ܐܦ ܥܠ ܫܘܫܬܪܐ. ܘܬܪܬܝܢ
ܫܢܝܢ ܐܬܟܬܫܘ ܕܢܐܚܕܘܗ̇❖ ܗܝܕܝܢ ܓܒܪܐ ܚܕ ܛܝܝܐ ܡܢ ܬܘܬܒܐ
ܕܒܗ. ܐܬܚܒܪ ܥܡ ܓܒܪܐ ܚܕ ܕܐܝܬܘܗܝ ܗܘܐ ܒܝܬܗ ܥܠ ܫܘܪܐ.
ܘܚܦܪ ܐܪܙܐ ܬܡܘܣܗܘܢ. ܘܢܗܒܘ ܠܘܬ ܦܠܛܐ ܘܐܡܪܘ ܠܗܘܢ. ܕܐܢ
ܢܬܠܘܢ ܐܢܬܘܢ ܠܝ ܬܘܠܬܐ ܕܒܢ̈ܝܬܐ. ܡܠܠܝܢ ܠܗܘܢ
ܠܕܒܢ̈ܝܬܐ. ܘܐܡܣܪܘ ܗܘ̇ܝ ܒܢܬܗܘܢ. ܘܫܦܪ ܫܠܠܐ ܡܢ ܠܓܘ ܬܫܬܐ
ܫܘܪܐ. ܘܐܥܠ ܐܢܘܢ ܠܛܝܝܐ ܘܟܒܫܘܗ̇ ܠܫܘܫܬܪܐ. ܘܐܫܦܟܘ ܒܗ̇
ܕܡܐ ܐܝܟ ܡܝܐ. ܘܩܛܠܘ ܠܡܦܫܩܢܐ ܕܡܕܝܢܬܐ. ܘܠܐܦܣܩܘܦܐ

ܕܗܘܪܡܝܙܕ ܐܪܕܫܝܪ ܡܢ ܫܪܟܐ ܕܐܣܛܘܟܣܐ ܡܫܢܝܐ ܘܡܫܬܚܠܦܢܐ:
ܘܐܫܟܚܘ ܗܘܘ ܟܠܗ ܡܕܝܢܬܐ. ܘܠܗܘܪܡܝܙܕ ܐܚܘܗܝ، ܒܪ ܚܕ܀
ܘܡܠܟܘ ܒܗܘܢ ܡܢܗܘܢ ܕܠܫܡܐ ܒܪܐ ܚܕ ܕܐܫܘܗ ܠܟܠ: ܘܐܙܠ ܠܡܕܒܪܐ
ܘܠܟܝ ܐܬܪܘܬܐ ܘܡܕܝܢܬܐ ܒܕܡܐ ܠܒܪ. ܘܫܒܩ ܗܘܠܟ ܡܠܟܐ
ܕܗܘܡܕܐ. ܘܫܕܪ ܠܗܘܢ ܚܝܠܐ ܡܓܘܫܐ. ܕܫܘܕܢܘܢ ܥܡܗ ܗܘܐ
ܡܫܠܛܐ. ܘܟܠܗ ܐܢܘܢ ܠܐܫܐ. ܘܫܪܒܐ ܕܬܪ ܡܢ ܡܟܐ ܐܦܠܐ ܡܢ
ܪܘܡܝܐ. ܠܪܘܡܝܐ ܘܡܠܠܘ. ܘܐܦ ܠܡܘܕܥ ܐܦܝܣܩܘܦܐ ܕܫܪܝܬܐ:
ܕܐܬܬܘܗܝ، ܗܢܘ ܠܗܬ ܒܗܕ ܡܫܝܚ. ܕܗܕ ܗܘܐ ܐܢܐ ܒܪܘܬܐ ܟܠܗ
ܦܠܚܐ ܠܪܘܡܝܐ ܘܡܠܠܘ ܘܐܬܬܠܝܠܘ ܦܠܚܐ ܒܠܠܗܘܢ ܐܬܪܘܬܐ
ܕܗܘܪܡܐ ܘܕܦܠܛܦܠܚܐ. ܘܟܕ ܕܢܠܘܢ ܐܦ ܥܠ ܡܝܢܐ. ܠܗ ܠܐ ܕܝܢ
ܐܫܟܚܘ. ܒܡܕܝܢܬܐ ܗܘܐ ܬܫܘܥܬܐ ܡܢ ܦܪܣܝܐ ܕܐܠܟܣܢܕܪܝܐ.
ܒܫܢܬܐ ܘܒܣܦܪܐ ܡܓܘܫܐ. ܘܐܦ ܠܡܠܟܐ ܘܡܩܕܫܐ ܕܐܬܪܐ. ܗܟܢ.
ܘܒܟܐ ܥܘܬܪܐ ܥܠ ܡܩܕܫܬܗ ܕܢܠܘܢ. ܒܟܠܗ ܐܬܪܐ. ܘܠܡܓܘܫܐ
ܒܪܡܬܗܘܢ ܐܫܟܚܘ ܕܢܠܘܢ ܦܠܚܐ. ܘܢܩܫܘܢ ܐܪܙܐ ܕܡܢܝܢ
ܘܬܐܟܝܢ ܘܐܦܪܝܫܐ܀ ܘܗܪܡܐ ܡܠܟܐ ܡܢ ܒܗܬܐ ܐܬܘܬܐ ܕܐܬܡܠܟܬ
ܥܠܘܗܝ، ܥܠ ܬܒܪܐ ܕܗܘܡܕܐ. ܗܠܝܢ ܠܒܢܝܢܬ ܡܠܟܘܬܗ ܘܐܬܪܗ
ܘܡܠܟܬ. ܐܡܠܟܝ ܕܝܢ ܡܢ ܒܬܪܗ ܒܗܪܡ ܘܐܬܡܠܟ ܫܢܝܢ܀
ܒܫܢܬܐ ܕܝܢ ܕܒܬܪ ܐܣܡܥܝܠ ܕܫܘܚܘ ܘܡܫܒܚܘ ܠܡܠܟ ܬܪܬܝܢ ܡܠܟܘܢ
ܫܢܝܢ: ܡܢ ܐܠܗܐ ܗܘܬ. ܒܪܡ ܥܠ ܡܣܬܦܩܢܘܬܗܘܢ ܠܐ ܐܫܬܠܛ
ܐܢܘܢ ܐܠܗܐ ܒܪܒܝܠ. ܡܛܠ ܕܠܗ ܐܬܗܘܢ ܝܗܒܬܐ܀
ܥܠ ܡܕܒܪܢܘܬܗ ܕܝܢ ܕܐܒܪܗܡ ܕܡܟܐ ܐܬܘܗܝ ܠܐ ܐܫܟܚܢ. ܐܠܐ ܡܛܠ
ܕܡܬܪܬܚ ܗܘܐ ܒܢܝܫܐ ܠܦܘܬ ܐܒܪܗܡ. ܘܐܦ ܕܝܢ ܟܠ ܕܬܪܝܨ ܡܢ
ܫܘܡܠܐ ܕܟܢܫܝܐ. ܒܪܢܐ ܠܗ ܕܟܢܘܫܬܐ ܪܫܝܬܐ ܘܪܘܚܢܝܬܐ
ܕܡܕܒܪܢܐ ܠܟܠ. ܘܐܝܟ ܡܢ ܕܒܡܫܡܫܢܐ ܒܟܠ ܗܘܐ: ܐܝܟ ܕܠܡܕܒܪܢܘܬܐ
ܕܐܠܗܐ ܘܡܩܪܒܢܐ ܕܕܒܫܐ. ܒܠܐ ܕܒܟܠܬܐ ܗܝ، ܘܡܢ ܗܝ، ܐܝܟܐ ܕܗܘܬ.
ܢܡܠܬ ܐܦ ܫܡܘܥܐ ܗܘܐ ܗܘܐ ܕܗܡܫܐ. ܒܕܡ ܡܟܠܐ ܕܦܘܠܘܣܐ ܡܬܠܦܢ
ܗܘܐ ܐܦ ܒܡܗܝܡܢܐ ܕܕܡܘܬܐ. ܘܠܐ ܚܕܬܐ ܗܝ، ܠܡܘܢ ܠܦܠܚܝܢܐ
ܕܢܫܬܒܩܘܢ ܗܟܢ: ܐܠܐ ܡܢ ܡܫܡ ܘܡܢ ܪܘܫܐ ܕܡܫܬܡܗܘܢ ܐܝܟ
ܐܝܠܝܢ ܕܦܢܝܢ ܐܘܪܚܐ ܠܟܢܐ ܕܪܫ ܐܬܟܬܒܘܢ܀ ܘܐܦ ܚܕ ܘܪ ܗܝ،
ܕܪܫ ܡܠܟܘܬܐ ܡܫܡܫ ܠܗ ܒܟܠܗ ܕܠܫܡܐ ܐܬܡܗ. ܘܡܕܢܚܐ ܥܠ ܥܡ
ܡܕܝܢ ܒܢܗ ܪܥܝܢܐ ܕܐܒܪܗܡ ܕܡܢ ܡܫܠܡܢܐ ܐܬܟܢܫܬ. ܗܕܐ ܕܐܦ
ܬܪܝܢ ܡܬܪܢܐ. ܘܡܕܒܪ ܒܢܝܢ. ܘܐܬܬܪܐ ܕܗ ܒܢܝܢܐ. ܕܡܫܬܪܝܢ ܒܡܕܒܪܐ

ܘܕܩܠܐ ܘܒܢܝܢܐ ܚܣܝܢܐ. ܒܗܢܐ ܠܓܡܠܐ ܡܫܪܬܝܢ ܐܦ ܐܬܪܐ ܕܚܛܐ:
ܗܝ ܕܣܡܝܟܐ ܥܠ ܝܕ ܝܡܐ ܒܦܢܝܬܐ ܕܓܙܪ̈ܬܐ ܕܩܛܪܝܐ ܥܬܝܪܐ ܕܝܢ
ܐܦ ܗܝ ܒܢܝܢ ܟܠܗ ܡܫܠܡܬܐ. ܠܗܢܐ ܕܝܢ ܕܡܟܐ ܐܦ ܐܬܪܐ ܕܡܙܘܢ.
ܗܘ ܕܐܦ ܗܘ ܥܠ ܝܕ ܝܡܐ ܣܡܝܟ. ܘܟܠܗ ܐܬܪܐ ܡܕܒܪ ܡܢ ܝܡܐ
ܦܪܣܝܐ. ܘܐܬܪܐ ܕܝܡܡܐ ܕܣܡܟ ܒܝܢ ܟܠܗ ܕܡܕܒܪܐ ܘܐܬܪܐ
ܕܓܘܦ ܘܣܪܬܐ ܕܡܕܝܢܬܐ ܕܐܬܬܩܢܬ ܡܢ ܚܒܘܪ ܡܠܟܐ ܕܬܝܡܢܐ
ܗܘܐ ܓܢܒܪܐ. ܘܐܬܩܪܝܬ ܗܘܐ ܕܐܬܪܐ ܡܢ ܕܫܡܗ ܡܠܟܐ
ܐܫܡܥܠܝܐ❖

ܫܠܡ ܦܠܓ ܡܕܒܪܢܘܬܐ
ܡܢ ܦܠܣܛܝܢܐ

کتاب‌نامه

منابع کهن

ابن‌بلخی

ابن‌بلخی. ۱۳۸۵. فارسنامه. تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون. تهران: اساطیر.

بلاذری

بلاذری. ۱۳۴۵. فتوح‌البلدان: بخش مربوط به ایران. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

دینوری

دینوری. ۱۳۸۶. اخبار الطوال. ترجمه محمد مهدوی دامغانی. تهران: نی.

رویدادنامهٔ سیعرت

Scher, Addai. ed. 1919. *Histoire Nestorienne inédite:*(*Chronique de Séert*). Patrologia Orientalis IV. Paris: Firmin-Didot.

طبری

al-Tabari, Muhammad b. Jarir. 2010. *Ta'rikh Al-Rusul W'al Muluk*. Edited by Michael J. de Goeje. Leiden: E. J. Brill.

یعقوب ادسایی

یعقوب ادسایی. ۱۹۸۲. تواریخ سریانیّة من القرون ۷-۹م. تصحیح یوسف حبّی. بغداد: مطبوعات المجمع العلمی العراقی.

Ammianus Marcellinus

Ammianus Marcellinus. 1956. *Ammianus Marcellinus*. Translated by John C. Rolfe. Loeb Classical Library. Harvard: Harvard University Press.

AMS II

Bedjan, Paul. 1894. *Acta Martyrum et Sanctorum*. Vol. II. Paris.

Bar Hebraeus

Bar Hebraeus. 1872. *Chronicon Ecclesiasticum*. Translated by Jean Baptiste Abbeloos and Thomas Joseph Lamy. Vol. 1. Louvain: Peeters.

Book of the Bee
Budge, E.A.T. Wallis. 1886. *The Book of the Bee: the Syriac Text Edited from the Manuscripts in London, Oxford, and Munich, with an English Translation,* Oxford.
Rabban Bar-ʿIdta
Budge, E.A.T. Wallis. 1902. *The History of Rabban Hormizd the Persian and Rabban Bar-'Idta*, London: Luzac and Co.
Chronicle of Zuqnin
Harrak, Amir. 1999. *The Chronicle of Zuqnin, Parts III and IV, AD 488-775.* Toronto: Pontifical Institute of Medieval Studies.
Diodorus
Diodorus Siculus. 2006. *The Library of History*. Translated by Charles Henry Oldfather. Loeb Classical Library. Cambridge, MA: Harvard University Press.
Evagrius
Evagrius Scholasticus. 2000. *The Ecclesiastical History of Evagrius Scholasticus*. Translated Texts for Historians 3. Liverpool: Liverpool University Press.
Mar Mari
Harrak, Amir. 2005. *The Acts of Mar Mari the Apostle*. Atlanta: Society of Biblical Literature.
Procopius
Procopius of Caesaria. 1914. *History of the Wars I-II: The Persian War*. Translated by H.B. Dewing. Loeb Classical Library. Cambridge, MA: Harvard University Press.
Theophylact Simocatta
Theophylact Simocatta. 1986. *The History of Theophylact Simocatta: An English Translation with Introduction and Notes*. Translated by Michael Whitby and Mary Whitby. Oxford: Oxford University Press.
Thomas of Marga
Budge, E.A.T. Wallis. 1893. *The Book of Governors: the Historia Monastica of Thomas, Bishop of Margâ AD 840*, London: Luzac and Co.
Sebeos
Sebeos. 1999. *The Armenian History Attributed to Sebeos*. Translated by Robert W. Thomson. Vol. 31. Translated Texts for Historians. Liverpool: Liverpool University Press.

پژوهش‌های نوین
پیگولوسکایا، نینا. ۱۳۶۷. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
حداد، بطرس. ۱۹۷۶. التاریخ الصغیر القرن السابع للمیلاد. بغداد: هیئت اللغته السریانیه، المجمع العلمی العراقی.
حداد، بطروس، جان. اسحاق. ۱۹۹۸. المخطوطات السریانیه و العربیه فی خزانه الرهبانیه الکلدانیه فی بغداد ۱: المخطوطات السریانیه. بغداد.

شهبازی، علیرضا شاهپور. ۱۳۹۳. تاریخ ساسانیان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
کریستن‌سن، آرتور. ۱۳۳۲. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. تهران: ابن‌سینا.
محمدی ملایری، محمد. ۱۳۷۹. تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی. تهران: انتشارات توس.

Abramowski, Luise & Goodman, Alan. 1972. *A Nestorian Collection of Christological Texts*. Cambridge.

Al-Ka'bi, Nasir. (Forthcoming). *A Short Chronicle on the End of the Sasanian Empire and Early Islam*. Piscataway, NJ: Gorgias Press LLC.

Bailey, Harold W. 1986. "IV. Iranian Influences in Armenian: 2. Iranian Loanwords in Armenian". *Encyclopaedia Iranica*.

Barsoum, Ephrem. 2008. *The History of Tur Abdin*, New Jersey.

Becker, Adam H. 2008. *Sources for the Study of the School of Nisibis*. Vol. 50. Translated Texts for Historians. Liverpool: Liverpool University Press.

Binder, Matthias. 2012. "Mart Christina eine Martyrerin am Ende des Sassanidenreichs", in D. Weltecke (ed.), *Geschichte, Theologie, Liturgie und Gegenwartslage der syrischen Kirchen: Beiträge zum Sechsten Deutschen Syrologen-Sympsium in Konstanz*, Juli 2009, Göttinger Orientforschungen: Reihe 1, Syriaca 40, Wiesbaden, pp. 13-26.

Bosworth, Clifford E. trans. 1999. *The History of Al-Tabari: The Sasanids, the Lakhmids and Yemen*. Vol. 5. Albany, NY: SUNY Press.

———.1999. *The Sāsānids, the Byzantines, the Lakhmids, and Yemen*. Albany: SUNY Press.

Bowersock, Glen W. 1997. *Julian the Apostate*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Brock, Sebastian 1969. "Review: Orientalisches Kirchenrecht. Bd. I. die Geschichte des Kirchenrechts der Nestotianer (von denanfängen bis zur Mongolenzeit) by Walter Selb", *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, 1, pp. 91-92.

———. 1983. "Notes on Some Texts in the Mingana Collection", *Journal of Semitic Studies*, 14 (2), pp. 205-226.

———. 1984. "Syriac Sources for Seventh-Century History". *Byzantine and Modern Greek Studies* 2 (1): 17-36.

———. 1984. "Christians in the Sasanian Empire: a Case of Divided Loyalties". *Studies in Church History* 18: 1-19.

Butcher, Kevin. 2003. *Roman Syria and the Near East*. Los Angeles: Getty Publications.

Butler, Alfred Joshua. 1902. *The Arab Conquest of Egypt and the Last Thirty Years of the Roman Dominion*. Oxford: Clarendon Press.

Cereti, Carlo G. 2004. "Middle Persian Geographical Literature: The Case of Bundahišn". In *Contributions à l'histoire et la Géographie Historique de l'empire Sassanide*, edited by Rika Gyselen, Bures-sur-Yves, 11-36.

———. 2007. "Middle Persian Geographic Literature II: Chapters X and XII of the Bundahishn". In *Des Indo-Grecs aux Sassanides: données pour l'histoire et la Géographie Historique*, edited by Rika Gyselen, Bures-sur-Yves, 17: 55-64.

Cersoy, Pierre 1894. "Les manuscrits orientaux de Monseigneur David, au Musée Borgia, de Rome", *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archäologie*, 9 (1), pp. 361-384.

Chabot, Jean Baptiste. 1902. *Synodicon Orientale*. Vol. 37. Paris: Imprimerie Nationale.

Charles, Robert Henry. 2007. *Chronicle of John, Bishop of Nikiu: Translated from Zotenberg's Ethiopic Text*. Vol. 4. Merchantville, NJ: Evolution Publishing.

Christensen, Arthur. 1907. *Romanen om Bahrâm Tschôbîn: et Rekonstruktions-Forsøg*. Copenhagen: Tillge.

———. 1944. *L'Iran sous les Sassanides*. Copenhagen: Otto Zeller.

Daryaee, Touraj. 2002. *Šahrestānīhā ī Ērānšahr: a Middle Persian Text on Late Antique Geography*. Costa Mesa, CA: Mazda Publishers.

———. 2007. *Sasanian Persia: the Rise and Fall of an Empire*. London: I B Tauris.

De Blois, Francois. 1985. "'Freemen' and 'Nobles' in Iranian and Semitic Languages". *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain & Ireland (New Series)* 117 (01): 5-15.

Dennis, George T. 2001. *Maurice's Strategikon: Handbook of Byzantine Military Strategy*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.

Dignas, Beate, and Engelbert Winter. 2007. *Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals*. Cambridge: Cambridge University Press.

Donner, Fred M. 1981. *The Early Islamic Conquests*. Princeton: Princeton University Press.

Drake, Harold Allen. 2002. *Constantine and the Bishops: The Politics of Intolerance*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.

Dodgeon, Michael H., and Samuel NC Lieu. 1991. *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars (AD 226-363): A Documentary History*. New York: Routledge.

Fiey, Jean M. 1967. "Topography of Al-Mada'in". *Sumer* 23: 3-38.

———. 1977. *Nisibe: Métropole Syriaque Orientale et ses suffragants des Origines à nos jours*. Vol. 53. CSCO. Leuven: Secrétariat du Corpus SCO.

Fisher, Greg. 2011. *Between Empires: Arabs, Romans, and Sasanians in Late Antiquity*. Oxford: Oxford University Press.

Flusin, Bernard. 1992. *Saint Anastase le Perse et l'histoire de la Palestine au début du VIIe siècle*. Paris: Editions du CNRS.

Frye, Richard N. 1975. *The Golden Age of Persia: The Arabs in the East*. London: Weidenfeld and Nicolson.

Gignoux, Philippe. 1980. "Titres et fonctions religieuses sasanides d'après les sources syriaques hagiographiques". *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae Budapest* 28 (1-4): 191-203.

———. 1986. *Noms Propres Sassanides en Moyen-Perse épigraphique*. Vol. II/2. Iranisches Personennamenbuch. Vienna: Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
———. 1989 "Le mage Kirdir et ses quatre inscriptions", *Comptes-rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, Vol. 133, No. 3, pp. 689-699.
———. 2003. *Noms Propres Sassanides en Moyen-Perse épigraphique, Supplément (1986-2001)*. Vol. II/3. Iranisches Personennamenbuch. Vienna: Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
Goubert, Paul. 1949. "Les Rapports de Khosrau II, Roi Des Rois Sassanide, Avec L'empereur Maurice'". *Byzantion* 19: 81-98.
Greatrex, Geoffrey. 2003. "Khusro II and the Christians of His Empire". *Journal of the Canadian Society for Syriac Studies* 3: 78-88.
———. 2007. "Dukes of the Eastern Frontier". *Bulletin of the Institute of Classical Studies* 50 (S91): 87-98.
Greatrex, Geoffrey, and Samuel NC Lieu. 2005. *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars AD 363-628*. London; New York: Routledge.
———. 1955 (1903). "Chronicon Anonymum". In *Chronica Minora*, 13-32. Leuven (Paris): Impremerie Orientaliste L. Durbecque.
Guidi, Ignasio. 1889. "Ostsyrische Bischöfe und Bischofssitze im V., VI., und VII. Jahrhundert', *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, 43, pp. 388-414.
———. 1891. *Un nuovo testo siriaco sulla stori degli ultimi Sassanidi*, Actes du huitième Congrès international des Orientalistes tenu en 1889 à Stockholm et à Christiania, Leiden.
———. 1903a. "Chronicon anonymum", *Chronica Minora* [CSCO 1, Scripts. Syr. 1], Paris.
———. 1903b. "Chronicon anonymum", *Chronica Minora* [CSCO 2, Script. Syr. 2], Paris.
Gyselen, Rika. 1989. "La Géographie Administrative de l'Empire Sassanide (les Témoignages Sigillographiques)." *Res Orientales* I.
———. 2002. *Nouveaux materiaux pour la geographie historique de l'empire sassanide: sceaux administratifs de la collection Ahmad Saeedi*, Cahiers de Studia Iranica 24, Paris.
———. 2004a. *Contributions à l'histoire et la Géographie Historique de l'empire Sassanide*. Bures-sur-Yvette: Groupe pour l'étude de la civilisation du moyen-orient.
———. 2004b. "L'administration Provinciale du Naxwār d'après les sources Sigillographiques". *Studia Iranica* 33 (1): 31-46.
———. 2007. *Sasanian Seals and Sealings in the A. Saeedi Collection*. Vol. 44. Leuven: Peeters Publishers.
Hansen, Olaf. 1938. *Die mittelpersischen Papyri der Papyrussammlung der Staatlichen Museen zu Berlin*, Berlin.
———. 1954. *Berliner Sogdische Texte II : Bruchstücke der grossen Sammelhandschrift C 2*, Wiesbaden.

Herman, Geofrey. 2009. "The Chronicle of Khuzistan", in *Christian-Muslim Relation. A bibliographical History (600-900)*, Brill.

Hoffmann, George. 1880. *Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer*, Leipzig.

Howard-Johnston, James. 1995. "The Two Great Powers in Late Antiquity: a Comparison". In *States, Resources and Armies*, edited by Averil Cameron, 157-226. The Byzantine and Early Islamic Near East 3. Princeton: Darwin Press.

———. 1999. "Heraclius' Persian Campaigns and the Revival of the East Roman Empire, 622-630". *War in History* 6 (1): 1-44.

———. 2004. "Pride and Fall: Khusro II and His Regime, 626-628." In *La Persia e Bisanzio: Convegno Internazionale, Roma 14-18 Ottobre 2002*, 93-113. Rome: Accademia Nazionale dei Lincei.

———. 2006. *East Rome, Sasanian Persia and the End of Antiquity: Historiographical and Historical Studies*. Vol. 848. Variorum. Aldershot: Ashgate Publishing.

———. 2010. *Witnesses to a World Crisis: Historians and Histories of the Middle East in the Seventh Century*. Oxford: Oxford University Press.

Hoyland, Robert G. 1997. *Seeing Islam as Others Saw It: A Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zoroastrian Writings on Early Islam*. Princeton, N.J.: Darwin Press.

———. 2011. *Theophilus of Edessa's Chronicle and the Circulation of Historical Knowledge in Late Antiquity and Early Islam*. Translated Texts for Historians 57. Liverpool: Liverpool University Press.

———. 2014. *In God's Path: The Arab Conquests and the Creation of an Islamic Empire*. Oxford: Oxford University Press.

Jullien, Christelle. 2005. "Contribution des Actes des Martyrs Perses à la Géographie Historique et à l'administration de l'empire Sassanide (I)". Edited by Rika Gyselen. *Contributions à L'histoire et La Géographie Historique de L'empire Sassanide*, Res Orientales XVI, , 141-67.

———. 2007. "Contribution des Actes des Martyrs Perses à la Géographie Historique et à l'administration de l'empire Sassanide (II)". Edited by Rika Gyselen. *Des Indo-Grecs aux Sassanides: données pour l'histoire et la Géographie Historique.*, Res Orientales XVII: 81-102, Bures-sur-Yvette: Groupe pour l'Étude de la Civilisation du Moyen-Orient.

———. 2009a. "Quelques événtment Tirés d'Ecclesiastikē et de Cosmotikē". In *Trésors d'Orient: Mélanges Offerts à Rika Gyselen,(Studia Iranica. Cahier 42)*, edited by Philippe Gignoux, Christelle Jullien, and Florence Jullien, 187-206.

———. 2009b. "Recherches sur le livre de la Chasteté: Contribution à la Géographie Historique de l'empire Sassanide". In *Sources pour l'histoire et la Géographie du Monde Iranien (224-710)*, edited by Rika Gyselen, Res Orientales XVIII:173-83. Bures-sur-Yvette: Groupe pour l'Étude de la Civilisation du Moyen-Orient.

———. 2010. "Recherches Sur Le Livre de La Chasteté (suite)". In *Sources for the History of Sasanian and Post-Sasanian Iran.*, edited by Rika Gyselen, Res Orientales XIX: 165-76. Bures-sur-Yvette: Groupe pour l'Étude de la Civilisation du Moyen-Orient.

Jullien, Christelle, and Florence Jullien. 2002. "Aux Frontières de l'iranité: «Nāsrāyē» et «Krīstyonē» des Incroptions du Mobad Kirdīr: Enquête Littéraire et Historique I". *Numen* 49 (3): 282-335.

———. 2003. *Aux Origines de l'église de Perse: les Actes de Mār Māri.* Leuven: Peeters Publishers.

Jullien, Florence. 2006. "Le Monachisme Chrétien dans L=l'empire Iranien (IVe–XIVe Siècles)". *Chrétiens en Terre d'Iran: Implantation et Acculturation (Studia Iranica 33)*, 143-84.

———. 2008. *Le Monachisme en Perse: la réforme d'Abraham le Grand, Père des Moines de l'Orient.* Vol. 622. CSCO. Leuven: Peeters Publishers.

———. 2009. "La Chronique du Hūzistān. une page d'histoire Sassanide". *Trésors d'Orient: Mélanges Offerts à Rika Gyselen,(Studia Iranica. Cahier 42)*, edited by Philippe Gignoux, Christelle Jullien, and Florence Jullien, 159-86.

———. 2015. *Histoire de Mār Abba, Catholicos de l'Orient. Martyres de Mār Grigor, Général en Chef du roi Khusro Ier et de Mār Yazd-Panāh, juge et gouverneur.* Vol. 658. CSCO. Leuven: Peeters.

Juynboll, Gautier HA. 2015. *The Conquest of Iraq, Southwestern Persia, and Egypt: The Middle Years of Umar's Caliphate AD 636-642/AH 15-21.* Vol. 13. The History of Al-Tabari. Albany: SUNY Press.

Karabaček, Joseph. 1894. *Führer durch die Ausstellung. Papyrus Erzherzog Rainer*, Wien.

Kessel. G. 2011. "A List of East Syriac Ecclesiastical Authors in the "Book of Considerations on the Order of Chruch Services and Its Succession" of Abrāhām Šekwānā (A.D. 1849-1931)", *Parole de 1'Orient* 36, pp. 888.

Kirste, Johann. 1888. "Zur Pehlevi-Palaeographie", in Mittheilungen aus der Sammlung des Papyrus Erzherzog Rainer 4, Wien, pp. 123-25.

Kramers, JH. 1997. "Shushtar". *Encylopaedia of Islam.*

Labourt, Jérôme. 1904. *Le Christianisme dans L'empire Perse: sous la dynastie Sassanide (224-632).* Paris: V. Lecoffre.

Lane, David J. 2004. *Subhamlaran: The Book of Gifts.* Vol. 613. CSCO. Leuven: Peeters.

Liebeschuetz, JHWG "Wolf". 1972. *Antioch: City and Imperial Administration in the Later Roman Empire.* Oxford; New York: Oxford University Press.

Lieu, Samuel. N.C. 1999. *Manichaeism in Mesopotamia and the Roman East*, Leiden.

Little, Lester K. 2006. *Plague and the End of Antiquity: The Pandemic of 541-750.* Cambridge: Cambridge University Press.

Marcus, Ralph. 1932. ''The Armenian Life of Marutha of Maipherkat'', The Harvard Theological Review, Vol. 25. No. 1, pp. 47-71.

Markwart, Josef. 1931. *A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr:(Pahlavi Text, Version and Commentary).* Rome: Pontificio istituto biblico.

Martindale, John Robert. 1992. *The Prosopography of the Later Roman Empire 2 Part Set: Volume 3, AD 527-641*. Vol. 3. Cambridge: Cambridge University Press.

McLeod, Frederick. 2009. *Theodore of Mopsuestia*. New York: Routledge.

Mingana. Alphonse. 1933. *Catalogue of the Mingana Collection of Manuscripts Now in the Possession of the Trustees of the Woodbrooke Seltlement, Selly Oak, Birmingham, Vol. 1, Syriac and Garshuni Manuscripts*, Cambridge.

Morony, Michael G. 1976. "The Effects of the Muslim Conquest on the Persian Population of Iraq". *Iran* 14: 41-59.

———. 1981. "Landholding in Seventh-Century Iraq: Late Sasanian and Early Islamic Patterns". In *The Islamic Middle East, 700-1900*, edited by Abraham L. Udovitch, 135-75. Princeton: Darwin Press.

———. 1982. "Continuity and Change in the Administrative Geography of Late Sasanian and Early Islamic Al-'Irāq". *Iran* 20: 1-9.

———. 1984a. *Iraq After the Muslim Conquest*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.

———. 1984b. "Landholding and Social Change: Lower Al-'Iraq in the Early Islamic Period". In *Land Tenure and Social Transformation in the Middle East*, edited by T. Khalidi, 216-17. Beirut: American University.

———. 1989. "BēGermē", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. IV, Facs. 2, p. 187.

———. 2006. "'For Whom Does the Writer Write?' The First Bubonic Plague Pandemic According to Syriac Sources". In *Plague and the End of Antiquity*, edited by Lester K. Little, 59-86. Cambridge: Cambridge University Press.

Nau, Françoys 1910. Les Legendes syriaqes d'Aaron de Saroug, de Maxime et Domece, d'Abraham, maitre de Barsoma, et de l'empereur maurice; avec les miracles de saint Ptolemee. PO 7, pp. 695-820.

Nautin, Pierre. 1982. "L'Auteur de la «Chronique Anonyme de Guidi»: Élie de Merw". *Revue de l'Histoire Des Religions* 199 (3): 303-14.

Nöldeke, Theodor. 1893. "Die von Guidi Herausgegebene Syrische Chronik". *Sitzungsberichte Der Kaiserlischen Akademie Der Wissenschaften, Phil. Hist. Kl.* 128 (IX): 1-48.

Palmer, Andrew. 1993. *The Seventh Century in the West-Syrian Chronicles*. Vol. 15. Translated Texts for Historians. Liverpool: Liverpool University Press.

Payne, Richard E. 2015. *A State of Mixture*. Berkeley; Los Angeles: UC Press.

Penn, Michael Philip. 2015. *When Christians First Met Muslims: A Sourcebook of the Earliest Syriac Writings on Islam*. Oakland.

Perikhanian, Anahit. 1961. "Pekhleviĭskie papirusy sobraniĭa GMII imeni A.S. Pushkina", Vestnik Dreveneĭ Istorii,. No. 3, pp. 78-93.

Pigulevskaia, Nina. 1939. "Anonimaia Siriiskaia Khronikavremeni Sasanidov". *Zapisk Istituta Vostokovedeniya* 7: 55-78.
Pourshariati, Parvaneh. 2008. *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*. London: IB Tauris.
Price, Richard & Gaddis, Michael. 2005. *The Acts of the Council of Chalcedon*. Translated Texts for Historians Vol. 45. Liverpool.
Reinink, Gerrit. 1999. "Babai the Great's Life of George and the Propagation of Doctrine in the Late Sasanian Empire"". In *Portraits of Spiritual Authority: Religious Power in Early Christianity, Byzantium and the Christian Orient*, edited by Jan Willem Drijvers and John W. Watt, 171-93. Leiden: Brill.
Rezakhani, Khodadad, and Michael G. Morony. 2014. "Markets for Land, Labour and Capital in Late Antique Iraq, AD 200-700". *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 57 (2): 231-61.
Rezakhani, Khodadad. 2015. "Continuity and Change in Late Antique Iran: an Economic View of the Sasanians". *International Journal of the Society of Iranian Archaeologists* I (2): 95-108.
———. 2016. *Reorienting the Sasanians: East Iran in Late Antiquity*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
Ricciardi, Roberta Venco. 1967. "The Excavations at Choche". *Mesopotamia* 3&4.
Robinson, Chase F. 2004. "The Conquest of Khuzistan: A Historiographical Reassessment". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 67 (01): 14-39.
Rubin, Zeev. 1995. "The Reforms of Khusro Anushirwan". In *States, Resources and Armies*, edited by Averil Cameron, 227-97. The Byzantine and Early Islamic Near East 3. Princeton: Darwin Press.
Sachau, Eduard. 1878. "Fragmente von Pahlavî-papyri aus Ägypten", Zeitschrift für ägyptische Sprache und Alterthumskunde 16, 1878, pp. 114-16.
Scher, Adai. 1906. *Notice sur les manuscrits syriaques conservés dans la bibliothèque du couvent des Chaldéens de Notre-Dame-des-Semences*, Extrait du Journal Asiatique (Mai-Juin et Juillet Août), Paris.
———. 1908. "Notice sur les manuscrits syriaques et arabes conservés dans la bibliothèque de l'Éveche chaldéen de Mardin", *Revue des bibliothèques* 18, 1908, pp. 64-95.
Schilling, Alexander Markus. 2008. *Die Anbetung der Magier und die Taufe der Sāsāniden: zur Geistesgeschichte des Iranischen Christentums in der Spätantike*. Leuven: Peeters.
Sellwood, David. 1983. "Adiabene", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. 1/5, 1983, pp. 456-459.
Shahbazi, A. Shapur. 1988. "Bahrām VI Čōbīn". *Encyclopaedia Iranica*.
———. 1989. "Bestām o Bendōy". *Encyclopaedia Iranica*.

———. 2001. "Early Sasanians' Claim to Achaemenid Heritage". *Name-Ye Iran-E Bastan* 1 (1): 61-73.
———. 2004. "Hormizd IV". *Encyclopaedia Iranica.*
Shayegan, Rahim. 2003. "Approaches to the Study of Sasanian History". In *Paitimāna: Essays in Iranian, Indo-European, and Indian Studies in Honor of Hanns-Peter Schmidt.*, edited by Siamak Adhami, 363-84. Costa Mesa, CA: Mazda Publishers.
Sijpesteijn, Petra. 2007. "The Arab Conquest of Egypt and the Beginning of Muslim Rule". In *Egypt and the Byzantine World 300-700*, edited by Roger S. Bagnall, 437-57. Cambridge: Cambridge University Press.
Sinor, Denis. 1990. "The Establishment and Dissolution of the Türk Empire". In *The Cambridge History of Early Inner Asia*, edited by Denis Sinor, I: 285-316. Cambridge: Cambridge University Press.
Sokoloff, Michael. 2009. *A Syriac Lexicon, a Translation from the Latin, Correction, Expansion, and Update of C. Brockelmann's Lexicon Syriacum*, Winona Lake, Indiana & Piscataway, New Jersey: Eisenbrauns & Gorgias Press.
Stoyanov, Yuri. 2011. *Defenders and Enemies of the True Cross*. Vienna: Verlag der OEAW.
Tafazzoli, Ahmad. 1996. "Drustbed". *Encyclopaedia Iranica.*
Teule, Herman G.B. 2009. "Chronicle of Khuzistan: Isho'yahb of Adiabene". In *Christian-Muslim Relations*, edited by D. Thomas and B. Roggema. Leiden: Brill.
Toral-Niehoff, Isabel. 2013. *Al-Ḥīra: eine Arabische Kulturmetropole im Spätantiken Kontext*. Leiden: Brill.
Van Lantschoot, Arn. 1965. *Inventaire des manuscrits syriaques des fonds Vatican,* Vatican.
Vosté, Jacques. 1929. *Catalogue de la Bibliothèque Syro-Chaldéenne du Couvent de Notre Dame des Semences Près d'Alqoš* (Iraq), Rome/Paris.
Vööbus, Arthur. 1965. *History of the School of Nisibis*. Louvain: Peeters.
Walker, Joel. 2006. *The Legend of Mar Qardagh: Narrative and Christian Heroism in Late Antique Iraq*. Los Angeles: University of California Press.
Walker, Joel. 2010. "A Saint and his Biographer in Late Antique Iraq: the History of St George of Izla (†614) by Babai the Great", in A. Papaconstantinou (ed.), *Writing 'True Stories', Historians and Hagiographers in the Late Antique and Medieval Near East*, Brepols, Turnhout, pp. 43-75.
Watt, W. Montgomery. 1991. "Ma'add". *Encylopaedia of Islam*. Leiden: Brill.
Weber, Dieter. 1992. *Pahlavi Papyri, Pergamente und Ostraca*, Textband, Corpus Inscriptionum Iranicarum, London.
———. 2008. *Berliner Pahlavi-Dokumente*. Wiesbaden. Harrassowitz Verlag.
Wenke, Robert J. 1975. "Imperial Investments and Agricultural Developments in Parthian and Sasanian Khuzestan: 150 BC to AD 640". *Mesopotamia (Torino)* 10: 31-221.

Whitby, Michael. 1988. *The Emperor Maurice and His Historian: Theophylact Simocatta on Persian and Balkan Warfare*. Oxford: Clarendon Press.

Wigram, William A. 1910. *An Introduction to the History of the Assyrian Church or the Church of the Sassanid Persian Empire, 100-640 AD.* London: Society for Promoting Christian Knowledge.

Wilmshurst, David. 2000. *The Ecclesiastical Organisation of the Church of the East*, 1318-191, Leuven.

Witakowski, Witold. 1996. *Pseudo-Dionysius of Tel-Mahre, Chronicle, Part III.* Translated Texts for Historians. Liverpool: Liverpool University Press.

Wood, Philip. 2010. *'We Have No King but Christ': Christian Political Thought in Greater Syria on the Eve of the Arab Conquest (c. 400-585).* Oxford: Oxford University Press.

———. 2013. *The "Chronicle of Seert". Christian Historical Imagination in Late Antique Iraq*. Oxford: Oxford University Press.

Zakeri, Mohsen. 1995. *Sasanid Soldiers in Early Muslim Society: The Origins of 'Ayyārān and Futuwwa*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz Verlag.

نمایه

الف

آدیابنه ٦٢، ٦٥، ٦٨
آذرگشنسب (آتشکده) ٣٤، ٨٤
آرکادیوس ٢٣
آزرمی‌دخت ٣٥، ٨٩
آسورستان ٢٢-٢٥، ٣٠، ٣٧، ٤١، ٥٣، ٩٣
آلان‌ها ٣٤، ٨٤
آمد ٢٣، ٧٨
آناتولی ٣٣، ٣٤، ٥٤
آناستاسیوس ٢٤، ٦٧
آنتیوخوس اول ٩٦
آنتیوخوس دوم ٩٦
ابراهیم کشکری ٧٥-٧٧
ابراهیم مطران فرات ٩٩
ابن‌اعثم کوفی ١٢٦، ١٣١-١٣٣، ١٥٤
ابن‌عبری ٦٩
ابوموسی اشعری ٣٦، ٣٨، ٩٩-١٠١، ١١١، ١١٨-١٢٠، ١٢٢-١٢٤، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٩-١٣٢، ١٣٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٣، ١٥٤
اِدِسا ٢٨، ٧٨، ٩٦، ٩٧
اَدی‌شیر ٤٢، ٤٤
اربل ٦٢، ٧٢
اردشیر سوم ساسانی ٣٤، ٨٧، ٨٨
اَرزنین ٢٨، ٥٤
استخر ٣٧، ٨٩، ٩٠، ١١٩
اسحاق اسقف ارزون ٩٣
اسکندر ٩٥
اسکندریه ٣٣، ٧٩، ٨٠، ٩٦، ١٤١
اَلرها ← اِدِسا
القوش ٤٢، ٤٤
الیاس مروی ٣٦، ٣٩، ٤١، ٩٥، ٩٦، ١٠٨، ١٠٩، ١١٧
اِنطاکیه ٣٣، ٥٤، ٩٦
اواگریوس ٥٦
اورشلیم ٣٣، ٧٥-٧٩، ٨٢، ٨٣، ٨٧، ٨٨، ٩٦
اهواز ٣٦، ٣٨
ایزلا ← طور عبدین
اِیشتمی‌خان ٢٦، ٥٢

ب

بابای کبیر ٧٤-٧٧، ٩٥
بابای نصیبینی ٧٦، ٧٧، ٨٠، ٨٧
بار صومای نصیبینی ٩١
بار حدبشبای حلوانی ٧١
بت آرامیه ٩٣

بت عربایه ۲۳، ۶۱، ۶۵، ۱۰۱، ۱۱۹
بـت گرمایـه ۴۱، ۵۶، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۹۰، ۹۱، ۹۵
بت لاپاط ۵۸، ۹۱، ۹۳، ۱۱۴
بت واشی ۶۷
بت هوزایه ۹۷، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
بحرین ۶۵، ۸۰
بخارا ۲۶
براک، سباستین ۲۱، ۴۶، ۱۰۸
بز ذِ- نهروتا ۶۳
بصره ۳۶، ۶۰، ۶۹، ۷۲، ۹۹، ۱۱۵، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۵۴
بغداد ۴۳، ۴۵
بـــلاذری ۳۵، ۳۸، ۷۱، ۸۹، ۹۹-۱۰۱، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۳
بلاش ۲۴
بلخ ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۹۶
بندوی ۲۹، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸
بوران ۳۴، ۳۵، ۴۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱
به‌اردشیر ۷۴
بهرام (پسر یزدگرد سوم) ۳۷
بهرام چوبینـه ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۵۱-۵۳، ۵۵-۵۷، ۵۹، ۶۴، ۶۶
بهرام چهارم ۲۳
بهرام گور ۲۳، ۴۱
بهقبا ۹۴
بیشاپور ۲۲، ۹۸

پ

پالمر، اندرو ۱۱۰
پروکپیوس ۲۴
پیروز ۲۴
پیروز (پسر یزدگرد سوم) ۳۷
پیروزشاپور ۵۳، ۵۴
پیگولوسکایا، نینا ۴۶، ۷۲

ت

تانگ (سلسله) ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۹۰
تخارستان ۲۴، ۲۶، ۳۸
تـرک، ترکـان ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۹۵، ۹۶
تکریت ۹۵
تلمود ۵۶
توماس مرگایی ۵۷، ۷۰
تیسفون ۳۱، ۳۷، ۵۳، ۵۶، ۶۰، ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۹۰، ۹۷
تیموتی نصیبینی ۵۸

ث

ثیادوس ۵۵
ثئودور مپسوهستی ۶۲
ثئودوسیوس دوم ۲۳، ۷۵
ثئودوسیوس (پسر موریس) ۵۶، ۶۶، ۶۷
ثئوفانس ۶۸، ۱۱۱
ثئوفیلاکت ۵۴، ۵۸، ۶۷
ثئوفیلوس اِدِسایی ۲۸، ۵۴، ۵۵، ۱۵۱

ج

جاماسب ۲۴
جبرائیـل سـنجاری ۳۳، ۵۸، ۶۴، ۶۹، ۷۰-۷۳
جبرائیل (پسر روفینا) ۶۱
جیحون ۲۶

ح

حجاج‌بن یوسف ۶۱
حداد، پطروس ۴۳، ۴۶، ۴۷
حذیب ← آدیابنه
حِرت ← حیره
حلب ۹۶
حلوان ۳۷، ۵۷، ۷۰، ۷۱

حنانه حذیبی ۶۱، ۶۲، ۹۳
حیره ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۹۰-۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۱۵

خ
خابور ۵۳
خالدبن ولید ۳۶، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹
خدای‌نامه ۲۹
خسرو اول ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۵۱
خسرو دوم، آپرویز ← در بیشتر صفحات
خسرو (پسر مهرگشنسب) ۸۹
خیونی ۲۳

د
دارا ۲۴، ۳۲، ۶۷، ۶۸
داریوش ۹۸، ۱۰۰، ۱۳۵
دانیال بار مریم ۱۰۸
دانیال (نبی) ۱۰۰، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۳
دستگرد ۳۴، ۸۴، ۸۵، ۸۷
دمشق ۳۳
دینوری ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۷۷، ۸۵، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۴۲

ر
رامهرمز ۹۹، ۱۳۰
ربان هرمیزد ۴۲
رستم، فرخزاد ۸۹
رمیوزان ۷۷، ۷۹
رویدادنامه پاک ۳۷
رویدادنامه سیعرت ۵۴، ۵۸، ۶۴، ۷۲، ۷۴، ۸۷، ۱۱۷

ز
زاب ۵۳، ۷۰
زابلستان ۲۶، ۳۸
زاخانو، ادوارد ۸۱
زنون ۲۷

ژ
ژولین، فلورانس ۵۴
ژولین، کریستل ۴۷

س
سبریشوع ۳۰-۳۲، ۵۶، ۵۹-۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۱، ۸۳
سبنوس ۷۰، ۷۷، ۱۰۰
سرگیس اسقف بت لاپاط ۹۳، ۹۵
سعدبن ابی‌وقاص ۳۶، ۳۷، ۹۹، ۱۱۱، ۱۲۰
سغدستان ۲۳، ۲۴، ۳۷
سلوکوس ۳۶، ۷۱، ۹۶
سلوکیه ۴۱، ۶۰، ۶۹، ۹۲، ۹۶
سلیمان بصره‌ای ۶۸
سمرقند ۳۷
سمیرامیس ۹۷، ۹۸
سنجار ۶۲، ۶۵
سیستان ۲۶، ۳۸

ش
شاپور (پسر بهرام چوبینه) ۵۸
شاپور اول ۲۲، ۵۳، ۶۲
شاپور دوم ۲۳، ۵۸، ۶۳، ۹۸
شاهین ۷۷، ۸۷
شمطا ۸۵-۸۹
شمعون بر صباعی ۵۵
شوش ۹۵، ۹۸-۱۰۰، ۱۱۴، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۵
شوشتر ۳۶، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۴، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۸، ۱۵۱-۱۵۶

شهبازی ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۸۸
شیرویه ۸۵، ۸۶، ۸۹
شیرین ۳۲، ۳۳، ۵۶، ۶۰، ۶٤، ۶۹، ۷۰، ۸٤، ۸۶
شیز ۳٤، ۸٤

ط
طبری ← در بیشتر صفحات
طور عبدین ٤۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸

ع
عبدمسیح ۱۰۱
عثمان ۹۱، ۹٤
عربایستان ← بت عربایه
عَقولا ۹۰، ۹۳، ۹۹
علی(ع) ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۳۸
عماربن یاسر ۱۰۰، ۱۲۷
عمر ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳٤، ۱٤۱، ۱٤٤، ۱٤۷-۱٤۹
عمروعاص ۱۰۲

ف
فارسنامه ۸۷
فتوح‌البلدان ۳۸
فرات میشان ۶۹
فرخان شهروراز ۳٤، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸۷، ۸۸
فوستی، جاکوب ٤۲
فوقا ← فوکاس
فوکاس ۳۱، ۳۳، ۶۶، ۶۷، ۷۸، ۸٤
فیلیپ عرب ۲۲
فی‌یه، ژان ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۵۶

ق
قباد ۲٤، ۲۵
قرداغ ۶۳
قرقسیون ۵۳، ۵٤
قسطنطنیه ۲۷، ۳۳، ۵٤، ۶۱، ۷٤، ۷۷، ۸٤، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۳۵
قسطنطین کبیر ۲۳، ۲۷، ۷٤، ۷۵، ۸۲
قطر ← بت قطرایه
قفقاز ۳٤
قندهار ۲۶
قوریاقوس نصیبینی ۸۸، ۹۱، ۹۳

ک
کَرتیر ۵۵
کَرخا ذِ ـ بت سلوک ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۷٤، ۷۹، ۹۰، ۹۱
کرخا ذِ ـ لیدان ۹۸
کُردویه ۵۸
کشکر ۶۱، ۶۳، ۷۳
کعبه ۳۶
کعبه زرتشت ۲۲
کورش ۱۰۰، ۱۳۵
کوفه ۳۶، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۲۸
کِی‌خسرو ۱۰۰
کِیداری ۲۳

گ
گالریوس ۲۳
گریگوری فراتی ۳۲، ۳۳، ۶۰، ۶۹، ۷۰، ۸۶، ۹۱، ۹۳
گریگوری کشکری ۶۱-۶۳، ۶۶، ۷۳
گریگوری، جاثلیق ۹۳
گشنسپنده ۸۹
گوردیانوس سوم ۲۲، ۵۳
گوییدی، اینیاتزیو ٤۰، ٤٤، ٤۶، ٤۷، ۵۲، ۱۰۷، ۱۰۸
گیورگیس اسقف اولای ۹۹
گیورگیس ایزلایی ۷۳، ۷۷

ل
لانودیکه ۹۶
لشوم ۳۱، ۵۶

م
ماحوزا ۵۶، ۵۷، ۶۷، ۷۴، ۸۴، ۸۷-۹۰، ۹۲، ۹۶
مار امّه، جاثلیق ۲۲، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۹۱-۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲
مار آبا، جاثلیق ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۷۰
ماردین ۴۱، ۷۷
مارماری ۶۱، ۷۲
مانی ۹۴
ماویه ۶۶
مبوگ ۷۸
محمد مصطفی(ص) ۳۶، ۸۹
مدائن ۴۱، ۵۳، ۵۶، ۶۹، ۷۴، ۸۹، ۹۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۲
مردانشاه (پسر خسرو) ۶۴، ۸۶
مرو ۲۶، ۲۸، ۳۵-۳۷، ۹۰، ۹۵
مریم (همسر خسرو) ۳۲، ۵۵، ۶۰
معاویه اموی ۹۹، ۱۰۲
مکه ۱۰۳
منذر اول ۱۰۳
منذر چهارم ۵۹
موریس ۳۱، ۵۴-۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۶-۶۸، ۷۸، ۸۴، ۱۳۵
موشکان ۶۷
موشیل ۵۵
موصل ۴۲-۴۴، ۷۱، ۸۶، ۹۷
مهراسپند ۸۵
مهران، خاندان ۲۸
میخائیل سریانی ۲۸، ۵۵
میفرقت ۷۸
مینگانا، آلفونس ۴۵-۴۷

ن
نخورگان ۶۳
نرسی (شاهنشاه) ۲۳
نسطوریوس ۳۳
نصیبین ۲۳، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۵۸، ۶۱-۶۳، ۶۵، ۶۷-۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۹۱، ۹۳، ۹۷
نعمان سوم ۲۸، ۳۵، ۵۹، ۶۴-۶۶
نقش رستم ۲۲
نولدکه، تئودور ۴۰، ۴۶، ۵۲، ۵۶، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۱۰۳، ۱۰۷-۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۴۰
نیقیه ۲۷، ۳۲
نینوا ۹۷
نی‌هرمزد ۳۴، ۸۵، ۸۶

و
والریانوس ۲۲
وِبر، دینر ۸۱
وه‌اردشیر ۵۶
وَهرام ← بهرام چوبینه
ویستهم ۲۹، ۵۳، ۵۷، ۵۸

هـ
هون ۲۳
هراکلیوس ۳۳-۳۵، ۴۷، ۶۶، ۸۴، ۸۵، ۸۷-۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹
هرقل ← هراکلیوس
هند (خواهر نعمان) ۵۹
هانس، اولاف ۸۱
هرمزدان ۳۶-۳۸، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶-۱۴۹
هرمزان ← هرمزدان
هرمزد اردشیر ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۱۸
هویلند، رابرت ۱۰۹

هرمزد چهارم ۲۱، ۲٦، ۳۰، ۳۹، ۵۱-۵۳، ۵۷، ٦۷
هفتالی، هفتالی‌ها ۲۳، ۲٤، ۲٦، ۲۹، ۵۱، ۵۲

ی
یاقوت حموی ۷۲، ۱۰۳، ۱۲٦، ۱۲۸
یثرب ۱۰۳
یزدگرد اول ۲۳، ۲۷، ۷۸
یزدگرد دوم ۲۳
یزدگرد سوم ۳۵، ۳۸، ٤۰، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۸، ۱۱٤، ۱۲۲، ۱۳٤
یزدین ۳٤، ۷٤، ۷٦، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵-۸۷
یزقل، جاثلیق ۲۸، ۳۱
یشوع داد ۱۰۱، ۱۵٤
یشوع یهب اول ۲۸-۳۱، ۵٤، ۵۸، ٦۰-٦۹
یشوع یهب دوم ۸٦، ۸۸، ۹۰، ۹۱
یشوع یهب سوم ۹۲، ۹٤، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱٤۲، ۱٤۳
یعقوب ادسایی ۸۹
یعقوبی ۲٦
یولیانوس مرتد ۲۳، ۵۸، ۷۵
یونداب حذیبی ۷۱، ۷۲
یوویانوس ۲۳، ۵۸